



خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره:

بیدایی و بالندگی می زبان دری
 پیوند های فرهنگی
 سلم در السانة فریتون و پسرانش
 گوینده تر زبان
 منا ظره در شعر سرایشگران بلوچ
 رابطه شکل و معنی در مطالعه زبان
 «مر» و «مر...را» دو زبان دری
 دری پردازان سده نوزدهم
 ...

۱۷

سال چارم - شماره سوم
 اسد - سنبله ۱۳۶۳

هیات تحریر:

سلیمان لایق

سر محقق دکتور جاوید

محقق حسین فرمند

محقق پروین سینا

معاون سر محقق دکتور پولاد

مایل هروی

حسین نایل

عبدالرحمن بلوچ

فهرست مطالب

نویسنده	عنوان	صفحه
پوهاند دکتور جاوید	پیدایی و بالنده‌گی زبان دری	۱
دکتور صابر میرزا	نگاهی به گذشته پیوندهای فرهنگی و هنری باشنده‌گان این طرف و آن طرف رود آمو	۱۶
سر محقق دوست شینواری	سلم (سلیمان) در افسانه فریدون و پسرانش	۳۲
حسین نایل	پیرنگی از حال و مقال گوینده‌ی تر زبان	۴۲
عبدالرحمن بلوچ	مناظره در شعر دری سرایشگران بلوچ	۵۰
پوهندوی حسین یمین	نگاهی بر رابطه شکل و معنی در مطالعه زبان	۵۸
دکتور بیگم‌راد سیایف و	کاربرد ((مر)) و ((مرو)) در زبان	
پوهاند عبدالقیوم قویم	دری قرن های ۴-۶ ه .	۶۵
پروین سینا	شاعران دری پسر داز سده دوازدهم هجری افغانستان	۷۵



خزان

مجله دوماهه

مطالعات زبان و لهجیات

اسد - سنبله ۱۳۶۳

شماره سوم ، سال چارم

پوهاند دكتور جاو يد

پيدايي و بالندگي زبان دري

زبان دري از نظر خویشاوندی تاریخی، روابط و پیوند با زبانهای باستانی، خواه به عقیده عده بی از زبانشناسان تولد دیگر یادوام مستقیمی از فارسی میا نه (پهلوی ساسانی- پارسیک) و شاخه بی از لهجه جنوب غرب ایران یعنی ایالت فارس باشد و یابه نظر بعضی دانشمندان دیگر دنباله پهلوی اشکانی (زبان پارسی) و یا بزعم برخی شکل تازه، باز ساخته و یا تحول یافته، همین پهلوی (با تفاوت در رسم الخط) و یابه تصور پاره بی از محققان زبانی موازی و همزمان با پهلوی منتهی در دو محیط مختلف (با این معنی که با زبان پهلوی در عرض هم قرار داشته و نه در طول هم) تجلیگاه و محل ظهور شعرو

ادب آن خراسان قدیم و ماوراء النهر بوده است. هرگاه لفظ دری، مانند اغلب زبانها به قومی و یاناحیه بی منسوب و مربوط می بود، با مختصر مروری به پیشینه تاریخی آن قوم و یا آن ناحیه ممکن بود در باره زادگاه اصلی و حتی زمان دقیق پیدایی این زبان معلوم ما تی فراهم آورد. بنابراین تأیید شدن اسناد، آمارها و قراین این موضوع همچنان در غبار خفا و ابهام خواهد ماند تنها این نکته را بروشنی میتوان عنوان کرد که آفرینش نخستین آثار این زبان، سپس پرورش و بالشی، تداوم و گسترش آن در خراسان زمین بوده است و اولین طلیعه آن در کرانه های اقبلیخ و بخارا پرتو افشانی داشته است. همچنان میدانیم که مقارن ظهور زبان دری، زبانهای گوناگون دیگر ایرانی نیز در خراسان و ماوراء النهر متداول بوده است. چنانچه سیاح چین بنام سیوان سین که در (سال ۶۳۰ میلادی) به نواحی ماوراء النهر و خراسان سفر کرده بود از زبانهای فرغانی و خوارزمی یاد میکند و همچنین می نویسد که در تخارستان (به استثنای شغنان) به زبان تخیاری تکلم میکنند. صدسال بعد از او در سال ۷۲۸ میلادی سیاح دیگر چین موسوم به ((خوی چه او)) سفر به این نواحی کرد و از زبان سفدی و شهرهایی که بدین زبان تکلم بودند، مانند بخارا، چاچ، اسروشن و سمرقند نام می برد و زبانهای شغنان، واخان، بامیان و یاسی (فارسی) را به طور جداگانه مشخص میکند (۱) اما اشاره یی به لفظ دری و یا زبان دری ندارد. زبان سفدی در اوایل قرن اول هجری در نواحی سفد، فرغانه و سواحل قشقه دریا رواج داشت و در قرن دوم هجری چنانکه اسناد کوه مغ نشان میدهد مردم زر افشان به این زبان گفتگو می کردند.

وضع زبانها و لهجه های دیگر از خوارزمی و ((تخاری)) گرفته تا زبان طبری بهمین منوال بوده است. درسه قرن اول اسلامی لفظ ((دری)) در متون عربی و نوشته های دری به رسم الخط عربی و حتی عبارتها و جمل قصار که به زبان دری توسط آن متون، به مارسیده، دیده نمیشود. نخستین بار لفظ ((دری)) را بعنوان زبان در قرن چهارم در متون عربی مشاهده می کنیم اما در اشعاریکه از نیمه اخیر قرن چهارم داریم مانند شاهنامه فردوسی، دیوانهای عنصری و فرخی لفظ دری را گرامی بینیم در اشعاریکه از رودکی و معاصرانش چون ابوشکور به ما رسیده لفظ دری به کار گرفته است و یا موردی برای استعمال آن پیش نیامده است.

در متون منشور نخستین بار کلمه ((دری)) بشکل ((فارسی دری)) در ترجمه تفسیر طبری به چشم میخورد. در قرنهای بعد کسانی مانند شمس قیس رازی مؤلف المعجم

اصطلاحات فارسی دری، دری وحتى فارسی را جدا از دری به کار برده است چنانکه گوید :
(فکیف لغت دری که موجزی است از لغات پارسی ومنتخبی از رطانات عجم) (۲)
نشانه‌هایی از کلمات ، عبارات و جمل قصاردری در زبان عربی از دوره جاهلیت آغاز
میشود ، توضیح آنکه :

در عهد پیش از اسلام در نتیجه گذرگارانها ، وجود راههای گوناگون، تماس و
روابط همسایگی وتاریخی تمدن اسیل و شکوهمند نژاد آریان در سرزمین عرب نفوذ
یافته و اثر گذاشته بود . (۳)

در اوایل ظهور اسلام که مقارن است با زمان پیدایی زبان دری ، کلمات عجمی خاصه
لغات معرب ودخیل پارسی دری در اشعار عرب یگان یگان وارد شده که این امر نشانه
مبادله معنوی وتاثیر ابن زبان بر السنة مجاور و همسایه بوده است .

تا آنجا که اطلاع داریم نخستین کسی که الفاظ فارسی را با شکستی وبستی در کلام
خود به کار برده ابو بصیر میمون اعشی بن قیس از شعرای مخضرمین است یعنی کسیکه
هم عهد جاهلیت وهم دوره اسلامی هردو دیده است . اعشی همان کسی است که
منوچهری دویست اورادر قصیده خود تقصین کرده واز فحوای کلام او چنین استنباط میشود
که خنیاگران عجم نیز اشعار او را شاید بطریق حراهِ به آواز میخواندند . آنجا که گوید :

ابا زیر وبم شعر اعشی قیس زننده همی زد بعنا بها

داستان پیروزی سیف بن ذیزن شاهزاده سخاوت پیشه حمیری بر حبشیان بدستپاری
خسرو اول ملقب به نو شیروان و راندن آنها از خاک یمن و سپس جاگزین شدن ایرانیان در آن
سرزمین وبدست داشتن اداره مستقیم یمن برای پنجاه سال سبب شد تا الفاظ بسیاری
از فارسی به زبان عربی داخل شود . مردم یمن این مهاجران را ابناء الاحرار یابنی احرار
وحتى ابنا خوانده اند . همین عنوان سپس بر تمام آریایی نژادان خراسان خاصه ملت
نجیب تاجیک اطلاق شده . در اشعار فارسی الفاظ آزاده، آزادگان، آزادگان ترجمه همین
بنی احرار است ، که مترادف با اصطلاحات دهقان (مقابل ترك وتورانی) ، تات (تاجیکان
آسیایمیانه) سرت (تاجیکان شمالی افغانستان) بوده است . در مورد کلمه سارت، یاسرت
باید یادآور شد که علی شیر نوایی در کتاب محاکمة اللغتين خود بیش از ۱۴ بار آنرا برای
پاسی بان های آنروز بسکار برده است . در نخستین جریده بی که در تاشکند در سال

۱۹۰۷ چاپ شده فقط سرشته را بجای زبان ازبکی بکار برده . زیرا در آن زمان هنوز اصطلاحی بنام ((زبان ازبکی)) وجود نداشت .

در اثر تحقیقاتی که از لحاظ ریشه شناسی صورت گرفته به این نتیجه رسیده اند که از جمله ۴۰۰ کلمه اجنبی و عجمی در قرآن کریم تقریباً بیست و هفت کلمه آن دری است . در روایات آمده است که گاه گاهی از زبان پیغمبر اکرم عبارتهای پارسی شنیده شده است . امادر قرن دوم و سوم هجری است که جرقة هایی از این زبان که در آنوقت لهجه رایج دریکی از روستاها یا شهری از شهر های خراسان بود (بقول ابن ندیم بلخ وحوالی آن) در مطاوی کتب جغرافیا ، تاریخ وادب عرب دیده میشود . در همین زمان است که این لهجه از تنگنای محیط خود پافراتر گذاشته از چهار گوشه مرزها به قلمروهای مجاور نفوذ کرده ، ده به ده ، روستابه روستا راه یافته و اثر گذاشته است . در نتیجه در راندک زمان یائمه های محل را از میان برده ویا بعضاً وکلا خود مزج و حل نموده و یاباه گوشه های درر تبدیل کرده است و مسلماً خود جانشین آنها گردیده . درین کشاکش آنچه از لفظ و عبارت راکه با طبع و مذاق خود سازگار یافته بادرست باز و دل گشاده برچیده و برگزیده خود افزوده است .

درین آوان گویا این زبان بنام های پارسی دری ، دری یاد میشده چنانکه در شاهنامه استاد طوس و ترجمه تفسیر طبری پارسی دری خوانده شده است . امادر اشعار عنصری ، فرخی و منوچهری بعنوان دری و گاهی هم بنام پارسی بکار رفته است .

چون لفظ دری اصطلاحاً بمعنای فصیح ، صحیح ، خالص و مهذب (خالی از زهرعیب و نقصان) نیز مستعمل بود در اینصورت معادل بوده است با اصطلاح معروف اروپایی *Lamgue per excellence* در اثبات نکته مثال های گوناگون داریم از آن جمله این ابیات نظامی و حافظ که در آن لفظ دری علاوه بر معانی پربار دیگر مفهوم شیرین ، موزون و فصیح را میرساند . آنچاکه گوید :

مغنی در خروش آورده پرده غزلهای دری آغاز ، کرده

((نظامی))

حافظ گوید :

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

• • •

هزار بلبل دستا نسرای عاشق را بیاداز تو سخن گفتن دری آموخت

اینکه نویسندگان عرب مانند مقدسی آنرا ساده و روان خوانده اند در مقابل مغلق و پیچیده ظاهراً از همین بابت بوده است. این بیت همین مفهوم را افاده میکند :

شمع بگشاید ز شرح و بسط او جز در اصم چون زبان نطق بگشاید بالفیظ دری
(انوری)

مؤلف المعجم که گراراً عبارت ((صحیح لغت دری))، بکار می برد ناظر بر همین نکته بوده است زبان دری با استعداد و توانایی که داشت و هم محتملاً از جهتی که به محل و طایفه یی منسوب نبود اقبال و قبو لی بیشتر یافت و در اثر همین رواج و شیوع حتی زبان در باری، رسمی، کشوری گردید و زمانی فرارسید که باری تمام سلاله های آسیا میانه (از هر تیره و تباری که بوده اند) و همچنین از اقصای هند تاروم زبان مشترک و عمومی تمام این نواحی یعنی *Lingue France* شد .

لفظ پاسی یا فارسی یا فرس درین عهد معانی مختلف را در بر داشت . گاهی بمعنای وسیع کلمه بکار میرفت یعنی بر قسمت معظم خاکیکه در شرق سرزمین عرب نشین قرار داشته و از آنجمله زبان و زبانهای مردم آن نواحی فارس و فارسی خوانده میشد و این تسمیه از جهتی بوده که عربها بیشتر با مظاهر فرهنگی و مدنی هخامنشی و ساسانی که از نژاد پارسی و از ولایت فارس برخاسته بودند شناخت تاریخی داشتند و همه مواردی تمدن را به آنان منسوب میکردند نظیر مفهوم کلمه *perse* , *persin* در اروپا .

همین جهت است که گاهی جغرافیه نویسان و مورخان نازی زبان فارسی را معادل به زبان اهل عجم بکار برده و آنرا بچندین دسته تقسیم کرده و زبان دری را شاخه یی از آن درخت بزرگ دانسته و نوشته اند . محتملاً اصطلاح پارسی دری ناشی از همین مقوله بوده است .

زبان فارسی بمعنای اخص خود معادل بوده با آنچه که در کتب ما فیلوی، فیلویات یعنی زبان محلی خاصه زبان ولایت شیراز خوانده شده و به ندرت به قید کتابت درآمده یعنی آنچه از پدیده های عاطفی و بدیعی که به لهجه های عام و محلی بصورت طبیعی بیان شده و به آقبای عربی تحریر و ضبط گردیده (تثریباً) تاحدی شبیه پراگرتی های هند) .

نمونه های ازین لهجه هادر کتب ادب ما آمده و از آنجمله است سروده های بندار رازی (۴) . ترانه های باباطاهر عریان، و ایاتی در مثلثات سعدی و اشعاری از حافظ و دیگران . شیخ بهایی در کتاب معروف خود کشکول این دو بیتی را بنام شیخ ابوالحسن خرقانی به لسان پهلوی

آورده (۵) :

تاگور نشی باتوتی یار نبو ور گور شی از بهر بتی ، عار نبو
آن راکه میان بسته به زنار نبو او رابه میان عا شقان کار نبو

آثار و بقایای این لهجه ها خاصه لهجه شیراز که روزگاری زبان مادری کسانی چون سعدی و حافظ بود هنوز بیش و کم در روستاهای ایران زنده و مروج است ظاهراً مقصود از گلبانگ پهلوی که حافظ بکار برده همین فهلویات بوده است آنجا که گوید :

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی

و همچنین مراد از غزلهای پهلوی همان فهلویات یعنی زبان طبیعی و یگانه وسیله بیان احساس عامه مردم بوده است و بروایت المعجم بیشتر آن بمعانی غریب آراسته است و به نغمات مروق پیراسته است .

مؤلف المعجم جای دیگر می گوید : کافه اهل عراق را از عالم و عامی ، شریف و وضيع به انشا و انشاد (ابیات) فهلوی مشعوف یافتیم باصفا و استماع ملحونات آن مولع دیدم . . . بلکه هیچ لحن لطیف و تالیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانههای معجز و داستانهای مهیج اعطاف ایشانرا (چنان) در نمی جنبانید و دل و طبع ایشانرا چنان در اهتزاز نمی آورد که :

لحن اورا من و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی

اصطلاح پهلوی خواندن در آثار سخنوران مترادف بوده است به بیان طبیعی عواطف چنانکه نظامی گوید :

پهلوی خوان پارسی فرهنگ پهلوی خواند بر نوازش چنگ

جد اعلاى این لهجه ها همانست که آنرا فارسی باستان، فرس قدیم یا پارسی هخامنشی نامیده اند . این زبان بر روی لوحه ها و کتیبه ها بخط معروف به سمداری یا میخی کنده و نوشته شده و بما رسیده که اکثر متعلق است به زمان حکمروایی سلسله هخامنشی . همین زبان بعد از تحول طبیعی و تاریخی در عهد ساسانی ها بنام زبان پهلوی یاد شده که زبانشناسان معمولاً آنرا بعنوان پهلوی ساسانی، فارسی میانه و اخیراً پارسیک خوانده اند . ازین زبان آثار فراوان برسم الخط آرامی و با مقداری از هزاراوشی بما رسیده .

علاوه بر دو معنی بالا کلمه فارسی یا پارسی در طول تاریخ ادبی ماحتی تا امروز مترادف بوده با زبان دری عبارت دیگر لفظ فارسی معادل و بدل بوده است برای زبان دری . بهمین جهت است که یکی بجای دیگری مورد استعمال یافته است . بعضی براین باورند که در عهد ساسانی باعتبار اینکه پارسیک به پهلوی ساسانی اطلاق میشده اصطلاح لغت دری غیر از لفظ پارسی بود ، اما پس از اسلام این دو نام بیک مفهوم اطلاق گردید .

نباید از نظر دور داشت که گاهی مؤلفان ادب خاصه دانشمندان عرب اصطلاح زبان پارسی را غیر از دری دانسته و جدا از آن نام برده اند که درین مقام مقصود شان از پارسی گاهی زبان پهلوی بوده و گاهی فہلویات . مؤلف المعجم گاهی اصطلاح فارسی دری را بکار برده وزمانی دری و پارسی را مترادف هم خوانده و در بعضی موارد آندو را از هم جدا دانسته است :

مثال اول : حرف (ئی در پارسی دری نیست (ص ۱۶۳) .

مورد دوم : ابتدای شعر پارسی به بهرام گور نسبت میکنند (ص ۱۵۰) .

اگر در صحیح لغت دری ملفوظ نباشد (ص ۱۵۳) .

مورد سوم : فکیف لغت دری که موجزی از لغات پارسی و منتخبی از رطانات عجم

ص ۲۲۳ .

... که عروض و قوایی پارسی هم بیارسی بهتر و شرح اشعار دری هم بدری خوشتر . شعرای ما گاهی اما به بسیار ندرت این دو گانی را پذیرفته ، و لفظ پارسی را در مقام مقارنه در برابر دری بکار برده اند مگر اینکه بگوئیم مرادش از لفظ پارسی همان زبان پهلوی بوده باشد :

بلبل بسان مطرب بیدل فراز گل که پارسی نواز و گاهی زند دری

(سوزنی)

کلمه پارسی بمعنای سرود و آهنگ نیز هست . و این شعر منوچهری در مورد یکی از آهنگ های قدیم بکار رفته :

یک مرغ سرود پارسی گوید یک مرغ سرود ماوراء النہری

زردشتیان مقیم هند راهم پارسی میخوانند که بیشتر آنان از سرزمین ایران خاصه یزد مهاجرت کرده اند جالب اینست که زردشتیان یزد لهجه خود را ((دری)) میگویند . لفظ پارسی بمعنای زردشتی سابقه دراز دارد . در لغت فرس اسدی کلمه پارسی بمعنای زردشتی در ذیل کرمان آمده و چنین بکار رفته است : پارسیان گویند عرش است و شاعران گویند آسمان است (۶) .

در آثار ادبی ما خاصه شاهنامه فردوسی لفظ پارسا بمعنای مطلق ایرانی بکار رفته چنانچه درین بیت که خواب گزار به افراسیاب می گوید :

اگر با سیاوش کند شاه جنگ چو دیبه شود روی گیتی برنگ
ز ترکان نماند کسی پارسا غمی گردد از جنگ او پادشا

یعنی پارسا (ایرانی) - که مقصود سیاوش است کسی از ترکان رازنده نمی گذارد .
درجنگ بزرگ افراسیاب با کیخسرو ، پشنگ به افراسیاب گوید :

چو دستور باشد مرا پادشا از یشان نمانم یکی پارسا
جای اشاره به بهرام چوینمه گوید :

بدو گفت رو پارسی را بگوی که ایدربخیره مریز آبروی

گذشته ازین مفاهیم که بر شمریم لفظ پارسی بمعنای مجموعه سیره و سنن و حتی آداب و فرهنگ فارسیان بکار رفته است . چنانچه در بعض زبانها خاصه درین برادران عزیزپشتون ، لفظ پشتو علاوه بر افاده مفهوم زبان مشتعل برسامعانی اخلاقی ، سنن قومی و حتی ناموس ملی نیز میباشد . مثلا : جایکه بکسی میگویند پشتو ندارد مقصود شان آنست که فاقد آداب و سیره پشتونهاست کلمه فارسی درین شعر منسوب به فردوسی مسلماً معنی پر بار تر از زبان را افاده میکند :

بسی رنج بردم دین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

درین شعر زینبی لفظ پارسیا بمعنای پارسی گری یعنی هویت ، اخلاق و سبجه پارسیان یاداشی از ادب و آداب پارسی بکار رفته است :

هر آن گه گجا آورد پارسیا نماند همی با کسی پارسیایی

درین شعر فخر الدین گرگانی لفظ پارسی مفهوم وسیع و جامع تر را بیان میکند :

کنون این داستان ویس ورامین بگفتند آن سخندانان پیشین

هنر در فارسی گفتن نمودند گجا در فارسی استاد بودند

درین شعر سعدی نیز لفظ پارسا معنی دقیق تری را افاده میکند :

پارسا باش و نسبت از خود کن پا ر سا زادگی ادب نبود

در وجه تسمیه زبان دری سخن بسیار رفته است . بعضی آنرا شکل تازه و بازمانده لفظ تخاری میدانند ، زبانیکه اندکی پیش از اسلام و مقارن ظهور اسلام در نواحی

تخارستان رواج داشت هرگاه این فرضیه با موازین و مطالعات زبانشناسی مطابقت برساند قابل توجه خواهد بود .

عده‌یی آنرا منسوب به دره میدانند بقیاس کبک دری یعنی زبانیکه در دره ها، کوه پایه‌ها وادیه‌ها بدان تکلم کنند در برابر زبان پهلوی که مفهوم زبان شهری را افاده میکند .

سکه هایی را که یونانیان بنام دریک یا ذریک خوانده‌اند چنانکه در متن پهلوی یادگار زریران نیز آمده ربطی به نام دارا و داریوش ندارد . کلمه زر بمعنای طلا را که ظاهر آتراشه همین لفظ است میتوان با کبک دری، کبک زری یعنی زرگون و زرگونه مرتبط دانست .

برخی ریشه آنرا در مصدر درایییدن بمعنای سخن گفتن (حاصل مصدر آن درایش چنانکه در شعر مصعبی منقول در تاریخ بیهقی آمده) جستجو می کنند و حتی تسمیه ((درای)) را بمعنای زنگ و آواز ناقوس و طبل از بابست بانگ و آواز از همین ریشه میدانند .

شاید لفظ دری بعنوان صفت برای کبک و داره و داردک بمعنای دف (داره کوچکی که در هنگام سوگواری می‌نواختند) از همین بابست خوش آوازی و خوشخوانی باشد چنانکه فرهنگ نویسان بدان اشاره کرده اند ، همچنین در عربی دربیج بمعنای تبور و وجه تمسیه اقوام دری خیل و دری زی افغانستان را اگر تعبیر دیگری نداشته باشد میتوان با این اصطلاح توجیه کرد . هرگاه بدنبال ریشه این مصدر در ترکیب های خام دریایی و هرزه دریایی و حتی اصطلاح ناخوشایند ((دری وری)) برویم با چگونگی تعبیر پهلوی این مصدر نزدیک میشویم با این توضیح که مصدر درآییدن در زبان پهلوی ساسانی از مصادر در اهریوه‌نی است نه یزدانی . چنانکه در آن زبان اغلب کلمات و الفاظ بهمین دو نوع تفریق و دسته‌بندی شده است .

اما مقوله سوم در وجه تسمیه زبان دری که آنرا منسوب بدرگاه ، درو دربار میدانند طرفداران بیشتر دارد به این معنی که در عهد ساسانی آنچه منسوب بدربار بوده دریک گفته میشده چنانکه ((دری بد)) رئیس امور دربار بود نظیر وزیر دربار معادل رئیس السداور استاد الدار عربی . در تاریخ قم درجبهید ، دریگبثو و در ارمنی Dreketp بمعنی بکار رفته است .

درانتساب این کلمه به درو دربار ساسانیان این نکته را نباید از نظر دور داشت که هیچگونه اثر مکتوب ازین زبان از آن عهد بهمانرسیده و یا اصلا وجود نداشته است . از جهت معنی کلمه دری که زبان مداین هم خوانده شده بالفظ پهلوی که یکی از معانی آن

شهری است وجه مشترك پیدا میکند • کلمه مداین را که ابن مقفع و دیگران زبان دری را بدان منسوب داشته اند میتوان چنین تفسیر کرد که ظاهراً مقصود از مداین شهرتیسفون نبوده بلکه بمعنای عام آن یعنی مجموعه هایی! ز شهرک ها و مدینه هاست معادل آنچه که ماسرستان می گویم بکاررفته است •

از نکات جالب اینست که لفظ دری همیشه با کلمه ((در)) بصورت نسبت و منسوب بکار رفته اینک مواردی چند آنرا یاد آور میشویم:

من آنم که در پای خوگان نریزم	مرا این قیمتی در لفظ دری را
لایق گوشت نمیدانم ولی بپر نثار	(ناصر خسرو)
مطرب بزم عاشقان دوش نواخت مطلعی	میفرستم بر دوت این درد دری
در دری که خاطر خاقانی آورد	(سلیمان ساوجی)
قلم است این بدست سعدی در	داد نظام نظم این گوهر دری
کسی که طبع من اندر مدیج او دارد	(ساوجی)
از آسمان خاطر و بحر ضمیر من	قیمت به بزم خسرو والا برافگند
البته کوکب دری مقتبس از آیه مبارکه و بمعنای ستاره روشن است •	(خاقانی)
سراپا که مملو ز در دری است	یا هزار آستین در دری
دردری را از قلم در رسته جان کرده ضم	(سعدی)
راوی ز درهای دری دلال و دلگهامشتری	بقیمت در دریا هزار در دری
کردم اندر فتح غزین ساحری در شاعری	(ارزقی)
دست رادش در دهانم درد ریایی نهاد	در دری و کوکب دری نثار تست
	شرفنامه احمد منیری است
	*
	*
	*
	پس باز بگشاده زهم بر شاه و الاریخته
	خاقانی اینک جوهری درهای بیضاریخته
	(خاقانی)
	کرد پر گوهر دهانم پادشاه گوهری
	چون ببارید از زبانم پیش او درد دری
	(معزی)

یادداشتها :

- ۱- پیدایش زبان دری نوشته دکتور بیگم‌راد سیایف و پوهاند عبدالقیوم قویم مجله عرفان شماره ۱۱ دلو ۱۳۶۲ ص ۱۳ .
 - ۲- المعجم ، ص ۲۲۳ .
 - ۳- از آنجمله در تاریخ اشکانی میخوانیم که امارتهای عربی واقع در شمال بین النهرین علیا که در مکتب عرب به نام الجزیره نامیده میشود در جنگ ایران با روم به کمک ایرانیها برخاسته بودند .
 - ۴- مجله لمر مقاله افغانستان یا مهد زبان دری سال ۴۶ .
 - ۵- اساساً پهلوی، پهلوی، pahlay از کلمه پرتو، پرهوپل هواست . پرتویا پارت قومی بودند که در خراسان می زیستند و پس از سقوط سلوکی ها دولت اشکانی را (۲۵۰ ق م تا ۲۲۴ م) بنیاد نهادند و بتدریج به نواحی غرب دست یافتند و به متصرفات خود افزودند کامر فرانسوی را عقیده این بود که پهلویکی از اسمای شاهان اشکانی بود .
لفظ پهلوی و پهلوان مأخوذ از همین نام است زبان رایج این قوم را پهلوی می گفتند که بعداً زبان ساسانیان را نیز بهمین نام خواندند این زبان قبل از ورود زبان دری به نواحی پارس و عراق عجم زبان آن نواحی بود و حتی تا قرن هفتم هجری زبان متداولی بود . اما فخرالدین گرگانی در موقع ترجمه ویس و رامین چنین گوید :
- | | |
|------------------------------|----------------------------|
| ولیکن پهلوی باشد زبانش | نداند هر که بر خواند بیانش |
| نه هر کس آن زبان نیکو بخواند | وگر خواند همی معنی نداند |
| فراوان وصف چیزی بر شمارد | چو بر خوانی بسی معنی ندارد |
- کلمه پهلوی عنوان و لقب روسای خاندانهای قارن ، سورن و اسپاهبد بود مثلا می گفتند قارن پهلوی ، سوری پهلوی ، اسپاهبد پهلوی . این خانواده هانیز از نژاد اشکانی بودند .
کلمه پهلوی ، پهل (بلخ، باختر، پهل) بعده بی از شهرها و نواحی که با قوم پارت رابطه داشته نیز اطلاق گردیده . شاید منشاء لفظ پهلوی، پهلوی بمعنی شهر از همین جا باشد چنانچه به شهر های ری، همدان، اصفهان، نهاوند نیز پهل می گفتند . کلمه پهلوی و پهلوی در طی زمان معانی زیر رایافته است :

۱- پایتخت وشهر :

فرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلوی سوی دشت وهامون شدند
(فردوسی)

یکی لشکر آمد ز پهلوی بدشت
که از گرد اسبان هوا تیره گشت
(فردوسی)

سوی پهلوی پارس بشهاد روی
جوان بود و بیدار و دیهیم جوی
(فردوسی)

همی بود تا یکزمان شهریار
ز پهلوی برون شد ز بهر شکار
(فردوسی)

ز پهلوی به پهلوی پذیره شدند
همه با درفش و تیره شدند
(فردوسی)

۲- فردی از خانواده شاهی :

بیامد هم اندر زمان بیدرفش
گرفته بدست آن درفش بنفش
نشسته بر آن باره خسروی
پوشیده آن جوشن پهلوی
(دقیقی)

چنین گفت کاین نامور پهلواست
سر افراز با جامه خسرو است
(فردوسی)

بنه بر سرت افسر خسروی
نگارش همه گوهر پهلوی
(فردوسی)

جوانی همه پیکرش پهلوی
فروزان از وفرة ایزدی
(اسدی)

جهان داورا ، سر فرازا ، گوا
خدیوا ، شبا ، سرورا ، پهلوا
(دقیقی)

جوان بود و بیدار و روشن روان
خردمند و از گوهر پهلوان
(فردوسی)

۳- منسوب به دودمان سلطنتی، شاهانه، خسروانی :

همه ایر جی زاده و پهلوی
ته افسر اسمیابی و نه یبجوی
(فردوسی)

بدست یکی گرد پهلو نژاد

فرستاده آورد و پیمود راه

(فردوسی)

چرا ننگریدی بس و پیش را

(اسدی)

چو نامه بمهر اندر آمد بداد

یکی پهلولی نامه از خط شاه

رها کردی آن پهلولی کیش را

۵- دلیر و شجاع :

سوی خانه شد پهلو پیلتن

(فردوسی)

بیازند زی پهلو نا مدار

که سامیش گرزاست وتیر آرشی

(فردوسی)

زیبش پدر ، گرد گیتی فروز

(فردوسی)

سر سر گشان پهلو نیمروز

(فردوسی)

نداند کس ازدژ که من پهلوم

(فردوسی)

از آن پس پراکنده شد انجمن

بفرمود تا گرز سام سوار

ازین زخم ، این پهلو آتشی

برون رفت بس پهلو نیمروز (رستم)

که فرمود سالار گیتی فروز

چو بازگانان درین دژ شوم

(اشاره است به رفتن اسفندیار به رویین دژ)

۶- بمعنای پهلوانی :

که داری برو بازوی پهلولی

(فردوسی)

همان پهلولی چنگ و گوبال تو

(فردوسی)

که اورا بندی پهلسوی دستبرد

(دقیقی)

از آن بس بدو گفت رستم تویی

مگر باز بیتم پر و بال تو

همه کار ایران مراو را سپرد

۷- قوم پارت :

فردوسی در لشکر کشیدن سیاوش گوید :

دلیران جنگی ده و دو هزار
ز گیلان جنگی و دشت سروچ
(فردوسی)

گزین کرد از آن نامداران سوار
هم از پهلوی، پارس، کوچ و بلوچ

۸- زبان پهلوی :

چنان چون بود نامه خسروی
(فردوسی)

ز عتبر نوشتند بر پهلوی

به پهلوی زبانش هری نام کرد
(نظامی)

به هرای گنجش چو پدram کرد

مدح هزار ساله بگفتار پهلوی
(فرخی)

در فضل و گوهرش بتوان یافتن کنون

۹- فهلوی ، فهلویات :

زخمه رود و سماع خسروی

لحن اورا من و بیت پهلوی

۱۰- پارسی ، دری .

هست قرآن در زبان پهلوی
(جامی)

مثنوی معنوی ، مولوی

۱۱- آهنگی است در موسیقی :

ز بس نغمه داده نوا رانوی
بیارای با پهلوانی سرود
سخن گفتن پهلوانی گرفت

سراینده‌گان ره پهلوی
برامشگری گفت کامروز رود
سکندر دل خسروانی گرفت

پهلوانی بمعانی زیربکار رفته :

۱- زبان پهلوی :

بود بر زبان دری ده هزار

کجا بیور از پهلوانی شمار

بتازی تو ((اروند)) رادجله‌خوان

اگر پهلوانی ندانی زبان

بگفتار و کردار گشته کهن

یکی پیر بود پهلوانی سخن

بگفتند بر پهلوانی سرود
(فردوسی)

سخنهای رستم به نای وبه رود

۲- دری، فارسی فصیح، پهلوی .

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم بگفتار تازی و از پهلوانی

* * *

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست

* * *

مغنی سحرگاه بربانگ رود بیاد آور آن پهلوانی سرود

(فردوسی)

* * *

بشنو و نیکو شنو نغمه خنیاگران به پهلوانی سماع، به خسروانی طریق

(مسعود سعد)

* * *

۳- منسوب به پهلوان :

ورا گفت کاین گاوینی در فشی هم این پهلوانی و زرینه کفش

(فردوسی)

۶- ص ۱۴۷ لغت فرس منسوب به اسدی طوسی بکوشش محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۶ .

نکته

دستی که شد به گردن پیمانه آشنا
دیگر نشد به سبحة صد دانه آشنا
میزان عادل میل به یکسو نمیکند
عارف بود به کعبه و بتخانه آشنا
شد نفس بد گهر زهدارا گشوده تر
ز احسان نمیشود سگ دیوانه آشنا

(صایب)

دکتور صابر میرزا

نگاهی به گذشته پیوندهای فرهنگی و هنری باشندهگان این طرف و آنطرف رود آمو

روابط فرهنگی و هنری بین خراسان و پاردریا گذشته بس درازی را دربر میگیرد که
مذمت وگو در باره همه آنها نمیتواند در چنین مقالیهی گنجائیده شود به همین سبب در این
نوشته فشرده آن گفته آمده است • امید است در آینده راجع به این موضوع مهم کار بیشتر
صورت بگیرد و حتی در حدود کتاب و یاکتابهایی کار کرده آید •

باشندهگان پیشین خراسان و ماوراء النهر و آیین زردشتی بودند • زردشت بنیانگذار
این آیین ، در زمانهای قدیم در بلخ ظهور کرد و آیین اهو رایی را به آد میان
آن روزگار به ارمغان آورد • این آیین تادیری دوام کرد تا آنکه پس از هستی یافتن دین مسیح
اسلام تکلیم گسترشش بر چیده شد •

تاریخ ادبیات فارسی دری مانند تاریخ زنده گانی اجتماعی آن گذشته بسیار طولانی دارد •
ادبیات پیش از اسلام خراسان و ماوراء النهر در ((اوستا)) باز تاب یافته است • به باور
برخی از دانشمندان اوستا در ابتدای هزاره یکم پیش از میلاد حضرت مسیح در خاک آسیای
میانه و بخش شمالی خراسان به وجود آمده است • به گفته شننامه و به ویژه شننامه دقیقی جایگاه
پیدایی آیین زردشت بلخ است ، ناگزیر اوستا هم در این شهر نوشته شده است (۱) ، به هر حال

اوستایی از مفاخر انباز (مشرک) در ادبیات توده‌های باشنده خراسان زمین و پار دریا میباشد و نمونه های برجسته ادبیات پیشین را تا ظهور دین اسلام دربر میگیرد (۲)

در زمانهای باستان در خراسان و ماوراء النهر به علاوه موجود بودن آیین زردشتی، مذهب مانی، مزدکی و مانند اینها نیز پیروانی یافتند. این آیینها در پیدایی ادبیات و اندیشه میهن دوستی نقشی فراوانی ایفا کردند. پس از پیدایی دین مبین اسلام با وجود آنکه آیینهای یادشده به کلی از بین رفتند اما تأثیر ادبی و مین پرستانه خود را توانستند تادیری نگه داری نمایند. تا آنکه پس از نیمه سده نهم میلادی در پاردریا و خراسان، کشور های آزاد صفاری و سامانی پایه میانه میگذارند مین پرستی، این چراغ همیشه فروزان را در پرتو زنده - کردن زبان و ادب فارسی دری بساز روشن مینمایند و مردم این سرزمین را وادار میسازند تا در برابر دشمنان بیرونی چه از راه خامه و چه از راه شمشیر جانبازانه مبارزه و نبرد کنند.

در سده دهم میلادی بخارا و سمرقند از جمله شهرها و هسته های مهم فرهنگی و ادبی آسیای میانه به شمار میرفتند و به همین روی پژوهنده گان دانش و ادب از خراسان زمین، عراق عجم و دیگر کشور ها به این شهرها روی آورده و در آنها گردمی آمدند و به رشد و انکشاف فرهنگ و ادب دری نقش بر آورنده یی را از خود به جای می گذاشتند.

بسیاری از دانش پژوهان کشور های خاور در مدرسه های بخارا و سمرقند دانش می اندوختند.

در سده دهم در ماوراء النهر و خراسان زمین اندیشمندان، سخنوران و نویسندگان میزیستند که در دانشها و فنهای گوناگون چون پزشکی، ستاره شناسی، ریاضی، منطق و مانند اینها آثار ارزشمندی آفریده اند. چنانکه یکی از دانشمندان آن روزگار به نام ابوزید احمد بن سهل بلخی که در سده دهم میزیست، مرزهای چارخانه دریاچه خزر و زمینهای کنار آنرا تعیین و ترسیم نموده است که از قدیم ترین نقشه های گیجانی شناسی به شمار میرود.

زادگاه پدر دانشمند بزرگ خاور زمین یعنی ابوعلی بن سینا، بلخ باستان است. پدر ابوعلی سینا به بخارا رفته و در آنجا زن گرفته است. پسرش ابوعلی سینای خرد مندر آنجا چشم کشوده و به معراج شهرت رسیده است.

ابومؤید بلخی نیز در دوره سا مانیان آموزشهای دانشی و ادبی خویش را در ماوراء - النهر به پایان رسانیده است. او آثار زیادی تألیف نموده است که از آن جمله از ((عجایب - البلدان)) یا ((عجایب الدنیا)) و داستان منظوم ((یوسف زلیخا)) ی او میتوان یاد کرد. او اثر دیگری به نام شاهنامه منثور دارد که بخشی از آن را ((گرشاسپنامه)) نیز مینا میده اند. متأسفانه این اثر تا زمان ما نرسیده است. به علاوه کتابهای موجود و نا موجودی که به

این دانشمند نسبت داده اند شماری بیت‌های هم‌بند و منسوب است که این پراگنده بیت‌ها را میتوان در کتابی که به نام ((اشعار هم‌معبران رود کی)) گرد آوری شده به خوانش گرفت .
 ستاره‌شناس بلند پایه خراسان زمین‌ابومعشر بلخی بن محمد عمر است که در سده نهم میلادی میزیست و نزدیک به صد سال زنده‌گی کرد وی در این مدت زیاد از سی‌اثر آفرید که این‌اثرها در اروپا شهرت بسیاری کسب کردند. باید گفت این ستاره شناس خاور زمین در اروپا به نام ((ابومسر)) معروف است . نسخه خطی آثار او ((مختصری در علم نجوم)) در دانشگاه خاور شناسی از پاکستان محفوظ میباشد .

بلخ که یکی از شهرهای باستانی خراسان زمین است، در آغوش هنر آفرینش هزاران اندیشه و نامی را پروریده است . سبب رشد و تکامل بلخ در آنست که از این سرزمین کاروان تجارتی میگذشته است و آسیای میانه و چین را با هندوستان می پیوسته است .
 بلخ باستان در سده های (۱۱-۱۲) بم ۱۰ گاهی زیر فرمانروایی غزنویان و زمانی هم زیر نفوذ سلجوقیان و غوریان قرار میگرفته است . در این روزگاران این شهر فرهنگ آفرین شاهد پیروزیهای چشمگیری بود . ۱۰ ما این شگوفانی و مجد تادیری نپایید و جامه شوم اندوه و ستم را در سده های پس از سده ۱۲ به برگرد . چنانکه در سال ۱۲۲۱ میلادی بر اثر حمله چنگیز بیان این شهر باستانی ویران شد و مردمان آن نزدیک به همه گی نیست و نابود شدند در نتیجه این شهر چندین قرن از رشد و تکامل خود باز ماند .

روشن است که پس از تشکیل دولتهای آزاد در ماوراء النهر و خراسان ، زبان باشنده گان اصیل این سر زمینها فارسی دری بوده است و مردم به این زبان سخن میگفته اند . پس از نیمه دوم سده ۹ میلادی این زبان به صفت زبان رسمی و ملی و زبان شعرو ادب و دانش پذیرفته شده و تاکنون ادامه دارد و بر فروغ و تابنده گی آن افزوده می رود .

نویسنده و شاعری که از دامان هنر پرور این سرزمین بر خاسته آثار گرانبهای خویش را در این زبان ثبت کرده است . سپس نفوذ این زبان به دیگر آستانها و گوشه های کشور پخش شده است . بنابر این گوینده گان زبان فارسی دری نه تنها مردم پار دریا و خراسان بودند بلکه ملت های دیگر نیز آثار خویش را با این زبان مینوشتند و این کار در رشد و انکشاف ادب فارسی دری ، دانشها و فنهای سده های میانه نقش مهم و به سزایی داشته است .

باید افزود که پس از روی کار آمدن دولت احمدشاه درانی و پسینیان اوزبان فارسی دری در فرهنگ و ادب خراسان زمین جایگاه والا داشته یگانه زبان ملی، رسمی و دولتی بشمار میرفته است که بسیاری از شاعران پشتون به این زبان آثار با ارزشی ایجاد کرده اند . عایشه

درانی و تیمورشاه را از شاعران خوب و توانای زبان فارسی دری میتوان دانست .
 به غیر از دانشمندان و شاعران یاد شده شمار زیادی دانشمندان و سخنوران دیگر را نیز میتوان یادآوری کرد که در خاکسهای ماوراءالنهر و خراسان زیسته اند و در بارور ساختن و رشد و تکامل فرهنگ و ادبیات این سرزمینها بهره ارزشناکی را داشته اند .
 دقیقی ، رودکی ، شهید بلخی ، ابو شکور بلخی ، رابعه بلخی از جمله سخنورانی هستند که به شکوخته‌گی ادبیات فارسی دری بیش از پیش افزوده اند از جانبی بسیاری از شاعرانی بودند که در بخارا میزیستند زیرا بخارا در آن آوان نه تنها مرکز سیاسی دولت سا مانیان بود بلکه هسته فرهنگ و ادب فارسی دری نیز به شمار میرفت ، و این خود در بالنده‌گی و جاودانی شدن زبان ، فرهنگ و ادب فارسی نقش سخت پایه‌یی را بازی کرد .

دوسده (۱۱م) غزنه به هسته فرهنگ و ادب فارسی دری تبدیل شد . در این زمینه نام سلطان محمود غزنوی بسیار درخشان مینماید او همچون پیش‌آینده‌گان درست گوهر خود ، سامانیان ، دانشمندان و شاعران توانا را در پایتخت خود گردآورد . البته اینگونه سعی و تلاش نه از روی غمخواری و علاقه به فرهنگ و ادبیات بود ، بلکه برای استوار نمودن پایه های نظام دولتی ، سیاست استثمارگرانه و برای به دست آوردن شهرت به کار میرفت . بگونه نمونه شاعرانی چون عنصری ، فرخی ، منوچهری و دیگران به در بار سلطان محمود غزنوی گرد آمده بودند ، شاه و درباریان را مدح و ستایش میکردند . باینهمه و با بودن حقیقت در بالا یادشده سهم محمود غزنوی را در گسترش و شکوفان ساختن زبان و ادب فارسی دری نمیتوان نادیده گرفت .

پس از تصرف خوارزم در سال (۱۰۱۸) سلطان محمود ، ابوریحان بیرونی دانشمند سترگ خراسان زمین را به غزنه آورد . ابوریحان تا آخر عمر با سلطان بود و در لشکر کشی هایش او راهراهی میکرد . او در این همراهی با طرز زنده‌گی ، افکار علمی و فلسفی و رسم و عادات‌های مردم هند ، آشنایی کامل حاصل کرد ، زبان سانسیریت را آموخت و برخی از آثار علمی را ترجمه نمود . از همین جاست که چشم‌دیدها و اندیشه های ژرف بیرونی درباره هندوستان در اثر او به نام ((ماللهند)) بازتاب یافته است . در میان اندیشه وران پیشین ، تنها بیرونی پیروز گردید تاریخی یونان و هند را یکجا پیروزمندانه پژوهش نماید . او به پایه این کوششها به دریافت وحل بعضی مسایل الجبر و هندسه نایل آمد و در نتیجه نظام نوی ریاضی را ایجاد کرد .

عنصر المعالی کیکاووس مؤلف مشهور ((نصیحت نامه)) یا ((قابوسنامه)) مدت هشت

سال از عمر خود را به در بار غزنویان نیز گذرانیده است . به همین رنگ حلقه ادبی و فرهنگی غزنه در انکشاف و تکامل دانش و فنهای سرزمین ماوراءالنهر و خراسان تأثیر بس ارزنده‌یی را داشته است .

شایسته یادآوری است که هنر و فرهنگ خراسان و ماوراءالنهر در هجوم چنگیز رو به تنزل نهاد و این سرزمین که همواره دانش و ادب به شمار میرفت ، اهمیت خویشتن را به تدریج از دست داد . در این دوره بسیاری از اهل دانش و فن و ادب اسیر شدند و گروه دیگری از جایگاه خطرگریختند . بنابراین مرکزهای دانش ، فرهنگ و هنر به ایران جنوبی و پس از آن به ایران شمالی و مرکزی و سرانجام به هندوستان انتقال یافت .

در سده پانزدهم میلادی از شهر های آسیای میانه ، سمرقند و از شهر های خراسان هرات به هسته بزرگ هنری و فرهنگی تبدیل گردیدند . دانشمندان و شاعران از گوشه و کنار ماوراءالنهر و خراسان در این شهرها گرد آمدند و آثاری به میان آوردند که این آثار از داشته‌هایی با ارزش و جاویدان ادب و فرهنگ توانگر فارسی به شمار میرود . در این دوره به رهبری الف بیگ در سمرقند ستاره شماری‌خانه (رصدخانه) یی بنیافت که از شهرت ویژه‌یی بر خوردار است و شهر تاریخی هرات نیز با دانشمندان و شاعران خویش آوازه‌یی به سزایی حاصل نمود در این شهر شعر ، نقاشی ، خطاطی ، موسیقی و معماری دوره رشد و انکشاف خویش را میبمورد .

در هرات انجمن شاعران ، نویسندگان ، خوش نویسان و نقاشان تأسیس یافت که به نام ((نگارستان هرات)) مشهور بود . در این نگارستان آثار شاعران پیشین آن زمان به شیوه

و اسلوب ویژه نسخه بر داری میشد و نگهداری میگردد .

نقاش و نگاره‌گر چیره دست ، کمال الدین بهزاد ، در بوستان هنر شهر هرات پرورش یافت و هنر نقاشی را به عرش کمال رسانید او با داشتن این کمال والا با شاعران و اندیشه ورزان توانا چون عبدالرحمن جامی ، علی شیرنویسی ، مودخ برجسته خواندمیر و دیگر پوینده‌گان دانش و هنر دوستی و رفت و آمد بسیار بسیار نزدیک داشته است . چنانکه دیده شد روابط فرهنگی و هنری ماوراءالنهر و خراسان در این دوره و در دوره -

های پیشین بیشتر مستحکم گردیده است و به ویژه رابطه های شعری و ادبی مردم آسیای میانه و خراسان چه از لحاظ شکل و محتوا و چه از نظر سبک و اسلوب چنان باهم آمیخته میباشد که شرح آن خیلی دشوار است و به درازا میکشد .

پس از سده شانزدهم زنده‌گی اقتصادی و فرهنگی ماوراءالنهر و خراسان به تدریج

روبه انقراض نهاد ورفته رفته این جر یان در نیمه دوم سده ۱۷ و نیمه نخست سده ۱۸ شدت گرفت .

ماوراء النهر و خراسان در این دوره به دست برخی از کشور های زور گوی ، در می افتند، رابطه اقتصادی و فرهنگی آنها روز بروز سست میگردد آشوب و خانه جنگی ها اوج میگیرد که این وضع تا نیمه دوم سده هزده ادامه می یابد .

تاریخ مشترك و كهن بخارا و خراسان در سده های متمادی از نگاه اقتصادی و فرهنگی چنان باهم پیوسته میباشد که حتی دیگر گو نیهای سیاسی دوره های اخیر به آن کمتر تأثیری از خود به جا میگذارد .

در اخیر قرن ۱۹ سیاست خارجی خراسان نظارت مستقیم انگلستان قرار داشت و انگلیس ها به خاطر هدف شوم خود خراسان را برضد بخارا تشویق مینمودند و میخواستند تخم نفاق را در بین مردم بکارند . بنا بران در معامله های آنها مخالفت بچشم می خورد، لیکن با وجود این بخارا و مردمان جنوب رود آ موبایکدیگر آچنان علاقه یی داشتند که حتی دشمنان و بدخواهان نیز از این حالت انکار کرده نمی توانند . با وجود روبرو شدن این دو کشور به موانع گوناگون ، رابطه فرهنگی و دانشی بین شان پیوسته برقرار بوده است .

تذکره هایی ادبی آسیای میانه چون تحفة الاحباب فی تذكرة الاصحاب واضح بخارایی ، تذكرة الشعراء محترم ، افضل التذكار، نمونه ادبیات تاجیک از صدرالدین عینی درباره بعضی شاعران و نویسندگان خراسان زمین که بنا بر مناسبتی وارد بخارا شده اند، گفته هایی دارند . بسیاری از آنها نه تنها از آسیای میانه، بلکه از کابل ، کشمیر ، کاشغر بودند که به خاطر فراگیری دانش در بخارا گرد آمده بودند ، برخی از این مردمان پس از فراگیری دانش از مدرسه های بخارا به میهن های خود بر میگشتند و در دستگاه دولتی به مقامهای مهمی نایل می آمدند .

مدرسه های بخارا در آ زمان تندیس دانشکده های بلند پایه یی را داشتند که در آنها نه تنها مفتی، قاضی، رئیس، امام و دیگر کارمندان دولتی تربیه می شدند ، بلکه پژوهنده گان علم و ادب نیز به اندوخته های خویش می افزودند . هر چند بخارا در سده ۱۹ و در آغاز سده

بیست در شمار کشور های پسمانده بود ولی با وجود این هم روحیه دانشی ، فرهنگی و معنوی خود را از دست نداده بود و از هر گوشه و کنار دانشجویان و ادب دوستان زیادی در آنجا گرد می آمدند ، چه بخارا در درازای بیش از یک هزار سال هسته فرهنگ زبان و ادب فارسی دری بشمار میرفت ، در مدرسه های بخارا بدون از دانشجویان شهر هایی پار دریا شماری از دانشپژوهان خراسانزمین و دیگر کشور ها مصروف تحصیل بودند .

تذکره هایی که در آسیای میانه نوشته شده اند درباره بسیاری از شاعران خراسان که در آنجا خوانده و آموخته اند ، چیز هایی نوشته و گفته اند که این نوشته امکان یادآوری همه آن گفته ها را ندارد ، به گونه نمونه از جنید الله حاذق هروی ، عبدالواحد صدر ، صریح بلخی ، جمال الدین جمالی تاشقرغانی ، ظهورالدین ظهور کابلی ، عزیز کندوزی ، رحیمی بلخی ، شمس کندوزی ، حمیدی بلخی ، عزت مزاری ، قاسم میمنه گی ، قاسم پنجسیری ، قدری بلخی ، ظهوری هراتی ، محرم کابلی ، خرامی رستاقی ، مهچوره راتی ، مخلص بدخشی ، موژون بدخشانی و مانند اینها که همه اهل علم و ادب سده ۱۹ خراسانزمین بودند بنابر مناسبتی به بخارا رفته اند و دانش فرا گرفته اند ، سخن گفته اند .

حاذق در شهر باستانی هرات دیده به جهان گشود ، و در سال (۱۸۰۲) به خاطر آموزش وارد بخارا گردید . افزون بر تحصیل علوم متداوله به آموختن طب نیز مشغول شد و از این سبب تخلص ((حاذق)) بر خود گذاشت . حاذق در شاعری توانا بود و به همین سبب به دربار بخارا راه یافت ، ولی دیری نگذشته بود که راه خوقند را پیش گرفت و به دربار امیر عمر فرغانه یی راه جست . حاذق به سال (۱۸۲۴) داستان منظوم یوسف و زلیخا را نوشت و به عمرخان اهدا نمود . پس از وفات عمر خان ، حاذق بار دیگر به بخارا برگشت و به دربار امیر نصرالله مقام والایی کسب نمود . اما امیر نصرالله بنابر مناسبت های دشمنانه یی که عمرخان با پدرش داشت نسبت به حاذق کینه نهانی در دل میپروراند و به خاطر گرفتن انتقام در پی بهانه میگشت و سر انجام زمینه برایش مساعد شد . حاذق در سفری به سمرقند امیر را همراهی میکرد و در هنگام سفر درباره استبداد و بدکرداری های امیر شعری سرود که آن شعر توسط جاسوسان به گوش امیر رسالیده شد و بنابر کینه دیرین آتش خشم امیر را بیشتر شعله ور گردانید . حاذق توسط دوستانش از این واقعه آگاهی یافت و از سمرقند به شهر

سیز که در آن آوان آزاد بود، فراد کرد، لیکن جاسوسان مغزی امیر نصرالله او را در سال (۱۲۵۹ هـ) در جای خوابش به قتل رسانیدند. شاید حاذق مرگ نابهنگام خود را پیش از پیش احساس کرده باشد که در باره تاریخ قتلش چنین گفته است • (۳)

حدهرکس نیست از تاریخ قتلش دم زد ن

((از تن حاذق)) بجوتاریخ سربریدنش*

شاعر دیگری که در سال ۱۹ دوساله به خاطر فراگیری دانش به بخارا رفته عبدالواحد ((صریری)) است که به سال (۱۸۰۷) ددبلخ تولد شده دوسال (۱۸۸۶) در بخارا از جهان چشم پوشیده است • استاد عینی در ((نمونه ادبیات تاجیک)) خاطر نشان ساخته است که ((صریری)) در حل مسایل علوم رسمی مهارت تام داشته از جمله ممتازان زمان خویش بشمار میرفته است • صریر در فلسفه هوشی بلیغ و در تصوف و ریاضی دست توانا داشته از پیروان بیدل به شمار میرفته است •

شاعر دیگری به نام ((سیرت)) نیز در جوانی از زادگاهش بلخ، به نسبت کسب دانش به بخارا سفر کرده پس از فراغت تحصیل در آن جا به صفت قاضی ایفای وظیفه نموده است و در زمان فرمانروایی عبدالاحد بهرقی (علم) و (صدر) نایل گردیده است • ((سیرت)) نیز چون ((صریری)) پیرو دبستان بیدل بوده است •

حامد بیک ایشیک آقاباشی تاشقرغانی نیز در جوانی به بخارا آمده در آن جا کسب شهرت نموده در سال (۱۹۱۰ م) از جهان رخت سفر بر بسته است • بیت آغازین شعر او که صدرالدین عینی در ((نمونه ادبیات تاجیک)) آورده چنین است :

امروز به آدمی خری می باید نی فضل و هنر

یاخر ۰۰۰ ک ۰۰۰ خری می باید نی دانش و فر (۴)

شاعر دیگری بنام جمال الدین جمالی از تاشقرغان در آوان جوانی همراه برادرش قوام الدین به بخارا رفته است • نظریه گفته عینی این دو برادر دوسال ۱۸۶۶ در نبردی در بالای (جزخ) شهید شده اند (۵) مگر به روی گفته واضح جمالی در حصار دیده از جهان پوشیده است • (۶) ابیات زیرین از اشعار اوست :

آنجا که ناله دل عاشق سواره است بر بچه نام دارد و بلبل چه گاره است
گر رفتش نمونه عمر گلاشته بود باز آمدن نشان حیات دو باره است

* به حساب ابجد ((تن حاذق)) ۱۲۵۹ میشود که برابر به سال ۱۸۴۳ م است •

عزت‌الله ایشان توره متخلص به (عزت) در بلخ دنیا آمده پس از ختم ابتدایی به خاطر تکمیل تحصیل خویش به بخارا رفته است .

او پس از ختم تحصیل به میهن خود بلخ برگشته مدتی در مزار شریف قاضی بوده است . باز پس از شکست اسحاق خان (۱۸۸۸م) با دیگر به بخارا پناه می‌برد و در شیر آباد به حیث آموزگار گماشته می‌شود و در آن جا به سال (۱۹۰۴م) دیده از جهان می‌پوشد . واضح می‌گوید ، عزت دعوی پزشکی و حکمت مینموده است . (۷)

سید قاسم در (پنجشیر) دیده به جهان گشوده است . او نیز به خاطر به دست آوردن دانش راه بخارا در پیش گرفته است . پس از ختم تحصیل به میهن خود برگشته مدت چندی به حیث مامور در بدخشان کار کرده دو سال (۱۹۲۵ م) به عمر ۴۸ ساله‌گی این جهان را ترک گفته است .

اینک نمونه‌ی از غزل این شاعر را مینویسیم:

زتاب عارضت اندر فلک مهتاب میرنجد نه تنها ماه و هم خورشید عالم تاب میرنجد
چو بآینه روی خود مقابل می‌کنی هر دم درون شیشه از حیرت دل سیما میرنجد
ز بس جوش نزاکت از دولت میزند بیرون لب و وقت تبسم از عقیق ناب میرنجد
کف بابت‌گر از رنج‌خا رنجید عجب نبود تنت در بستر قائم به وقت خواب میرنجد

حباب آسادل ((قاسم)) به گرداب بلا مایل

حباب هر گاه برون افتاد از گرداب میرنجد

عبدالمزیز کنوزی ملقب به (ایشان) در جوانی به قصد تحصیل دانش به بخارا رفته دانش مروج زمان را از آنجا فرا گرفته است . باید گفت وی از همسبقان صدر ضیاء بوده پس از فراغت از مدرسه چندی به حیث مدرس انتخاب شده است و دو دوره‌ی که صدر ضیاء قاضی القضاات بود، در حصار به صفت قاضی کار می‌کرده است .

داماد شمس‌الدین نهرینی در قطن تولد شده پس از کسب دانش ، ندیم مراد بیگ حاکم قطن تعیین گردیده بعد از شکست شورشی اسحاق خان به ماوراء النهر سفر کرده مدت ده سال رادر کولاب گذرانده است و در زمان فرمانروایی حبیب‌الله به افغانستان برگشته است . نهرینی شاعر با استعداد بوده زنده‌گی فقیرانه‌ی داشته است .

فانی بلخی در زمان فرمانروایی عمر خان به فرغانه رفت ، مگر بیرون از دیوار زنده‌گی را سپری نمود . نمگانی در تذکره خویش از فانی چنین یاد آور می‌شود :

دلش مخزن علم و کان ادب
فانی سالی چند درقونند دانش فرا گرفته ، درمشاعره های ادبی که عمرخان برگزارمینمود
شرکت کرده و غزل های آبدار او پسند خاطرعه رخاں واقع گردیده است . فضلی در جای
دیگری از فانی اینگونه یادآوری میکند :

ز بلخ است فانی بی مدعا
چودونان به قید طمع نیست بند
دوسال است این جا شده مستقیم
از گفته های فضلی بر می آید که فانی شاعر آزاد اندیش بوده است نه طامع و مدیحه گوی .
از این سبب دعوت شاه را نپذیرفته ، به دربار قدم نگذاشته است . با تاسف باید یادآور شد
که فانی دارای دیوانی بوده ولی هنوز بدسترس ما قرار نگرفته است .

بیت های دیگری از گفته های فانی را این جا به رنگ نمونه یادآوری می کنیم :

ای نام خوست زیبده گلشن کاغذ
برکنگره قصر تو چون طایر فکرت
باین همه نازکی و این قامت ز یبا
فانی سبق درس اقامت نتوان خواند
از وصف تو آفاق شده مخزن کاغذ
نتوان رسیدن ز پر افشاندن کاغذ
شایان قد سرو تو پیراهن کاغذ
عمری که بود فرصت گرداندن کاغذ (۸)
شاعر دیگر این کشور مخفی کننوی نیز به ما وراء النهر سفر نموده به دربار عمرخان
فرغانه راه یافته در مشاعره های درباری شرکت جسته است . ابیات زیرین چکیده اندیشه
اوست :

به ابروی که شد یارب ا شارت پروانگشتم

که همچون ماه نو گردید ناخن در هر انگشتم

تنک سر مایه می بار تحمل بر نمی داند

مگر چون نی زبند خود نهاد انگشتر انگشتم

یکی از دانشمندان کابل به نام عبدالکریم ، همراه شاه محمود در سال (۱۸۹۷) ر هسپار
بخارا گردید و پس از آن به خدمت امیر بخارا شتافت تاحدی که به منصب قراول بیگ نایل
شد و زمانی هم از جانب بخارا به حیث نماینده روسیه ر هسپار ترکیه گردید و در سال
(۱۸۳۰م) جهان فانی را وداع گفت . میر عبدالکریم بن اسماعیل در آخرا سال (۱۸۰۴م) به حیث
نماینده سفارت به پتربورگ رفت و مدت (۹) ماه در آن جا اقامت گزید .

عبدالکریم از مشاهیر ابدات تاریخی و نگاره گریهای شهر پتر بورگ و بخصوص از

ت‌ه‌اشای قصر بزرگ ارمیتز * به حیرت‌ماند و تاثیرات سفرش را در قالب شعری ریخت و ب‌ه شاه روس پیشکش نمود .

شعری که در توصیف قصر (ارمیتز) سروده شده است چنین آغاز میگردد :

در جهان بسیار دیدم شهر ها لیکن نبود

چون پتر بورگ مصفا جای خاص انتخاب

خوش نسیم و خوش نعیم و خوش عمارت دلگشا

در بساط ارض نبود این چنین دلکش تراب

دایما سیر و صفا یارب چه نهضت‌گاه است این

گلشن باغ جهان است این مکان شه شباب

چون خوندق قصر دیدم در لب نیواولیک

رفعتش بگذشته است از کپکشان و از سحاب

شمع کافوری به قندیل طلا افروخته

چون هلال و بدر خوبان رو کشیده بی نقاب

فوج فوج مهو شان رقصان کنان دهر طرف

خوش تان تیز رفتار اند چون ماهی در آب

نو عروسان سمن بو سر و قند آراسته

ز اطلس و دیبا و کمخواب از حریر مشک ناب

این نگارستان چین است یا گلستان ارم

همچو فردوس برین یکسر همه مشک گلاب

در بلاد هند و ترکستان ، خراسان و عراق

این چنین دولت ندیده‌ست هیچکس در هیچ باب

از بلاد کابلیم از خدمت محمود شاه

سیر دنیا اختیار افتاد در عهد شباب

در بلاد هند رفتیم تا به اقصای چمو

رجعتی کردم به ترکستان که هست لب لباب

شاه تر گانم بسی شفقت نمود و لطف کرد

صاحب منصب نمود و کرد با (ایلچی) * * خطاب (۹)

* قصریکه در لنین‌گراد فعلی موقعیت دارد .

** در این بیت ایلچی به معنای سفیر آمده‌است .

این شعر پسند خاطر اهل دربار پتربورگ واقع شد و شاه روس به شاعر انگشتر قیمت -
 بهایی بخشید وی را منشی (گوبرنی) * مقرر کرد .

به سال (۱۸۰۷م) موصوف به حیث هیأت‌سفرات بخارا از مسکو عازم ترکیه گردید .
 علت این سفرش معلوم نیست، لیکن اینقدر روشن است که در جنگ داخلی سال (۱۸۱۲م)
 در آنجا بوده است و همه هستی و دارایی اش را سر بازان فرانسوی به یغما برده اند .
 چنانکه وی درین باره به دربار پتربورگ شکایت کرده به خاطر رفتن به استانبول از
 آنپاری گرفته پس از تهیه مصارف راه روانه ترکیه گردیده است و در آنجا اثر مشهور
 خویش را بنام (افغان و کابل) نگاشته است . در این اثر جریان حوادث و رویدادهای افغان -
 نستان ، بخارا ، خیوه و قوقند در سالهای (۱۷۴۰-۱۸۱۸م) انعکاس یافته است . چون
 بسیاری از واقعه‌های یاد شده در آن اثر چشم‌دید های مؤلف بشمار میرود ، بنابر آن
 از جمله اثر های مهم سده (۱۹) می تواننده حساب آید . بخش اساسی این اثر را
 روابط افغانستان و بخارا تشکیل میدهد که برای روشن ساختن بسا از مسایل تاریخی
 این دو کشور ارزش بس مهم را دارد .

در سده (۱۹) تعدادی از ساکنان افغانستان که رهسپار بخارا میگردیدند فزونی یافت
 که یکی از آنها یعقوب علی بن احمد علی‌می باشد . او بسال (۱۸۴۹م) در کابل تولد
 یافت و در سال (۱۸۸۸م) در شورش اسحاق خان اشترک ورزید و پس از شکست به بخارا
 فرار کرد .

یعقوب علی در آسیای میانه با اهل علم و ادب آشنایی حاصل کرده به دانش خویش
 افزوده است که در این باره در پیشگفتار اثر تاریخی اش ((پادشاهان متأخر افغانستان))
 چنین مینگارد ((تولد یافته کابل بودم و نشو و نما ی ترکستان)) اگر چه یعقوب علی در تاریخ
 نویسی دستی داشته و نوشته‌هایی در این باره دارد ، و لی پیشه و مسلک او داکتری بوده
 چنان که در شهر های آسیای میانه به معالجه بیماران می پرداخته و به این شغل شهرت
 داشته است .

یعقوب علی به سال (۱۳۲۵ هـ ۰) مطابق (۱۹۰۷ م) در سن (۵۷) ساله‌گی به نوشتن اثر
 ((پادشاهان متأخر افغانستان)) پرداخته است .

* در روسیه مقامهای ملکی به چارده رتبه تقسیم میشد که رتبه (گوبرنی) دهم آن می باشد .

افغان وانگلیس تاشوروش اسحاق خان درسال (۱۸۸۸ م) از وضع مردم فراری افغانستان در اثر دیگری بنام ((گزارشات)) معلوم می‌دهد .
 افزون بر این اثر دیگری نیز درباره تاریخ افغانستان بنام ((رویداد)) نوشت و خواستاران بود که اثر دیگری بنام ((تاریخ افغانستان)) بنویسد، لیکن شرایط نامساعد روزگار به او امکان نداد که به این مرام خویش برسد .

یعقوب علی اثر ((پادشاهان متاخر افغانستان)) را در سال (۱۹۱۳ م) در شهر سمرقند به پایان رساند، لیکن آنرا با دلایل معقول در همان سال بار دیگر تجدید نظر کرد این اثر به خاطر آگاهی از وضع و شرایط سده (۱۹) افغانستان از منابع و مآخذ مهم محسوب می‌گردد . این کتاب در کابل پس از بازگشت یعقوب علی، در دوره فرمانروایی حبیب الله به چاپ رسید . اگر چه اثر یعقوب علی درباره افغانستان نوشته شده لیکن در آن بعضی جریان‌ها، حوادث و رویداد های بخارا نیز تجسم یافته است .

درباره این همه روی آورده‌های مردم افغانستان به آسیای میانه بسا از دست‌آوردان علم و ادب آسیای میانه هم به افغانستان آمدند و در شهرهایی این کشور اقامت گزیدند و در رشد و تکامل فرهنگ و ادب این سرزمین نقش مهم خود را بازی کردند، یکی از اینگونه دانشوران خال محمد (خسته) میباشد .

خال محمد (خسته) درسال (۱۳۳۰ ق) در ختلان زمین بدنیا آمد. پدرش او را به بخارا برد و پس از آن جا به مزار شریف آورد. خال محمد (خسته) به سال (۱۳۴۱) در هندوستان دانش اندوخت و درسال (۱۳۵۵) به مزار شریف برگشت و در مدارس این شهر به صفت مدرس خدمت نمود (۱۰). او با داشتن چند دیوان اشعار و آثار علمی، درباره جریان زنده‌گی و آثار شعری پیشین و معاصر این کشور ها دو کتاب مهم به نام ((معاصرین سخنور)) و ((یادای زرفنگان)) را نیز تألیف نموده است .

وضع رقت‌بار اقتصادی و ظلم و بی‌سوادگریهای اجتماعی، هزاران هزار از مردم بی بضاعت بخارا و خراسان زمین را مجبور ساخت که به کشورهای دیگری پناه ببرند به همین سبب به سال (۱۸۸۸ م) پس از شوروش اسحاق خان، صدها مستمند افغانستان به بخارا و سمرقند مهاجرت کردند .

پسندی از زبان یکی از فرادیان کابلی وضع وحشت انگیز آنها را چنین تحلیل و بررسی می‌کند :

سر انگشت حیرت به دندان گزید هر آن کس که این ما چرا را شنید

ز ظلم و جفاها ، من از شاه خویش کشیدم در این دهر ز اندازه بیش
چنان دست ظلمش گشاد آمدی ز چپش خلایق بداد آمدی
ز کابل که پنجمد فراری بودیم گریزان ز جور شه اینجا شدیم
چو در ملک روسی شده مستقیم بدیدیم آسایش بس عظیم
همه شاد و مغفور بودیم از او ز بس یافتیم عزت و آبرو (۱۱)
شاعر باتوجه به وضع درد ناک و طاقت فرسای توده های در بند کشیده شده ، طرز

بر خورد قرون وسطایی شاهان کابل را چنین نکوهش مینماید :

دیگرا به روغن کند رنجه اش	ببرد یکی رازگف پنجه اش
تنش پاره پاره رود در هوا	یکی را ببندد به توپ بلا
که تانشنود زاری او کسی	یکی را کند قین و فانه بسی
دیگرا دراندازدش از بلند	یکی را به زندان کند پای بند
شود خانه شاه ظالم خراب	ظلمش کسی را نماندست تاب
به هر سو گرفتند راه فرار	که از گرسنگی مردم این دیار

پسندی از زبان یکی از فراریانی که از زندان فرار کرده نخست به اروپا و ترکیه باز
از آنجا به آسیای میانه رفته و ساکن مـر و گردیده است ، حکایتی را به رشته نظم کشیده
کدر برشی از آن چنین آمده است :

به صد کلفت ورنج بی منتها	به خاک فرنگی نمودیم پا
چو برخاک عثمانیه آمدم	به اسکندر یه نهادم قدم
در آن جا هم آسایشی رونداد	نگر دید ابواب بختم گشاد
بود کار شان مثل کار فرنگ	که همسایه گیردزه همسایه رنگ
چو برخاک روسی بماندم قدم	زلوح دلم رفت زنگارغم (۱۲)

البته در آن شرایط وضع زنده گی طبقه پایین جامعه در همه جا طاقت فرسای بود ، لیکن مهاجرین
افغانی تا اندازه یی مورد توجه مامورین روسی قرار می گرفتند و از سوی دیگر در کشورهای
مربوط روسیه به آسانی به پیشه و کاری مشغول می شدند و از بهر زنده گی پول هنگفتی به دست
می آوردند . از این سبب زنده گی مهاجرین افغانی در کشورهای آسیای میانه نسبت به
کشورهای دیگر تا اندازه یی خوب بوده است .

روابط فرهنگی و ادبی افغانستان و آسیای میانه در آغاز سده بیستم در شرایط نوین تاریخی
و در دوره بیداری مردم شرق بیش از پیش رشد و انکشاف نمود .

اشعار محمود طرزی ، عبدالعلی مستغنی ، عبدالهادی داوی و دیگر روشنگران این کشور را اهل علم و ادب بخارا مطالعه می کردند حتی اشعار این شاعران در تذکره های نگاشته شده در آسیای میانه درج میشده است . طوری که روشنفکران بخارا خاطر نشان می سازند ، آنها جریده (سراج الاخبار) را مطالعه می کردند . در برابر ، روشنفکران افغانستان هم با مطالعه (جریده آیینه) با آثار روشنفکران آسیای میانه آشنایی پیدا می کردند . از این رو هنگام مطالعه اشعار شاعران افغانستان و آسیای میانه يك هم آهنگی كامل به مشاهده میرسد .

اگر چه بیان كردن تاثیر متقابل ادبیات این دو کشور در این نوشته دشوار می نماید با اینهم زبان فارسی دری یعنی زبان ادبی ، فرهنگی و نژادی این دو کشور در بارور ساختن هر دو ادبیات تاثیر بس شگرفی داشته است . به همین سبب در بین اشعار طرزی ، مستغنی ، صدرالدین عینی ، واضح و مانند اینها که فرائیدی علوم و فنون اروپایی را تاکید می نمودند ، يك هم آهنگی و تناسب روشن دیده شده می تواند . این گفته چنین معنی ندارد که آنها از همدیگر پیروی کرده باشند ، بلکه هر يك باره جداگانه یی در عرصه ادبیات گام نهاده اند و تنها نظر به عنعنه پیشین و علاقه مندی و پیوسته گی که در بین اهل علم و ادب بخارا و افغانستان وجود داشت این تاثیر متقابل به وجود آمده است .

اضافه بر این خراسان زمین ، کشوری بوده است که در تمام دوره ها و زمانه های دراز ، آسیای میانه و هندوستان را از نظر فرهنگی با هم پیوند میداده است . به همین روی گفته می توانیم روابط فرهنگی هند و ماوراء النهر دارای عنعنه و تاریخ بسیار کهن است . دوره هایی پر آشوب برای پوینده گان دانش و هنر در آسیای میانه زنده گی را ناسازگار ساخت و آنها مجبور شدند که ترك میهن نمایند و در گوشه و کنار های دور دست هندوستان پناه برده به فعالیت های علمی و ادبی خویش ادامه دهند ، مگر با گذشت زمان این پناه گزینها و فرار کردنها به فرجام خود رسید ، زیرا پس از انقلاب رهایی بخش اکتوبر ، در روسیه مناسبات و پیوندها و دیگرگونی جدی رو نما شد ، تعصب ، نفاق و دشمنی بین توده ها از بین رفت و سیاست همزیستی مسالمت آمیز ، آزادی و برادری همه توده ها را اعلان نمود .

پایرگی ها :

- ۲- داکتر عبدالغفار شریفزاده، ((ژردشتیه)) دایرةالمعارف تاجک ، ج ۲ ، صص ۴۶۷-۴۶۸
(به نقل از افغانستان در دایرةالمعارف تاجیک و آثار سایر پژوهشگران ، گزارنده و مترجم
باتحشیه و تعلیق : پوهاند داکتر جلالالدین صدیقی، چاپ گستنتر، ۱۳۶۱ صص ۴۸-۶۳)
- ۳- خال محمد خسنه ، یادی از رفتگان، کابل: مطبعة دولتی ، ۱۳۴۴ ، صص ، ۲۰-۲۱ .
- ۴- صدرالدین عینی ، نمونه ادبیات تاجیک، سمرقند ، ۱۹۲۵ ، ص ، ۲۷۲ .
- ۵- همین نوشته ، ص ، ۲۴۸ .
- ۶- واضح ، تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب، تاشکند ، ۱۳۳۲ ، ص ۷۸ .
- ۷- همین نوشته ، ص ، ۱۸۴ .
- ۸- خال محمد خسته ، همان نوشته، ص ۴۹ .
- ۹- نظروف ، روابط بخارا و افغانستان از برپاشیدن دولت درانیها تا غلتیدن امارت بخارا ،
دوشنبه ، ۱۹۶۳ ، صص ۱۶۱-۱۶۲ .
- ۱۰- خسته ، معاصرین سخنور ، کابل : مطبعة دولتی ، ۱۳۳۹ ، ص ، ه .
- ۱۱- پسندی ، دیوان اشعار ، نسخه خطی، ص ۶۵ .
- ۱۲- همین اثر ، ص ۶۶ .

(ویرایش از : عین الدین نصر)

نکته

زمالبتشنه گان، در یانشینان راجه پروایی
کداز سینه صحرا، دل جیحون چه میداند

(گرامی)

سرمحقق دوست شینواری

سلم (سلیمان)

در افسانه فریدون و

پسرانش

در گنجینه بزرگ روایات آریایی یکی هم‌حماسه افسانه گونه فریدون و سه پسرش میباشد که در کتب تواریخ و ادب منطقه کم‌وبیش انعکاس یافته است . افسانه میگوید: فریدون در اویستا تریتونه (tretona) سه پسر داشت، ۱- سلم، ۲- تور، ۳- ایرج . سلم و تور از یک مادر که به (شهرناز) مسمی و دختر ضحاک افسانوی (ضحاک در اصل سهاک - ساک بوده و مؤلفین عرب آنرا به ضحاک معرب کرده اند) بوده و صورت و سیرت هردو پسر مشابه جدشان (ضحاک) بوده و ایرج از رحم مادر دیگر (ارنواز) که وی دخت یکی از بزرگان ایران زمین بود (۱) دیده به جهان گشوده است .

فریدون جهان را بین سه پسر خود تقسیم نمود که به سلم ((روم و مغرب زمین ، به تور

((چین)) (ترکستان چینی) و به ایرج ((زمین ایران)) رسید . در کتب مختلف از دیهاقا و هوا به نامهای گوناگون یاد آوری شده است . بطور مثال در زین الاخبار این زمینها را اینطور ذکر کرده : ((... و جهان را بر پسران بخش کرد ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب داد و این ولایت را ایرانشهر نام کرد ، یعنی شهر ایرج، و روم و مصر و مغرب مرسلم را داد و چین و ترک و تبت و تور را داد و بدین سبب آنرا توران گویند)) (۱) فردوسی دربارهٔ این تقسیم میگوید :

نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مرا ورا گزید
بفرمود تا لشکری بر کشید	گر از آن سوی خاور اندر کشید
دیگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار تیرکان و چین
یکی لشکری ناسزد کرد شاه	کشید آنگهی تور لشکر براه
وزان پس چو نوبت به ایرج رسید	مرا ورا پدر شهر ایران گزید

افسانه میگوید : ایرج که پسر کوچک و محبوب فریدون بود به وی سر زمین طلا خیز ایران را داد . این موضوع کین سلم و تور را برانگیخت و بایدر خود راه ستیز در پیش گرفتند ایرج خواست آتش کین برادران خود را با معذرت و عذر خواهی فرو نشانند ، بدون لشکر پیش آنها رفت ولی برادرانش وی را به خدعه و فریب گشتند و سرآن را نزد فریدون گسیل نمودند، افسانه دوام دارد ولی مایک قسمت آنرا که به موضوع مربوط دارد خلاصه کردیم . در بارهٔ این افسانه در رادیات پهلوی ، در آثار تاریخی و ادبی عصر اسلامی و خلاصه در شهنامه فردوسی مطالب فراوان موجود است ولی در اویستا به این تقسیم فقط اشاراتی دیده می شود . در یشت (۱۳) (فروردین یشت) بند (۱۲۳) به این ممالک چین اشاره آمده است :

((فروهر مردان پاک دین ممالک ائیرین (ایران) را میستایم ، فروهر زنان پاک دین ممالک ائیرین را میستایم ، فروهر مردان پاک دین توئیرین (توران) را میستایم ، فروهر زنان پاک دین ممالک توئیرین را میستایم ، فروهر مردان پاک دین سیریمین (سیریمان، سلیمان) را میستایم فروهر زنان پاک دین سیریمین را میستایم)) (۲) .

درین جا مشاهده میشود که از کلمهٔ (ائیرین) (ایران) و از (توئیرین) (توران) و از

۱- زین الاخبار ، ص ۶

۲- فرهنگ نامهای اویستا، ص ۷۰۰

سیریمین (سیریمان) و بالاخره از سیر یما ن (سلیمان)، بدین دلیل به وجود آمده است که تبدیل آواز (ر) به آواز (ل) در زبانهای آریایی يك پدیده معمول میباشد، مثلاً درخود (سرم) و (سلم) • و ضمناً در الفبای پهلوی حرف (ر) و (ل)، هر دو دارای يك علامه بودند و ازین جهت در کتب مؤرخان پسر ارشد فریدون گاهی (سلم) و گاهی (سرم) نوشته شده است (۱) •

در باره تقسیم ممالک فریدون در میان سه پسرش پورداود گویند: ((او ممالک خود را در میان سه پسرش سرم، تور، ایرج تقسیم نمود • این سه پسر اسم خود را بقلمرو خاك خود داده سرمان، وتوران و ایران نامیدند)) (۲)

بنظر گریستن سن (A. christensen) مستشرق مشهور متون اویستانی منشأ این افسانه مہدیسیتی ها (ساکها) میباشد و در عصر اشکانیها از فلکلور ساکها به فولکلور آریاییهای دیگر نفوذ نموده است • افسانه ساکها میگوید: شاه ایشان سلطنت جهانی خود را بین سه پسر خود یعنی بین سیریمین (Sairimyana) سرم، سلم، سلیمان و توئیرین (tretona) (توران) ایرین (Ariyana) (ایران) تقسیم نمود. اولین بقیه سرم، سلمو (سلیمان) و دومین توران و سومین ایران میباشد • (۳)

از نوشته يك محقق دیگر هم این نظر تأیید میشود، او مینویسد:

((داستان تقسیم يك شاهنشاهی بزرگ میان سه پسر که پسر کوچکتر کشور اصلی را صاحب شده باشد از ایام بسیار کهن میان ایرانیان (آریاییهای) شمالی وجود داشت و این داستان را آریاییها از قدیمترین ادوار به خاطر داشته و از میان هند و اروپاییان به کشور خود آورده بودند • چنانکه در شرح داستان هوشنگ و تهمورث دیده ایم هر دو ت یکی از داستان های

۱- یسنا، ج اول، ص ۵۹ پاورقی و همچنان حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۳ •

۲- یسنا، ج اول، ص ۵۹ •

۳- فرهنگ نامهای اویستا، ص (۸۷-۸۸) •

قوم ساك را نقل کرده که بنا بران کولکزیس Kolaxais ممالک خود را میان
سه پسر خویش تقسیم کرد و قسمت اصلی را به کبترین آنان داد)) (۱)

((این افسانه اگر هم اصلاً میان هند و آریاییان نبود واز آنان به ساکها و ایرانیان
نرسیده کم از کم در یک روزگار از قوم ساک به ایرانیان شمال شرق رسیده و آنگاه به شکل
داستان تقسیم ممالک فریدون میان سه پسر خود سلم، تور و ایرج درآمده و صورت تازه
یافته است)) (۲)

ضمناً دکتور صفا در باره تغییرات لفظی ایرج میگوید که شکل پهلوی آن ایرج که
(ج) آن ممکن است (ژ)، یا (ز) تلفظ شود میبایست هنگام خواندن (ایرژ) به تلفظ درآید
و بنا بر این قیاس میتوان تصور کرد که اسم ایرژ از مبتکرات دوره اشکانی است، اما تاریخ
این داستان را از دوره اشکانیان فراتر نمیتوان برد (۳)

از نام کشورهای ائیرین و توئیرین و سیرمین در دوره های نسبتاً جدیدی که شاید دوره
اشکانیان باشد نام سه پهلوان داستانی ایرج و تورج و سرم پدید آمد .

برخی از محققان کوشیده اند سیریم را با کلمه روم ارتباط دهند و هر دورا از يك اصل
بدانند سیریم را باهروم یا اروم که تلفظ پهلوی روم است شبیه و همسان شناسند اما
واضح است که این کوشش بر هیچ اصل زبانشناسی متکی نیست (۴)

این افسانه تا زمان فردوسی به هر قسم و طوریکه رسیده باشد و یابه هر اندازه بی که
در آن مبالغه شاعرانه رفته باشد فرقی ندارد به هر صورت در بین آریاییهای مرکزی این گونه
روایات فلکلوری وجود داشت که تا عصر اویستا و پهلوی و بالاخره به مؤرخان و شاعران عصر
اسلامی و در آن جمله تا زمان فردوسی خود را رسانده است .

سلم کیست ؟ در باره هویت سلم بسکون (ل)، محققان نظریات گوناگون را ارایه
کرده اند . به عقیده پورداود کثور سلم (سرم) در اویستا به نام سیریمه Sairima
تذکر یافته ولی در تعیین آن شک وجود دارد . بعضی از محققان دیگر در تشخیص آن روم،
روسیه، الان، غرب، مشرق و بعضی از مناطق و شهرهای اروپا را ذکر کرده اند و حتی

- ۱- حماسه سرایی در ایران ص ۴۷۱
- ۲- حماسه سرایی در ایران ص ۴۷۱
- ۳- حماسه سرایی در ایران ص ۴۷۲
- ۴- حماسه سرایی در ایران ص ۴۷۳

بعضیها يك نژادسامی (سولیسیم) Solym را که در منطقه لیسلی Licie **امیاز** صغیر متوطن بود یاد کرده اند (۱) و حتی بعضیها گمان کرده اند که این سرمات (۲) ویاسورمات (۳) خواهد بود .

اسم (سلم) در متون پهلوی ساسانی قرون متأخره لفظ (سرم) Sarm آمده که همان سیریمین ساکسی، سیریم اویستایی میباشد. بعضی از مؤرخین قرون متأخر نظر به مراعات اصالت لفظ آن به عوض (سلم) به لفظ (سرم) آورده اند مانند طبری و حتی به حرف شین آن رابه نگارش در آورده اند یعنی (شرم) مانند ابوحنیفه دینوری . (۴) مگر اکثر مؤلفین متأخر آن را به (ل) یعنی (سلم) ثبت کرده اند مانند مؤلفین آفرینش تاریخ، تاریخ حبیب السیر، زین الاخبار و غیره (۵) و حتی فرهنگهای معتبر زبان فارسی .

در اینجا باید یاد آور شد، سلم، توروایرج اگرچه به نام پسران فریدون افسانوی و در بین خود به صفت برادران ذکر شده اند ولی یقیناً هر سه آنها سمبول سه نژاد قریب و خویشاوند میباشد . فلذا باید کشور هاویا مناطق منسوب به آنها در همین سرزمین آریایی جستجو شود .

سیریمین ساکی، سیریم اویستا و سرم پهلوی که در شهنامه و بعضی آثار مؤلفین دیگر سلم شده، یعنی (ر) رابه (ل) تبدیل کرده اند این تغییر و تبدیل یقیناً کار فردوسی و مؤلفین دیگر نیست بلکه در منطقه ماقومی و یانژادی وجود داشت که این تغییر جزئی لفظی در اسم شان به مرور زمان به وجود آمده بود . آن قوم و یانژاد را باید در

۱- ادبیات مزدیسنا، ج دوم، ص ۵۵ .

۲- سرمات (Sarmat-s) نام يك اتحادیه تاریخی قبایل کوچیهای میباشد که (۲-۶ ق م) در بین دریای ولگا و توبول obol در حالت کوچ و چادرنشینی زندگی میکردند .

۳- سورومات (Soromat-s) این يك قبیله کوچی بوده که از خویشان سکتیها و عضو اتحادیه سرمات بوده (۲-۷ ق م) در دشتهای بین اورال و ولگا زندگی میکردند (فرهنگ انسایکلوپیدیای شوروی) .

۴- فرهنگ نامهای اویستا، ص ۷۰۷ .

۵- آفرینش تاریخ، ج ۳، ص ۱۲۵ و تاریخ حبیب السیر، ص ۱۸۳ و زین الاخبار، ص ۶ .

همین منطقه جستجو نمود . این تغییر لفظی چیزی را اکنون در کلمه سیر یمین ساکی جستجو می نمایم :

توئیرینه (turiyana) ساکی به (توران) وائیرینه (airyan) ساکی به (ایران) تغییر خورده پس به همین قیاس سیریمینه (Sairimyana)

به (سریمان) تغییر میخورد وبعد (ر) آن به (ل) تبدیل شده ماندی که در (سرم) پهلوی و (سلم) دری این تبدیل صورت گرفته و نام (سلیمان) از آن به وجود آمده است .

اینجا باید تذکر داد که تلفظ این کلمه در بین پشتونها سلیمان (Sleman) بوده، نه سولیمان (Solayman) . و به تصور اینکه شاید این نام با نام سلیمان

سامی ارتباط داشته باشد آن را بعضی مردم سولیمان تلفظ میکنند که نادرست میباشد . درین جا باید سلیمان را بشناسیم نامعنا (سلم) هم واضح شود .

طوری که گفته شد کلمه های سلیمان از چند جانب با پشتونها ویا يك شاخه مهم آنها ارتباط دارد .

۱- کوه های سلیمان یکی از قدیمترین مهد پشتونها میباشد و به قول جغرافیه دان مشهور شوروی برتولد ((ملت افغان که از نژاد آریایی میباشد درین گو هها در اعصار قبل التاریخ ساکن بودند)) (۱) .

۲- يك قبیله بزرگ پشتونها به نام سلیمان خیل مسمی است .

۳- حتی نژاد پشتون در پهلوی پشتون، افغان، پتان وروهی به نام سلیمانی هم یاد شده اند .

اینکه پشتونها به نام (سلیمانی) هم یاد شده اند ، در بسیاری از کتب تاریخ ذکر شده و حتی قاموس تشریحی پشو هم آن را درج کرده است (۲) . درین باره الفستون مینویسد :

عربها آنان (افغانها) را به نام سلیمانی یاد میکنند، مگر این معلوم نیست که آنها به این نام ازین جهت یاد میشوند که در کوه های سلیمان زندگی دارند و یا این نام همان کسی است که در وقت حملات عرب قاید ایشان بوده است (۳) .

۱- جغرافیایی تاریخی ایران ، ص ۱۳۰ .

۲- پشتو - پشتو قاموس ، ج ۳ .

۳- د کابل سلطنت بیان ، ج اول ، ۱۶۳ - ۱۶۴ .

آخوند در ویژه میگوید :

((این جماعت افغانان در کوه سلیمان متوطن بودند، هم از آن است که ایشان را در عربستان

سلیمانی گویند)) (۱) •

تواریخ خورشید جهان (۲) حیات افغانی (۳) و دیگر مؤلفین متأخر افغانی ازین موضوع یادآوری کرده اند ، ولی بعضی از آنها به نسبت قرابت (افسانوی) پشتونها با سلیمان پیامبر و بعضی به نسبت سکونت اصلی آنها در کوههای سلیمان آنها را به نام سلیمانی یاد کرده اند . مگر سوالی به جای خود باقی می ماند که کوههای سلیمان چرا به این نام یاد میشوند! و یک شاخه بزرگ پشتونها چرا به نام سلیمان خیل مسمی است و نژاد پشتون چرا به نام سلیمانی هم مسمی شده اند •

اگر موضوع را از افسانه (یعنی ارتباط پشتونها با سلیمان پیامبر) دور کنیم و آنرا با سیریمین باستانی ساکها ، سیریم اویستا ، سرم پهلوی و سلم دری ارتباط دهیم یقیناً به بسا پرسشها پاسخی یافته ایم •

در افسانه فریدون و پسرانش که از سه کشور یاد شده است ما کشور ایرج (ایران) را به معنی اولی آن میشناسیم ولی به دو کشور متباقی هم باید کم و یابیش روشنی انداخته شود •

توران :

این نام که در اویستا به شکل تو ئیرین یاد شده است : (فروهر مردان مملکت تو ئیرین رامیستایم) مردم آن گاه به نام توره (tura) و گاه به نام توریه (turia) یاد شده اند و نام مملکت بعداً به نام (توران) تغییر یافته است • قبلاً بعضی ها اشتهاً فکر میکردند که کلمه (توران) با کلمه (ترك) ارتباطی دارد، ولی این موضوع اکنون روشن است که (توران) منطقه نژاد آریایی میباشد که در اویستا به نام توره و توریه یاد شده و در شهنامه فردوسی و آثار مؤلفان دیگر به نام (تور ، توج ، توجیه) ثبت گردیده است • در باره معنای کلمه توره این نظریه قابل ملاحظه است که میگوید :

((توره به حیث صفت (نسبت) در اویستا اسم قوم تورانی است تو ئیریه نیز صفت

۱- تذکره الابرا و الاشرار، ص ۸۳ •

۲- به ص ۵۳ و ۶۵ مراجعه کنید •

۳- به ص ۱۱۱ مراجعه کنید •

است، یعنی متعلق به توران یا تورانی • کلمه توره رابه معنی دلیر و بهلولان گرفته‌اند (۱) مطابق کلمه سانسکریت که نیز به همین معنی است در فرهنگهای دری نیز به همین معنی است ••• معنی اصلی تور لابد چنین چیزی است، ولی چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند بعدها ازین کلمه دیوانه و وحشی‌اراده کرده‌اند (۲) •

درین قسمت یک محقق دیگر (هاشم‌رضی) مینویسد که خلاصه آن چنین است :

در اویستا یک کشور به نام (توران) ذکر یافته (توره و توریه حالت نسبتی را افاده میکند) اینکه تورانیان کی‌اند قبلاً نظری بود که آنها نژاد زردتک میباشند، ولی این نظر به تدریج ضعیف شد • اکنون نظر قوی این است که آنها آریایی الاصل میباشند این نظر اکثریت بوده و دلایل آنها قابل قبول میباشد • از متون اویستایی هم این نظر به صراحت افاده میشود • وقتی که قبایل آریایی درین منطقه پخش شدند به دو گروه تقسیم شدند: یک گروه آنها پیشه زراعت را اختیار نموده‌ وده نشین شدند و گروه دیگر به طور کوچی و مالدار زنده‌گی میکردند • این تنوع فاصله زنده‌گی بین کلتور و اقتصادی ایشان را زیاد نمود که اولین به نام گروه ایرانی و دومین به نام تورانی یاد شدند • دربین آنها به علت تفاوت اقتصادی، دشمنی هابروز گرد که در متون اویستا درج‌اند (۳) •

توران که ذریعه پس‌آوند (آن) از کلمه توره ساخته شده است در موقعیت آن بعضیها فکر میکنند که فقط در آن طرف دریای آمسو (جیحون) واقع بوده • مثلاً پورداود مینویسد: ((چنانکه میدانیم سرزمین که امروز ترکستان چینی و ترکستان روس نامیده میشود مرکز اصلی تمدن آریایها بوده و بویژه کرانه‌های سیردریا و آمو دریا (سیحون و جیحون) مهد تمدن تورانیان و ایرانیان است)) (۴) •

((سرزمین توران به ایران‌ویج - مملکت خوارزم متصل بوده از طرف مشرق جیحون (آمودریا) تا دریاچه ارال امتداد داشته است)) (۵) •

درین مورد وی استناد میکند که :

- ۱- دپشتو (توره = شمشر مجازآمردانه گی) •
- ۲- یسنا، ج اول، ص ۵۳ •
- ۳- فرهنگ نامهای اویستا، ص ۳۵۵-۳۵۶ •
- ۴- فرهنگ ایران باستان، ص ۳۸ •
- ۵- یسنا، ج اول، ص ۵۴ •

((بطلیموس جغرافیایونیس یونانی قرن دوم میلادی توران را ناحیه خوارزم دانسته است. ابو عبدالله محمد بن یوسف الخوارزمی که در نیمه دوم قرن چهارم هجری میزیست در کتاب مفاتیح العلوم مینویسند که مرز توران معمولاً نزد ایرانیان سمالک مجاور جیحون (آمو) است ۰۰۰ به هر یک از کتب ایرانی و عرب قرون وسطی که مراجعه کنیم تمایل مخصوص مشاهده خواهیم کرد که کلیه توران را سرزمین ماوراء النهر میدانند ((۱))
 ماوراء النهر منطقه یی است که بین دریای آمو (جیحون) و سیر دریا (سیحون) واقع بوده و سمرقند، خیوه و بخارا هم در آن شامل میباشند. و این اصطلاح (از قرن ۷م) از طرف مؤلفان اسلامی ترویج و تعمیم گشته است.

به فکر توران اصلاً کشور تاریخی قبایل کوچی است که اکثریت آنها ساک بوده و در دشتها و بیابانهای هر دو طرف دریای آمو در حالت کوچ و چادرنشینی زنده میگردند. چون توران تعلق به ساکها دارد بانظر داشت شرایط تاریخی ما نمیتوانیم تنها ساکهای آنطرف دریای آمو را در نظر بگیریم و ساک درنگیانا، مرگیانا، اراخوزیا و غیره را از نظر دور کنیم. که این یک بحث جداگانه تاریخی میباشد.

به هر صورت توران، ایران و (سریمان) بین خود حدود ثابت لایتغیر نداشتند بنسب میتوان بانظر داشت شرایط تاریخی موقعیت توران را چنین تحریر نمود که تا اندازه زیاد به ترکستان تطبیق میشود: جنوباً دامنه کوههای کوپتدگ (Kopetdag)

و پروپامیزاد در افغانستان غرباً سواحل شرقی کاسپین در شمال غرب شاخه جنوبی و دامنه شرقی کوههای موگوچر (mugojar) قازاقستان شمالاً سطوح مرتفع تور گای (turgay) در جنوب شرق کوههای تیان شان و پامیر-التای و در شرق برآمدگیهای دشت بیتپاک دلا (betpak dala) و کوههای چوایلی (۲) اکنون که کشور تاریخی تور (توران) را اولوکه به طور تقریبی باشد شناختیم به طور یقین میتوان گفت که کشور سلم (سلیمان) را در قرب و جوار کشور های ایرج و تور میتوان جستجو کرد. البته ما اکنون به طور دقیق نمی دانیم که حدود تاریخی کشور سلم (سلیمان) در عصر اویستا کدام بود اما به گمان قوی این منطقه با آن منطقه بزرگ که یک قسمت بزرگ

۱- یسنا، ج اول، ص ۵۷.

۲- انسایکلوپیدیای بزرگ شوروی، ج ۲۶، ص ۳۲۰.

افغانستان و خارج از آن رادر برداشت و به نامهای تاریخی (روه ، پشتونخوا) و همچنان (در تاریخ ناه هرات، توزوک تیهور ، توزوک بابر، روضه الجنان، تاریخ یمینی وده ها آثار دیگر تاریخی) به نام افغانستان و اوغانستان یاد شده است انطباق دارد. به طور مثال این منطقه راکه سیفی هروی در تاریخنامه هرات (۳۶) مرتبه به نام افغانستان و (۲) مرتبه به نام (اوغانستان) یاد کرده است عمدتاً با منطقه (سلیمان) انطباق دارد.

بابر کابل عصر خویش را چنین معرفی میکند :

(کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده ، شرقی آن لمغانبات و برشاور (پیشاور) و کاشغر از ولایات هندگشت، غربی او کوهستان ها است که گرنور؟) و غوردان کوهستان است و شمال او ولایت قندوز و اندراب است - کوه هندوکش در میان است . جنوبی او فرمل و تغروبن و اوغانستان است (((۱)

همچنان نام (روه) هم بر همین منطقه تطبیق میشود . به قول مؤرخ انگلیسی الف کیرو ، باشندگان ملتان ، دیره جات، بلوچها و غیره هم اکنون کوه های سلیمان راکه به مناطق ایشان مانند دیوار ها ایستاده اند به نام روه یاد میکنند .

و به این صورت ما یقیناً به نتیجه میرسیم که پسر ارشد فریدون افسانوی یعنی هم‌ریهان سمرم و سلم همین سلیمان میباشد و بس .

دوین مقاله ازین مآخذ استفاده شده است :

- ۱- فرهنگ نامهای اویستا مؤلف هاشم رضی ، ایران: ۱۳۴۶ .
- ۲- تاریخ افغانستان . ج اول ، مؤلفین مسون و رمودین ، مسکو . ۱۹۶۴ .
- ۳- د کابل سلطنت بیان ، ج اول ، نشریه اکادمی علوم افغانستان ، ۱۳۶۱ .
- ۴- شهنامه فردوسی .
- ۵- انسایکلوپیدیای بزرگ شوروی، ج ۲۶، چاپ سوم . مسکو . ۱۹۷۷ .
- ۶- جغرافیه افغانستان ، کابل ، (۱۳۰۱) .
- ۷- آفرینش تاریخ ، مطهر بن مقدسی، ج سوم ، تهران ، ۱۳۴۹ .
- ۸- تواریخ خورشید جهان . شیر محمد گنداپوری ، ۱۸۹۴ .

- ۹- حیات افغانی ، محمد حیات خان، ۱۸۶۷.
- ۱۰- تاریخ السیر، الحسینی، تهران، ۱۳۳۳.
- ۱۱- تذکرة الابرار والاشراز ، آخوند درويزه، ب.ت.
- ۱۲- زين الاخبار ، مؤلف ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی ، تهران ، ۱۳۴۷ .
- ۱۳- توزوك بابر .
- ۱۴- جغرافیه تاریخی ایران، و . برتولد، چاپ اول، ۱۳۰۸، تهران .
- ۱۵- یسنا، چاپ اول، تالیف پورداد ، بمبئی، ۱۹۳۸ .
- ۱۶- حماسه سرایی در ایران ، تالیف دکتر ذبیح الله صفا، تهران ، ۱۳۳۳ .
- ۱۷- فرهنگ ایران باستان ، بخش نخست، تالیف پورداد ، چاپ دوم .
- ۱۸- ادبیات مزدیسنا، پورداد، بمبئی ، در دو جلد ، ۱۹۲۸ .

نکته

چمن از لاله چو بنهاد به سر افسر سرخ
 پای گل زن زگف سبز خطن ساغرسرخ
 گرچه من قاتل دل را نشناسم ، اما
 دیده ام در کف آن چشم سیه خنجر سرخ
 پرسش خانه مارا مکن از کس که زاشک
 خانه ماست همان خانه که دارد در سرخ

(فرخی یزدی)

حسین نایل

پیرنگی از حال و مقال گوینده بی تو زبان

آنگاه که بخارهنوز شهر دلخواه سخنسرایان و ادب پژوهان و جایگاه پرورش اندیشه ها دانسته میشد و حلقه های درسی و آموزشی در مدرسه های آن بر پای بود و دانایان و سخن شناسان را در آنجا به تکریم و تجلیل میشستند، ملانیاز محمد بلخی را هوای آن دیار پرآوازه در دل راه یافت. اشتیاق نیاز در دیدار از بخا را چنان گرم بود که به زودی رهنوشه یی گرد آورده و راهی آن سرزمین گردید و این رویداد احتمالاً در میان سالهای ۱۲۳۰-۱۲۴۰ قمری به تحقق **آورده شد** •

چگونگی احوال نیاز محمد به درستی روشن نیست ، اما در یادنامه ها، از فضیلت و دانایی او سخن به میان آورده اند و صاحب ((تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب))^۱ و را به صفت ((افضل العلماء واسوة الفقهاء))^(۱) یاد میکند و این خود عیانگر آن است که او مردی دانوا با معرفت بوده است •

گزارشها بیاد می آورند که نیاز محمد در بخارا بر مسند تدریس جای داشت و ازین راه کسب معیشت می نمود • اما اینکه او خود نیز درس می آموخته در جایی یاد نشده مگر احتمال آموختن آنهاک داشته و اساساً به همین منظور چنان است که خود هم در سطح بالاتری به راه بخارا در پیش گرفته است •

سال ۱۲۴۲ قمری بود که آواز نوزادی سکوت خانه ملانیاز را شکست • کودک راعیسا نام نهادند و در پرورش او همت به کار بستند •

عیسا روزگار کودکی را در کوچه‌های بخا رابه سرآورد وبعد به توجه پدر، راه مدرسه‌ها درپیش گرفت و سالهای نوجوانی و سالهایی از جوانی را به تحصیل دانشهای رواج داشته در آن عهد به پایان آورد .

استعداد شکوفای عیسا، بسیار زود او را از دیگران برتر گردانید و یک سر و گردن بالاتر . او در اندک مدت، درپهلوی مکتوبات دینیّه ، به ریاضیات ، نجوم ، موسیقی، میناتور ، تذهیب و خط دسترسی یافت و به ادب ز بان‌داری توفیق بیشتری به دست آورد . (۲)

مؤلف افضل‌التذکار میگوید که عیسا جامع‌الکمال و علوم بود و شهرتش از قاف ناقاف رسید و شعرش از قند شیرین‌تر و از آب‌عصف‌تراست . (۳)

صدراالدین عینی گزارش میدهد که عیسا باکمال فقر و ناداری دانش آموخت و بسه اصول و فروع علوم اسلامی مهارت یافت و به ادب و ریاضیات توانایی پیدا کرد و در کتابت بدان پایه از تند نویسی رسید که در یک شب و روز، باز نویسی یک جلد مختصر را که شامل دوازده جزء است بدانگونه به اتمام می‌آورد که نسخه‌اش به تصحیح محتاج نمی‌بود (۴).

تذکار اشعار ، تذکره منظومی است که پردازنده آن قاضی محمد شریف معروف بسه صدریاست . او درین یاد نامه منظوم شماری از نا میرداران ادب عهد خود را به شناسایی ننسسته و به نکته های اعتنا مندی از شخصیت آنان انگشت نهاده است . ابیات زیرین نبذی از گفته او درباره عیسا است:

در اشعار عیسا است اورا خطاب	... عدم النظیر است ودانش مآب
مبین میوه باغ ملا نیاز (۵)	بین دوحه شاخ اشجار ناز
گسی در زمانه نظیرش ندید	به علم و به دانش زاقران فرید
که ز اندازه پیش است اورا وصول	خصوصاً به فقه و حساب و اصول
به نیکو نویسان عالم ر نیس	بسی بود نیکو خط و خوشنویس
که چشم کس از دیدنش خیره بود	به چابک نویسی چنان چیره بود
نوشتی به خوبی یکی (مختصر)	به یکروز و یکشب همان پر هنر
ازان رتبه و قدر حاصل کند (۶)	تبع در اشعار بیدل کند

یکی از گزارشگران معاصر که در روشن گردانیدن زنده گی و جمع آور ی اشعار عیسا التقات بیشتری نموده ، امیر بیگ حبیبوف عضو انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان است .

حبیبوف به مقصد فرجام بخشیدن به کار در نظر داشته خود، مراجع و منابع متعددا در

کتابخانه ها و آرشیف ها از نظر گذراننده و مقداری از اشعار او را از بلای جنگها، بیاضها و مجموعه ها و تذکره هایی چاپی و خطی گرد آورده است. (۷)

تقریباً در همه تذکره های تألیف شده در عهدشاعر و بعد از ان مطالبی درباره عیسی آورده شده که بیشتر آنها تکرار یکدیگر است و اگر یکی دو تایی از آنها در بر دارند همه گفته ها نباشد، جز اینکه از تکرار کاسته شده باشد چیزی از دست نرفته است.

در هر حال آوازه شاعری و هنرمندی عیسا بسیار زود همه جا گیر شد و دهان به دهان پیچید و شعرهایش راه خود را در میان ادب دوستان باز کرد و آنقدر زبان به زبان شد تا به دربار امیر بخارا رسید. امیر بخارا او را نزد خود خواند و اگر امش کرد.

امیر مظفر برای قدرانی از شاعر بلند آوازه روز، او را به سمت قضا و احتساب در (چار - جوی) بخارا منصوب گردانید. ۱۰ ما از اینکه اندیشه شاعرانه و نفس پاک او با فساد جاری و معمول و مسلط در دستگاه قدرت امارت بخارا موافقت و مطابقت نداشت نتوانست مدت زیادی آن مقام را از دست نهد یعنی به زودی از وظیفه در آن دستگاه آلوده، تفصل و معزول گردید. اما به اساس روایتی، او اوضاع نابه سامان امارت بخارا در آن هنگام را، در خلال حکایتی به صنعت مقلوب و به صورت تمثیل به مان آورده بود که آن امر سبب نا راحتی و ناراضی امارت را فراهم گردانید و موجب عزل او از عهده اش گردید. (۸)

عیسا با احمد دانش و عبدالواحد صدر صریحاً و با فضل سیرت، از نامواران دانش و ادب عهد خود، که دوتن اخیراً ذکر چون خود او، موجهای جدا شده از ساحل این محیط بودند، دوستی و رابطه صمیمانه داشت و غالباً در مصاحبت آنان به سر می برد و با احمد دانش مرد دانش و سیاست وقت مراوده بیشتر علاقه نشان میداد.

او پس از آنکه از منصب قضا به کنارفرت، مدتها خانه نشین بود و اوقات خود را با کمال تنگدستی با کتاب و شعر میگذرانید و با این وصف هوای ریاست و قضا را درس نداشت و نمیخواست برای کسب مقامی، به جایی مراجعه کند و از کسی استمداد جوید.

در هر حال او با آنکه بضاعتی درخور نداشت، برای ادای فریضه حج کمر بست و بانندک رهتوشه یی راه بیت الله شریف را در پیش گرفت و توفیق زیارت آن مکان پاک را بدست آورد و در بازگشت از آن سفر عبادی باردیگر در بخارا ساکن گردید و از راه تدریس و کتابت

یعنی نوشتن خط و استنساخ به ضرورت مان آن، امرار معیشت می نمود و با این حال طالبان بی بضاعت را در منزل خود بدون مزد در س میداد و با عاید ناچیزی قناعت می کرد و هیچگاه از نداری به اندوه نمی شد و روزگار خود را به خوشی و شادمانی میگذرانید و میگفت:

کسب غنای اهل بصیرت فرو تنی است یارب به خاک تیره مزن آسمان فقر
در محفل قبول هرا نکس که بار یافت آهنگ فخر می شنود از زبان فقر
الفت پرست لذت جاوید ، نیستی ای ناچشیده چاشنی انتحان فقر
و آرزو نداشت که با قول احسان وانعام دیگران باری از منت و کم غمتی را بر دوش بکشد و
آزادی در سایه دیوار خود را بر نعمتی که به او بنده گی می آورد ترجیح میداد و از اینرو اظهار
میداشت که :

کی توقع چشم رافت دارم از جود کسان هم چو مژگان خفته ام در سایه دیوار خویش
به گزارش منابع موجود، آثار بر جای مانده از عیسا، از نظر کمیت در خور توجه نیست و
چنین مینماید که چیز زیادی از باقی نمانده و دیوانش دیده نشده است . گویا او زیاد شعر
نمی سروده و در نشر هم چیزی در خور یاد آوری ندارد، و عجب اینکه به همان مقدار کم آثار خود نیز
التفات چندانی نداشته و در حفظ آن توجهی نشان نمیداده است و این مسأله بیانگر آن است
که او شعر را برای خود فضیلتی در خور افتخار نمیدانسته است .

آنچه در اثر جویشها و پودیشها در رابطه به میراث برجای مانده ازین شاعر به بیان
آمده عبارت از یک تقویم دایمی از سالهای شمسی و قمری است که اطلاع او را در گاه شماری نشان
میدهد و گویا به وسیله پرسش بنام صدرالدین به چاپ رسیده و شرحی بر بعضی از ابیات مشکل
بیدل (۹) و حکایتی تمثیلی از وضع اجتماعی بخارا .

گفته آمد که عیسا در تنظیم و تدوین سروده های خود توجهی نداشت . بالتفات به این امر
دیوانی از تو اکنون به نظر نرسیده و کسی از موجودیت آن سراغی نداده است، اما غزلهای
او بسته بسته در تذکره ها و جنگها و بیاض های اهل ذوق به نظر می آیند .

مجموعه یی از اشعار منتخب شماری از سخنوران به قید شماره (۳۲۹۴) در گنجینه
دستنویسهای شهر دو شبه مرکز جمهوری تاجیکستان وجود دارد که به وسیله کسی یا
کسانی از لابلای بیاضها و جنگها و یاد داشت ها گرد آوری شده و در هیئت مجموعه یی عرضه
گردیده است . در این مجموعه که تاریخ کتابت و نام کاتب را ندارد و به خط نستعلیق متوسط
تحریر یافته به تعداد (۶۵) غزل ، (۹) مخمس و شماری از ابیات پراکنده شاعر جمع آوری و
ثبت گردیده که حکم یک مجموعه مختصر از گفته های او را دارد .

حییوف که به صورت مشخص در بساره احوال و آثار عیسا اهتمام به خرج میدهد شمار
بیشتری از غزلهای او را به دست آورده که چند رباعی نیز بر آن اضافه میشود . و از موجودیت
یک نامه از او نیز یاد آوری مینماید .

شمارسروده های عیسا اندك است ، ولی همین عدد غیر کثیر از آنگونه استحکام و انسجام بهره‌ور است که او را در ردیف گوینده‌گان نامدار قرار میدهد و باصاحب‌دیوانها همسنگش میدارد.

نزاگتهای سخنان بیدل در سرایش های عیسا به غایت چشمگیر و قابل فهم است. او مانند بیشتر از شاعران آن دوره ادبی به بیدل‌گرویده بود و به مطالعه و تفسیر و توجیه اشعار او استغراق یافته بود و از مفاهیم زیبا و الفاظ بلیغ و ترکیبات خوش‌آهنگ آن در انشای شعر سود می‌جست .

درغزل زیرین مشاهده میشود که خصوصیات کلام بیدل تاجه حد در سخن عیسا باز تاب دارد :

حیرت دل کارگاه نقش بهزاد من است	شوخی بسمل ، بهار عشرت آباد من است
هم چو بوی گل درین گلشن وداع آماده‌ام	رفتن از خویشم بهار رنگ ایجاد من است
رنگ میگردانم از سیر تماشا گاه دهر	برگ برگ این چمن سیلی استاد من است
تادلمحو تغافل خانه ابروی ا و ست	رفتن از یادم مقیم خلوت یاد من است
سافی طینت ز اظهار هنر مستور مانند	شوخی جوهر نیام تیغ فولاد من است

و مطالعه این غزل ، طرحها و رهنمود های بیدل را بیشتر بیاد خواننده می آورد :

رنگ آرزو بشکن، نوبهار انشا کن	دهر جنت است اما ، دیده‌یی همیا کن
ازسواد چشم او، روشن است این مضمون	می‌پرست اگر باشی ، وضع سرمه پیدان کن
دل بیک ادا شاکر ، جان بصدجفا صابر	ای غرور ناز آخر ، اندکی مدارا کن
آن بهار ناز آمد دیدم طرب بکشا	برگ برگ این گلشن، نذر آن کف پاکن
هرچه در نظر آید صورت عدم دا ر د	رنگ عالم امکان ، نقش بسال عنقا کن
تابکی ز پیکاری ، با فسرده‌گی مر د ن	نسخه‌یی به کف داری، جمع ساز و اجرا کن

از ویژه‌گی‌های گفتار عیسا ، یکی اظهار ناتوانی و ترك تعلق و شکسته نفسی و انکسار است که به یک سخن میتوان آنرا به ((وارستگی و ندیدن به خود)) تعبیر نمود .

این شیوه بیان گرچه از خصوصیات بیدل است که شاعر ما ازان تأثیر پذیرفته ، معالوصف باید آنرا اساساً زاده روحیه درویش‌منشانه و تواضع‌بیش از حد این شاعر دانست .
باین گفته‌های یاس انگیز نگاه کنیم :

حکمت ایجاد یارب گل نکرد از بود من	جز خسارت مایه‌یی هرگز ندارد سود من
از ضعیفی در لباس ناله از خود میروم	یارب این آه است یا جسم الم فرسود من

مدعا نایاب و همت قاصرو فرصت عدم
از غم دخل حسودان با خموشی ساختم

چون نلرزم بر بنای عمر خود هم چون حباب
تانگه کردم ندیدم . هیچ از آثار خویش

به وحشت مینا عیسا دل دیوانه بی دارم
جنونش می فزاید گر نهم در پای زنجیرش

چگونه سینه نسازم ز داغ حسرت چاک
که هم چو لاله نساظم به یک پیاله گذشت

عضو عضوم زین چمن گلچین چندین ناله است
در حریم حسن ، ربط چاک دل امروز نیست

سروده های عیسا ، در مجموع از بختگی و جزالت و زیبایی الفاظ و ترکیبات فاخر سرشار است و بیان حالات انسانی از ورای کلمه ها و تعبیرهای آن تجلی میکند و خواننده تیزهوش و زود یاب با فهم و درک این نزاکتها، ساعت ها در لذت استغراق می یابد و در خوشی فرو میرود و از همین دیدگاه است که این سراینده ناآشنای وطن باوصف نداشتن دیوان و قلیل بودن اشعارش میتواند در عرصه ادب این سرزمین جای پای مناسبی داشته باشد و از سرایشگران برجسته سده سیزدهم بشمار آورده شود که ثبوت این گفته را میتوان در فروروی به سروده هایش به جست و جوشست :

رنج سر کشیها

کی توان در یافت غیر از حسرت لعل لبش
از من و ما ، نفس رنج سر کشیها میکشد
چشم انصاف از طریق مردمی پوشیده است
گشته گانت را درین وادی بهشت دیگر است
شوق درهر پرده ، حسرت پروردیدار است

فرصت عمر

هر کجا می نگرم باتو د چارم بنشین
حسن مشکل ز نیازم بکشد دامن ناز
گرد عجزم به هوای تو کشد بال هوس
بی رخت شعله نشان است شرار نفسم
فرصت عمر من از بست و گشاد مزه پرس
دامن جلوه ات از کف نگذارم بنشین
گرملولی ز کنارم ، به کنارم بنشین
چه کشی دامن و حشت ز غبارم بنشین
تا زدل آتش سوزان نه برارم بنشین
یک تکه ، ماتمی داغ شرارم بنشین

بی‌اختیار

تهمت‌است آهنگ‌خود داری‌دل‌از‌کف‌داده‌را
 شیبوه عشق‌است اگر‌در‌پای‌دار افتاده ام
 خواه موج‌حسرت‌آید، خواه‌عزت‌چاره‌نیست
 در‌محیط عشق من بی اختیار افتاده‌ام
 هر‌که می‌سوزد سپند من پیش سر میکند
 از‌کدامین درد یارب بی‌قرار افتاده ام

رنگ پیمانه

کشته چشم تو خاموش است تاروز جزا
 ریختند از سرمه گویارنگ این پیمانه‌ها

سبزه بیگانه

بوسه را جا تنگ‌شد بر‌عارضش از‌جوش‌خط
 سبزه بیگانه‌روی این گلستان را گرفت
 روغن یا‌قوت

به بزم‌بوسه روغن از‌رنگ یا‌قوت می‌گیرم
 چراغ دیده راروشن کنم از لعل می‌گوش

اشارات و نشا نیها :

- ۱- رحمت‌الله واضح ، تحفة‌الاحباب فی تذکرة‌الاصحاب • دوشنبه ، ۱۹۷۷ ص ۱۱۹ •
- ۲- آریانا‌دایرة‌المعارف - ج ۵، ص ۹۶۵ • چاپ‌کابل ، ۱۳۴۸ و نمونه ادبیات تاجیک و جزایشها •
- ۳- افضل التذکار ، ص ۱۰۷ •
- ۴- صدرالدین عینی ، نمونه ادبیات تاجیک • مسکو، ۱۹۲۶ ، صص ۴۲۶ - ۴۲۷ •
- ۵- مقصود پدر عیساست •
- ۶- تذکار اشعار ، نسخه خطی، گنجینه دست‌نویسها، شهر دو شنبه •
- ۷- از گفتار حبیبوف و یاد داشتهای او که به نگارنده داده‌اند •
- ۸- تذکرة عبیدی •
- ۹- خسته ، مجله آریانا ، ش ۹ ، س ۸ ، ۱۳۲۹ ، صص ۲۲-۲۷ •

عبدلرحمن بلوچ

مناظره در شعر دری سرایشگران بلوچ

در ادب دری مناظره گویی عمر درازی دارد و استادان سخن چون اسدی طوسی نظامی گنجوی، لسان الغیب حافظ شیرازی، مولانا و غیره در قصائد، مثنویها و غزلهای شیرین خویش این صنعت را بکار برده‌اند. قدیمترین مناظرات در زبان دری همان چار مناظره اسدن طوسی میباشد که صاحب مجمع الفصحان نیز از آن یاد کرده گفته است:

((حکیم اسدی را قصائد در صنعت مناظره بوده که الیوم متروک شده)) (۱) به قول نویسنده کتاب ((شعر و ادب فارسی)) ایسن چار مناظره عبارتند از: مناظره زمین و آسمان، گبر و مسلم، کمان و نیزه و شب و روز که شاعر آنها را به حیث تشبیب قصائد خود قرار داده است. (۲)

درین بحث تماس با گذشته تاریخی آن خارج از موضوع خواهد بود و تنها برای اثبات گفتار خویش با آوردن نمونه‌هایی از استادان چیره دست زبان و ادب دری اکتفا می‌ورزیم و بعداً چگونه‌گی این صنعت را در زبان بلوچی بصورت خیلی فشرده بیان می‌داریم. و در اخیر نمونه‌های آنرا در آثار آن شعرای بلوچ جستجو می‌کنیم که به زبان دری شعر سروده‌اند و از خود آثاری به یادگار گذاشته و بدین ترتیب سهم خویش را در انکشاف ادب دری ادا کرده

حکیم نظامی گنجوی تحت عنوان مناظره خسرو بافرهاد چنین گفته است :

بگفت از دار ملک آشنایسی	نخستین بار گفتش کز کجایی
بگفت انده خرنده و جان فروشند	بگفت آنجا به صنعت درجه کوشند
بگفت از عشق بازان این عجب نیست	بگفتا جان فروشی در ادب نیست
بگفت از دل تو میگوی من از جان	بگفت ازدل شدی عاشق بدینسان
بگفت از جان شیرینم فزونست	بگفتا عشق شیرین بر توجون است
بگفت آری چو خواب آید کجا خواب	بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب
بگفت آنگاه که باشم خفته در خاک	بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک
بگفت اندازم این سر زیر پایش	بگفتا گر خرامی در سرا یش

بگفتا گر کند چشم ترا ریش

بگفت این چشم دیگر دارمش پیش (۳)

حافظ شیرازی آن طوطی شیرین سخن باغستان ادب دری غزلی دارد که در آن چنین شکر فشانی کرده است :

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید	گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید
گفتم ز مهربانان مهر و وفا بیا موز	گفتا ز ماه رو یان این کار کمتر آید
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم	گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید
گفتم که بوی زلفت همراه عالمم گرد	گفتا اگر بدانی هم او ت ر هبر آید
گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد	گفتا خنک نسیمی کز گوی دلبر آید
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو گشت	گفتا تو بنده گی کن کوبنده پرور آید
گفتم دل و حیمت کی عزم صلح دارد؟	گفتا مگوی باکس تا وقت آن در آید

گفتم ز مانعشرت دیدی که چون سر آمد

گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید (۴)

و حالا از شیراز روی به بلخ میگذاریم و از آن سر زمین نیز نمونه ای از غزلیات بزرگمردی انتخاب میکنیم که در آسمان ادب دری چون شمس می درخشد . بدیده آید این مناظره

را :

گل گفت مرا نرمی از خار چه میجویی	گفتم که درین سودا هوشیار چه میجویی
گفتا که: درین سودا ، دلدار تو که بنما	گفتم که درین سودا هوشیار چه میجویی

گفتا : هله مستانه بنمارخ خمخانه گفتم که: برو طفلی خمار چه میجویی
گفتا : زچه بیپوشی ، بنمای چه مینوشی گفتم که: برو مسکین هشارچه بیجویی
گفتا : چه گلزار است گزوی نرسد بویی گفتم: اگر ت بوئیست، گلزار چه میجویی

گفتا که: وفا جویان خوابیست که می بینند

گفتم که : خیال و خواب بیدار چه میجویی (۵)

این بود اندک سخن راجع به مناظره در ادبیات زبان دری و نمونه چندی که از آثار استادان شعر دری به این گفتار کوتاه افزوده ایم . صنعت مناظره بدانگونه که در ادبیات دری گذشته خیلی طولانی دارد ، ، در ادبیات بلوچی عمر چندانى ندارد قدیمترین آنها در ادبیات این زبان به شعرای قرن پانزدهم میلادی تعلق میگیرند در آن زمان هنوز هم بلوچها صاحب مرکز واحدی نبودند و زبان دری در بین قبایل بلوچ نیز زبان درباری و علمی نبود ازینرو شاعران بلوچی را سراغ نداریم که به زبان دری شعر سروده و یا اثری از خود به یادگار گذاشته باشند . اما به عقیده بعضی از دانشمندان در همین زمان است که طلیعه ادب بلوچی به نظر می آید ، شعر و شاعری به زبان بلوچی عام شده و روز به روز بر تعداد شعرا افزایش به عمل می آید که همه نتیجه و پیامد توجه خاندان ((رند)) به علم و فرهنگ بلوچ و حاصل یک سلسله عوامل دیگر میتواند باشد میرچاگر رند (۶) زعیب بزرگ قبیله رند ، خودش مرد بزم و رزم در مناظره گویی ید طولایی داشت در زمان همین بزرگمرد شعرا تشویق می شدند . و محفل شعر و شاعری بلوچی شب ها برگزار میگردید . صنعت مناظره گویی در آن وقت به نام ((پسوی شایری)) (۷) یاد می شد که تا امروز همین نام در ادبیات بلوچی مورد کاربرد قرار میگیرد . اموز از خلال مطالعه ادبیات کلاسیک بلوچی ما به گونه های مختلف ((پسوی شایری)) بر میخویم ز مانیکه آتش خصومت و خانه جنگیها بین قبایل بلوچ شعله ور بود ، صنعت مناظره در گرمی و حرارت این آتش خانمانسوز مخصوصاً جنگهای ((سی سائ)) (۸) قبایل رند و لاشاری (۹) هر چه بیشتر پخته شد ز یراسران قبایل متخاصم آنوقت از ((پسوی شایری)) به حیث بهترین وسیله جنگ سرد استفاده میکردند آنها اینگونه اشعار را که شکل سوال و جواب را داشتند به وسیله ((لوری ها یا لوری ها)) که هنرمندان پشیمی بودند برای یکدیگر میفرستادند از نظر موضوع و مطلب ((پسوی شایری)) در ادب بلوچی به سه دوره تقسیم میشود که هر دوره آن ویژه گی های زمان خود را دارد .

قدیمترین دوره بی که تا حال سراغ داریم در پانزدهم میلادی آغاز و به قرن هجدهم م انجام

یافته است. مطالب این دوره مناظره ها تنها طنز و طعنه است که سران قبایل در هنگام جنگ و نزاعهای قبایلی یکدیگر را داده اند. شعرایی بلوچ که در مناظره گویی آن زمان شهرت داشتند: میرچاکر رند، گواهرام لاشاری، میرشاهداد، میناز و غیره بودند.

دوره دوم مناظره ها به قرن هجدهم میلادی تعلق میگیرد که از نظر مطلب در آن تغییری دیده میشود یعنی در پهلوی طنز و طعنه به بعضی از نصایح سودمند و مطالب عشقی نیز روبرو می شویم. شعرای مناظره گوی این دوره عبارت از: حمل چیند، چاکر کولواهی، لله و گراناز، ملافاضل، ملا بهادر و غیره میباشند. (۱۰)

دوره اخیر مربوط به مناظره های شعرای معاصر بلوچ بوده که ایشان نه تنها به زبان بلوچی بلکه به زبانهای دری، براهویی و اردو هم صاحب مناظره میباشند. شعرای این دوره بادرک شرایط و ایجابات زمان از نظر مطلب در (پسوی شایری) تحولاتی را رو نماساخته اند. محتوای مناظره درین دوره بیشتر شامل تشویق قبایل به اتحاد و همبسته گئی است و نیز مطالب عشقی، سوال و جواب و نگاشتن مقصودرازاها بین شعرای بلوچ و غیره موضوعات سودمندی را دربر میگیرد. طور مثال عاشق بیچاره با آواز لرزان معشوقش را مخاطب ساخته میگوید:

((محبوب من! آیا میدانی که قلب من از یاد تو چسان آب میگردد؟))

((بلی، مگر هیچکس با بخت ناسازگار جنگیده نمیتواند.)) (۱۱)

نظر به شواهد، اسناد و مدارک دست داشته گفته میتوانیم که مناظره گویی در ادبیات بلوچی سده های را پشت سر گذاشته است و همان تحول و تغییر یکه با گذشت زمان در بخش های دیگر ادب بلوچی رخ داده این تحول در بخش (پسوی شایری)، هم بوقوع پیوسته است و شعرای بلوچ که به زبان دری اشعار سروده و صنعت مناظره را بکار برده ازین صنعت بیگانه نبوده اند چنانکه در آثارشان مناظره های نغز و چشم گیر یافته میتوانیم که اینک چند نمونه از چند شاعر بلوچ که به زبان دری صاحب آثار و دیوان میباشند میآوریم:

ملاحسن شاعر زمان میر محراب خان شهید (در گذشته به ۱۸۳۹م) میگوید:

گفتم که لبست پری . گفت شکر	گفتم که رخت، گفت رخم لاله ا حمر
گفتم دهن چشمه حیوان	گفتم که قدت، گفت قدم سرو صنوبر
گفتم چه بود در کف تو گفت که مینا	گفتم به کف دیگر تو گفت که ساغر
گفتم بشنو شعر حسن گفت که احسن	گفتم که حسن کیست بگفتا که سخنور (۱۲).

میرمولاداد بلوچ نیز ازین صنعت بیگانه نبوده :

گفتم چه نامی ای صنم ، گفتا که مه نام من است
گفتم کجاداری مقام ، گفتا فلك بام منست

گفتم مگر برچرخ جا ، کردی زبس عزوعلا
گفتا که این چرخ کهن در زیر اقدام منست

گفتم که خاک پای تو چون سرمه د رچشمان کنم
گفتا که چشم عاشقان روشن ز انعام منست

گفتم مگر آب بقا داری بجم ای دلبریا
گفتا که آب زنده گی در لعل گلفام منست

گفتم که مولاداد را زین جام کی سازی عطا
گفتا که این بیچاره را این بس که در دام منست (۱۳)

گل محمد زیب مگسی شاعر و مبارز راه آزادی خلق بلوچ میگوید :

قاصد آمد گفتمش آن شا هد شیدا چه گفت
گفت اصبر گفتمش دیگر برای ما چه گفت

گفت عشق آسان نباشد هست تن راسوختن
گفتمش تن سوختم لیک از دل رسوا چه گفت

گفت دل رازیور صدق وو فا با یدمدام
گفتمش این هردو دارم ورتب اعضا چه گفت

گفت در مان تب غم چیست بی لبهای یار
گفتمش دارم تب غم لیک زان لبها چه گفت

گفت زیب استاد انشا هست وهم علام نظم

گفتمش گوا گفت کم گوگان بت رعنا چه گفت (۱۴)

در پایان این بحث کوتاه میتوان گفت که :

بادر نظر داشت تفاوت در ساختار نظام اجتماعی بلوچها و دری ز بانان در زمانهای
قدیم مناظره درین دو زبان از نظر مطلب و کاربرد و یکسان نبوده است .

از نظر قدامت تاریخی نیز نمیتوانم بر مناظره گویی درین دو زبان حکم یکسانی را

جاری نمایم .

شعراى بلوچ كه به زبان درى مناظره دارند در امر پرداختن به اين صنعت مطلق از شاعران درى زبان پيروي نكرده اند ز يرا قبل از آنكه بلوچها صاحب مركزيت شوند در امور رسمى خويش از زبان درى استفاده كنند اين صنعت در شعر بلوچى نيز ديده ميشود.

توضيحات و مآخذ:

- ۱- شعر وادب فارسى ، زين العابدین مؤتمن ، تهران ، ۱۳۳۲ ، ص ۱۰۶ .
- ۲- براى ملوآت بيشتتر نگاه كنيد به اثر فوق ص ۱۰۶-۱۰۷ .
- ۳- حكيم نظامى گنجوى ، خسرو شيرين ، ابن سينا ، ۱۳۳۳ ، ص ۲۳۳ .
- ۴- ديوان خواجه شمس الدين حافظ ، غزل ۲۰۶ ، ص ۲۸۳ .
- ۵- غزليات شمس تبريزى ، تهران ، صفى عليشاه ، ۱۳۵۴ ، ص ۷۲۰ .
- ۶- مير چاگر رند (۱۴۵۴-۱۵۵۱م) براى معلومات بيشتتر نگاه كنيد به اثر ((بلوچ اعظم)) به زبان انگليسى تآليف مير سردار خان بلوچ ، كويته ، ۱۹۶۵ م .
- ۷- ((پسو)) به زبان بلوچى جواب و پاسخ را گويند ((پسوى شائيرى)) يعنى شاعرى
- ۸- راجع به جنگ سى ساله قبايل رند و لاشارى رجوع شود به مجله كابل سال ۱۳۶۲ .
- ۹- لاشارى قبيله مشهور نداشت كه خود را به لاشار پسر مير جلال خان هيرو افسانوى بلوچها منسوب ميدانند ، رجوع شود به ((قبايل بلوچ)) اثر ديمز ((بلوچ)) اثر بيكولين ، ترجمه دكتور عبدالحكيم هلالى مجله آريانا ۱۳۶۰-۱۳۶۲ .
- ۱۰- نگاه كنيد به سالنامه ولس ((بلوچى)) ۱۹۷۱ ، ص ۳۰-۳۸ .
- ۱۱- سرودهاى ملي بلوچ ، پشتون بزغ ، شماره ۳ ، ۱۳۳۹ ص ۱۹ .
- ۱۲- ملا محمد حسن بن عبدالرحمن مشهور به قلاتى شاعر درى گوى بلوچ كه از حيث فصاحت و بلاغت و ندرت خيال و تازه گى مضمون روانى زبان در بين درى گويان سر زمين بلوچها مقام شامخى را دارا بود . كليات محمد حسن شامل چهار ديوان قلمى ميباشد كه به خط حلى نستعليق بر كاغذ خوب كتابت شده .
- ديوان اول به قلم گل محمد ، شيخ تسويد يافته تاريخ تكميل آن (۱۱) شعبان ۱۲۶۳ هـ ميباشد .

دیوان دوم به قلم قاضی محمد عثمان قریشی کتابت شده و بران تاریخ ((يكشنبه به وقت چاشت ماه رجب ۱۲۷۵ هـ در بلده سید کاظم شاه)) ثبت است .

دیوان سوم به خط جلی بغایت خوب و زیبایی کتابت شده اما نام کاتب معلوم نیست . نظر به گفتهٔ داکتر انعام الحق کوثر . ((شیوا ترین و پر مغز ترین کلام حسن در دیوان چارم یافت میشود که به خط جلی ازخامهٔ خوش نویسی کتابت شده ولی کاتب نام خرد را ننوشته)) . برای معلومات بیشتر نگاه کنید : به مجلهٔ سروش شماره های ۳، ۲ ، جلد ۳ ، ۱۳۳۷ . شعر فارسی در بلوچستان . تألیف داکتر انعام الحق کوثر ، ۱۳۵۳ ، تاریخ تازه نوای معارک ، حواشی و تعلیقات از استاد حبیبی ، ۱۹۵۹ .

۱۳- میر مولاداد (۱۸۲۹-۱۹۰۶ م) علوم متداوله را نزد پدرش تحصیل کرد و روایات علمی و ادبی خانواده اش در او تأثیر فراوانی گذاشت . دیوان اشعار دری او در چاپخانهٔ مرکنتایل لاهور چاپ شده اما سال چاپ او ذکر نیست . دیوان مولاداد ۱۷۴ صفحه است که تعداد اشعار آن تقریباً به (۲۱۰۰) میرسد غیر از غزلیات صاحب رباعی، مخمس ، مسدسات قصیده و مثنوی میباشد . نگاه کنید به شعر فارسی در بلوچستان .

۱۴- گل محمد زیب مگسی (۱۸۸۳-۱۹۵۳ م) از قبیله مگسی بلوچها است وی پسر سردار قیصرخان مگسی میباشد . گل محمد از جمله شعرای مشهور دری گوی بلوچها ست یکی از شاهکار های زیب (پنج گلدسته زیب یا پنج دیوان فارسی) اوست که در چاپخانه منشی نولکشور لکنهو در سال ۱۳۵۰ هـ طبع گردیده دارای ۲۶۲ صفحه و در سال ۱۳۳۶ هـ تکمیل یافته است این مجموعه اشعار انواع و اصناف سخن را دارا است . وی چند قصیده هم سروده که سهل ممتنع میباشد .

دیوان اول وی به نام زیب نامه، مشتمل بر ۳۲ غزل است که قافیه آنها در بر گیرنده همهٔ حرفهای الفبای دری میباشد .

دیوان دوم موصوف ، به ((دیوان عجیب)) مشهور است و پنجاه و هشت غزل دارد . دیوان سوم یعنی ((دیوان بحور)) دارای دارای ۱۵۳ غزل است که در بحور متعارفه و غیر متعارفه سروده شده است .

دیوان چارم ((دیوان ضایع)) است که این دیوان دارای ترکیب بند ، مستزاد مثلث مربع
و غیره میباشد .

دیوان پنجم زیب (دیوان مفردات) که به گفتهٔ داکتر انعام الحق کوثر ((مشمول بر تقریباً
هفت صدو چارده بیت است . هرگاه این دیوان را ((روح زیب)) بنام بیجا نخواهند
بود زیرا که در آن مضمونهای عالی و تکنه‌های لطیف و تشبیه‌های نادر و تمثیلهای بدیج
و حسن استدلال را با کمال آرایش کلام میبینیم و از همین سبب گفته اند :

جامی وطوسی و سعدی و نظامی و غنی زیب میخوانند به جان شعر دل‌افزای ترا
رجوع شود به شعر فارسی در بلوچستان- اثر انعام الحق کوثر . کوئته ، ۱۹۷۵ .

نکته

نه تنها همچو گل خون جگر در آستین دارم
به رنگ شاخ نرگس چشم تر در آستین دارم
به یک مژگان فشردن از نظر هامیشوم غایب
چو طفل اشک سامان سفر در آستین دارم
ز پرواز شکفتن کی توان افگند طعم را
به رنگ غنچه دارم بال و پر در آستین دارم

(ارشد برنابادی)

نگاهی بر رابطه شکل و معنی در مطالعه زبان

زبان دوروی دارد یکی شکل که دال گفته میشود یعنی دلالت کننده برشی ، و دیگر معنی که از ارتباط شکل باشی یا از رابطه دال بامدلول به میان می آید و دلالت (۱) گفته میشود. در مطالعه زبان باید همواره به این هر دو وجه یکسان توجه داشت ، پس در این گونه مطالعه و پژوهش روش اعتنای خاص به معنی و ترک بیان ویژه گیهای ساختمانی و هم روش اعتنای خاص به شرح و ویژه گیهای ساختمانی و ترک دقایق معنوی آن هر دو ناقص و نادرست میباشد .

چه زبان اصلا نظامی است متشکل از سمبولها و نشانه های صوتی که باهم ترکیب شده عناصر معنی دارد یعنی واژگها (مور فیمها) را ساخته اند و این عناصر معنادار با ارتباط بهم واحد های نحوی را تشکیل گرفته اند، در حقیقت همین واژگها یا واحد های لفظی و صرفی و نیز واحد های نحوی خاصیت دو گانه دارند، یکی خودشان و دیگر مدلول آنها که از ارتباط هر دو معنی حاصل میشود به عبارت دیگر لفظ یا شکل برای بیان معنی به کار میرود و در شرح نظام

ساختمان صرفی و نحوی زبان باید این دو جنبه یعنی جنبهٔ لفظی و معنوی مساویانه در نظر گرفته شود •

بدین گونه در مطالعه و پژوهش زبان هرگاه معنی از نظر انداخته شود شرح ساختمان زبان به شرح اصوات مهمل مبدل میگردد و اگر تنها معنی تشریح شود و به ویژه گیمهای لفظی توجه نگردد چون دگرگونی معنی معلول دگرگونی شکل است گویا بدون شرح علل به شرح معلول پرداخته میشود (۲) که سر انجام نتیجه درست ازین گونه بررسی به دست نمی آید •

در مطالعهٔ زبان بررسی و تحلیل شکل نسبت به معنی آسانتر است زیرا ساختمان لفظی و سطحی زبان به آسانی قابل تشخیص بوده و عناصر سازندهٔ آن تحت ضوابط و قواعد مشخص بهم می آمیزد به عبارت دیگر نمادهای صوتی (واکها ، فو نیمها) که شکل زبان را میسازند از یک جانب محدوداند و از جانب دیگر با نظام خاصی بهم ارتباط گرفته و واحدهای معنادار را به وجود می آورند •

اما مطالعهٔ معنی نسبت به شکل پیچیده تر و مغلط تر است ، زیرا یک شکل دستوری ((واحد های لفظی یا نحوی)) غالباً میتوانند در بیشتر از یک مورد به کار روند، یعنی در زمینه های گوناگون معانی مختلف را ارائه میدارند •

در مطالعهٔ زبان تنها در یک ساحه یعنی در ساحهٔ نظام واحد های صوتی محض به شکل توجه میشود چه در اینجا تنها واکها (فونیمها) مورد مطالعه و پژوهش قرار میگیرند که همه واحد های صوتی بی معنای زبان اند اما همین عناصر صوتی بی معنای زبان اند که از ترکیب آنها واحد لفظی و معنی دار (واژگ ، مورفیم) و بالتوبه واحدهای نحوی (تکمیم ، جمله) تشکیل میشود •

بنابراین در مطالعهٔ عناصر معنا دار زبان گذشته از توجه به لفظ باید متوجه معنی هم بود و البته کار در زمینهٔ معنی دقت بیشتر میخواهد، زیرا واحد های لفظی (واژگ ، واژه) که عناصر معنی دار زبان اند بدانگونه که در بیشتر ازیان موقعیت به کار میروند همچنان هیچگاهی درسکون نیستند بلکه همواره از نگاه معنی و بدین ترتیب در ساحهٔ کاربرد معروض به تحول و دگرگونی اند، چنانکه واژه هایی در زبان دری وجود دارد که در مرحله یی از زمان به یک معنی وقتی هم به معنای دیگری مورد استعمال پیدا کرده اند، مثلاً واژهٔ ((رساله)) که در گذشته های نزدیک گروهی از سواران را میگفتند و آنها وظیفهٔ خاصی داشتند ، اما امروز به معنای کتاب یا کتاب کوچک به کار میروند ، به همین گونه ((دفتر)) که در گذشته به ((کتاب)) و امروز غالباً به ((اداره)) اطلاق میگردد •

ویاواژه‌یی در خلال تاریخ تدریجاً تغییر معنی کرده و بالاخره بانظر داشت اصل ، بمفهوم جدیدی به کار میرود ، مثلاً ((نی)) که نوعی از رستنی است ، چون از آن آله‌یی برای نواختن میساختند به مرور زمان واژه ((نی)) باتغییر معنی به مفهوم نوعی از آله موسیقی به کار میرفت چنانکه امروز هرگونه آله از آنگونه را چه سفالین باشد یا از چوب و یافلزی ((نی)) میگویند (۵) بعضاً واژه‌یی دارای معنای گسترده به مفهوم محدودتری به کار میرود ، مثلاً کلمه سرای به معنای مطلق خانه از هرگونه‌یی که باشد و امروز در یک معنای نسبتاً محدود یعنی نوعی از خانه و عمارت استعمال میشود یا برعکس واژه‌یی بنا بر پیدا کردن معنای مجازی ، استعاری ، کنایی دارای معنای وسیعتر میگردد ، مثلاً مجازاً در ترکیب ((قدسرو)) واژه ((سرو)) به معنای ((رسا)) و در ترکیب ((سر روان)) واژه ((سرو)) به مفهوم ((قد)) است .

ویا این سردتوفتن کنایتاً به معنای کار بیفایده‌ویی نتیجه انجام دادن است و نظایر آن .

همچنان بعضاً اسم خاص به معنای عام استعمال میشود ، مثلاً واژه زمین اسم خاص و نام یکی از سیاره های نظام شمسی و نیز زمین به معنای اسم عام عر منطقه و حصصی از سطح کره زمین از همین گونه است و از همین (اسم خاص ، فزیکدان فرانسوی) و ولت (اسم خاص ، فزیکدان ایتالی) و نیز هر کدام اسم عام به معنای واحد های سنجش برق .

و برعکس گاهی هم اسم عام به مفهوم اسم خاص به کار میرود ، مثلاً ((نرگس)) اسم عام نوعی از گل و ((نرگس)) اسم خاص نام زنانه ...

به همین گونه بعضی از کلمه‌ها اند که بسا کلمه دیگر از نگاه شکل یکسان اند اما از نظر معنی دو واژه مختلف اند ، مثلاً واژه برز (عرض یک چیز) ، بر (نهر) بر (فعل امر ، ماضی آن برد)

بانظر داشت همین موضوع دیده میشود که شرح و تحلیل معنی مشکلتر و مغلق‌تر از شکل زبان است البته وقتی میتوان برین مشکل فایق آمد و در زمینه شرح و مطالعه معنی به نتیجه درست رسید که بتوان واحد های معنادار زبان را با ارتباط به دیگر واحد های بهم بسته سخن نورد ارزیابی و بررسی قرار دارد ، مثلاً با ارتباط به اجزای دیگر جمله ما میتوانیم معنای اصلی واژه‌های همخوان ((بر ، بر ، بر)) را در مثالها در پایین و آنرا شرح نماییم :

- این درخت بیشتر بر دارد .
- این اتاق سه متر بر دارد .
- کتاب را با خود بر .

همچنان یک جمله را از نگاه معنی و قستی میتوان بهتر و درست تر تشریح کرد که ارتباط او با واحد های نحوی ما قبل و یا مابعدش در نظر گرفته شده باشد ، چه بعضاً با ارتباط به

جمله های ماقبل و مابعد اجزای از جمله می افتد ، پس به ارتباط باهمان جمله هامتوان به شرح کامل يك واحد دستوری دست یافت .

در شرح نحوی زبان همین مطالعه و در نظر گیری روابط باهمی واحد های نحوی هم در زمینه معنی وهم در ساحت شکل نقش اساسی دارد ، چنانکه در بخش بندی جمله آنگاه که میگوییم (گفته یاقول) يك واحد نحوی است این حکم به علتی درست است که با ارتباط به جمله ماقبل خود يك معنای کامل را انتقال میدهد ، البته ((گفته)) میتواند يك عبارت یعنی چند واژه ای باشد یا يك واژه ای و یا حتی يك واژگی ، مثلا در این نمونه ها :

چه میخوانی ؟

کتاب تاریخ معاصر افغانستان . (گفته چندواژه ای)

یا :

چه آوردی ؟

کتاب . (گفته يك واژه ای)

یا :

کتاب را خواندی ؟

نه ! (گفته يك واژگی)

در اینجا ((گفته ها)) از دو نگاه ارزیابی میگردد که یکی از نگاه معنی که با ارتباط به جمله ماقبل يك معنای کامل را انتقال میدهند پس تکمیل یعنی واحد نحوی اند .
و نیز از نگاه شکل که جمله ای بی ارکان اند ، البته بی ارکان به این معنی که در شکل آنها نهاد و گزاره ، دورکن اساسی جمله وجود ندارد ، مثلا در نمونه :

- چه میخوانی ؟

- کتاب .

اینجا (کتاب) که معنای ((من کتاب میخوانم)) را دارد خودش جزء گزاره است ، چنانکه اصلا (من) نهاد و (میخوانم) گزاره میباشد که در شکل وجود ندارند و (کتاب) از متعلقات گزاره است .

همچنین جمله ((نجیب محمود را نسبت به احمد بیشتر دوست دارد .)) مانند يك واحد صرفی چند معنایی است شرح معنایی آن به تنهایی مغلق و ناکافی میباشد و نمیتوان فهمید که آیا مقصود اینست که :

((نجیب محمود را بیشتر دوست دارد و نجیب احمد را کمتر دوست دارد)) یا اینکه

((نجیب محمود را بیشتر دوست دارد و احمد محمود را کمتر دوست دارد .))

البته این موضوع با نظر داشت جمله های ماقبل سخن میتواند واضح گردد پس جمله های

ماقبل سخن چنین میتواند باشدکه: ((نجیب دوپسر دارد به نام محمود و احمد ، محمودپسر خوب و احمد يك بچه بازیگوش و بی ادب میباشد پس نجیب محمود را نسبت به احمد بیشتر دوست دارد))، و یا جمله های قبل از جمله فوق میتواند از این گونه باشدکه ((نجیب ، محمود و احمد هر سه همصنف اند اما از اینکه محمود با نجیب همواره روش خیلی صمیمانه دارد و بر خورد او با احمد چنین نیست پس نجیب محمود را نسبت به احمد بیشتر دوست دارد))

به همین گونه جمله را در زمینه های دیگر نیز میتوانیم از نگاه شکل و معنی تحلیل دو جانبه نماییم به حیث مثال میتوان گفت که يك جمله منفی است البته از نگاه شکل یا همین جمله مثبت است البته از نگاه معنی و یا برعکس .

به حیث مثال جمله (بعضی از شاگردان حاضر نیستند)) تنها از نگاه شکل يك جمله منفی است و نمی توان آنرا جمله مثبت گفت ، اما از جانب دیگر از نظر معنی میتوانیم آنرا جمله مثبت بگوییم ، آنگاه معنایش این میشود که: ((بعضی از شاگردان حاضر اند))

دو این گونه تحلیل تنها يك جنبه آن با شرح دستوری مطابقت دارد اما جنبه دیگرش يك تحلیل منطقی است تا دستوری ، چنانکه در جمله بالا که ((بعضی از شاگردان حاضر نیستند)) با نظر داشت نشانه ها و روابط باهمی آنها از حاضر بودن یکمده از شاگردان خبر میدهد پس جمله منفی است ، هم از نگاه شکل و هم از نظر معنی . چه همواره آنچه معنی را منتقل میکند ارتباط میان نشانه ها و مفهوم ذی آنها است ، این نکته در این جمله به وضاحت دیده میشود .

اما اینکه میگوییم این جمله مثبت است آنگاه تنها معنی را در نظر گرفته ایم، و مفهوم ذهنی جمله را و در واقع شکل را از نظر انداخته ایم که به این صورت میتوان همه جمله های منفی را مثبت و مثبت را منفی شرح کرد ، مثلاً میتوان گفت :

((شاگردان حاضرند)) (جمله منفی)

زیرا با توجه محض به معنی ، مفهوم جمله چنین است که هیچکس غیر حاضر نیست . یا ((احمد در صنف نیست)) (يك جمله مثبت)

چه با ارتباط به معنی ، مفهوم جمله چنین باشد که : احمد در بیرون صنف است ...

به هر حال باید تاکید کرد که هر شکل زبانی و نشانه ها در زبان چه مربوط باشد به واحد های صرفی یا واحد های نحوی در بیش از يك موقعیت بکار میرود یعنی بیش از يك معنی داشته میباشد (۶). اما در میان همه موقعیت های یکی از آن اصلی و حقیقی است یعنی از جمله

معانی گوناگون یکی از آن معنای صریح شکل‌میشد، مثلاً وقتی که می‌گوییم ((دیوار سفید است)) معنای صریح آن همین ((چه‌گونه بودن)) دیوار است و البته میتوان آنرا در غیر معنای صریح یعنی در معنای ضمنی یا در غیر موقعیت اصلی آن نیز مورد تحلیل و تشریح قرارداد و گفت که معنایش اینست که: این دیوار سیاه نیست .

باید گفت که معنای صریح نشانه‌ها و شکل با ارتباط به موقعیت کاربرد آن نسبی است یعنی میشود که در یک زمینه معنای حقیقی نشانه‌ها معنای صریح نباشد بلکه مقصود اصلی همان معنای ضمنی آن باشد ، مثلاً در این جمله:

((نرگسش عربده‌جو بود ۰۰۰))

یا : ((نگاه نرگس نیلو فری‌کننده تراست))

و یا : ((من آن فریب‌گه در نرگس‌تومی بینم))

معنای صریح بیان زیبایی و کیفیت گردش چشم است .

بنابراین در شرح دستوری زبان کار عمده، مطالعه و بیان روابط میان نشانه‌ها و مظاهر ذهنی آنها میباشد ، پس توجه بیش از حد به مفهوم ذهنی و معانی گوناگون نشانه‌ها انسان را در خم و پیچ معنا گرفتار می‌سازد (۷). که به‌ضمانتج به دور شدن از هدف اصلی می‌گردد .

ه‌چنان توجه بیش از حد به شکل بدون در نظر داشت موقعیت کاربرد نشانه‌ها و هدف اصلی آنها انسان را به هدف اساسی نمیرساند، به‌حیث نمونه اگر گفته شود :

((شانه‌اش شکست))

با آنکه به شکل و بدون نظر داشت مظاهر ذهنی در استعمال آن ، درک و بیان مفهوم اصلی آن مشکل است و اما با دریافت و شرح موقعیت کاربرد آن و با ارتباط به ماقبل و مابعد سخن میتوان به شرح کامل آن پرداخت، مثلاً با ارتباط به این‌گونه نشانه‌ها که: ((طفل از پله‌گان‌زین افتید شانه‌اش شکست اکنون به شفاخانه بستر است ۰))

و یا ((شانه‌اش شکست آنرا دور انداخت و امروز يك دانه دیگر از بازار خرید ۰))

به همین گونه در جمله‌های دارای واژه‌های مبدیانه (یوفیمیزم) به‌جای تبوها (واژه‌های حرام)، در جمله‌های دارای واژه‌های فردی و محیطی (گویی و لجه‌ی) و در جمله‌های

دارای واژه‌های چندین معنایی و همخوانها و نظایر آن برای دریافت رابطه میان شکل و معنی و تشریح و تحلیل آن دقت بیشتر ضرورت است و بدین گونه میتوان از کار نتیجه مثبت به دست آورد.

سرچشمه ها و مراجع:

- ۱- دکتر منصور اختیار ، معنی شناسی ، ۱۳۴۸ ، صص ۱۱۶-۱۲۳ .
- ۲- یمین ، دستور زبان ، بخش دوم نحو، پوهنخی زبان و ادبیات ، چاپ گسستتر ، ۱۳۶۰ ، ص ۹ .
- ۳- پرویز خانلری، زبانشناسی و زبان فارسی ، چاپ سوم ۱۳۴۷ ، ص - ۲۲۴ .
- ۴- پرویز خانلری ، چگونه الفاظ با معنی تغییر میپذیرد ، مجله سخن ، سال هفدهم ، شماره (۱۱ ، ۱۲) ، ص ۱۰۵۳ .
- ۵- دکتر عزیزوف ، دیباچه زبانشناسی، پوهنخی زبان و ادبیات ، چاپ گسستتر، ۱۳۶۰ ص ۲۴ .
- ۶- منصور اختیار ، معنی شناسی، ۱۳۴۸، ص ۹۱، رابرت ۱ . هال، زبان و زبانشناسی ۱۳۵۵ ، ص ۱۳۹ .
- ۷- رابرت ۱ . هال ، زبان و زبانشناسی، ترجمه رضا باطنی ، ۱۳۵۵ ، ص ۱۴۴ .

نکته

ره به معنی برکه در صورت بهم ماندونی
از یکی خیزدشکر ، وان یک زبهر بور یاست

(ابن یمین)

دکتور بیسگر ادسیایف
پوها ندعیدان قیوم قویم

کاربرد «سر» و «سر...را» در زبان

دری قرنهای م - ۶ ه

(۲)

کاربرد «سر» و «سر...را»
در نثر سده های ۴ - ۶ ه :

واضح است که نثر دری نسبت به نظم این زبان، تا آنجا که شواهد موجود نشان میدهد جو انتر است. قدیمین نثر زبان دری به گفته ملک الشعرا بهار، در نیمه اول قرن چهارم هجری نوشته شده است (۱) از آغاز نیمه دوم قرن چهارم هجری به بعد تعدادی از آثار سنثور از طریق ترجمه و یا بعضی دیگر به طور مستقیم ایجاد و تألیف گردیده است که جستجو در آنها به حیث تعیین اندازه و استعمال «سر» و «سر...را» از اهمیت ویژه ای برخوردار میباشد.

بما راجعه به آن آثار میتوان مشخص ساخت که واحدهای «سر» و «سر...را» نخست در مقدمه شاهنامه منشور ابو منصور، تاریخ بلعمی، ترجمه تفسیر طبری و کتاب هدایة المتعلمین فی الطب، به کار رفته است. مانند:

«سر این کشور های دیگر» (۲)، «سر خدمت خویش را» و «سر آن سه باقی را»،
 «سر آن دو باقی را»، «سر این کیومرث را» (۳) .

واحد «سر... را» در کتاب التفهیم بیرونی، تاریخ بیهقی، سیاستنامه و اسرار التوحیدنیز به کار رفته است. مانند سوار آتی :

«سر معادل النهار را»، «سر قطب را»، «سر فلک البرج را»، «سر اقی را»، (۴)
 «سر اورا»، «سر ایشانرا» (۵) «سر عمارا» «سر دیگر را» (۶) «سر مرا»، «سر شیخ-
 بوسعیدرا» (۷) .

علاوه بر آن از تحقیقات لازار برمیآید که واحدهای «سر» و «سر... را» در یک تعداد آثار سده های ۴-۵ هـ مانند: شرح تعرف، قصص الانبیاء، حدود العالم، و کشف المحجوب هجویری، زین الاخبار، تفسیر سور آبادی، کتاب لابنیه سوفی هروی، ام الکتاب، به کار رفته است (۸) طبیعی است که نشان دادن چگونه گی کاربرد «سر» و «سر... را» در تمام این آثار به طور دقیق و احصاء- ثبوتی دشوار میباشد.

از این جهت مابه آوردن چند مثال به طور احصائیوی از آثار انتخابی بسنده کردیم. به این منظور، پنج صفحه (ص ۸-۱۲) از تاریخ بلعی، ۱۶۵ صفحه (ص ۱-۱۶۵) از رساله منطلق ابن سینا، ۱۵ صفحه (ص ۵۸-۷۲) از زاد المسافرین، ۱۵ صفحه (ص ۵۸-۷۲) از جامع حکمتین، ۱۵ صفحه (ص ۵۸-۸۲) از سفرنامه انتخاب شده است.

کاربرد واحد «سر» و «سر... را» در آثار مطالعه شده چنین است :
 در پنج صفحه تاریخ بلعی واحد «سر» و «سر... را» سه بار به کار رفته است
 مانند: «سر یوسف» «سر یوسف را» «سر خداوندان خرد را» (۹) در ۱۶۵ صفحه
 رساله منطلق وضع استعمال واحد های مذکور چنین است: واحد «سر» استعمال

نشده است. «مر... را» ۲۷ بار به کار رفته است مانند: «مرخرد را»
 «مرشوند: را»، «مر همه مردم را»، «مر جدل را»، «مر هر عجم پر هان را»،
 «مر بزشکر را»، «مر هندس را»، «مر حساب را»، «مر یخشا پنده مهر در را» «مر خانه را»
 «مر اختصار را» و امثال آن. (۱۰)

در زاد المسافرین، سفر نامه، جامع الحکمتین وضع استعمال «مر» و «مر... را»
 نیست به آثار یکه فیلاً ذکر شد، خصوصیت جداگانه دارد، چنانکه در ۱۰ صفحه
 زاد المسافرین و احد «مر» دو بار (ص. ۶۶ و ۷۲) ولی «مر... را» ۹۱ بار (ص. ۵۸
 شش بار ص. ۹۰ چهار بار، ص. ۶۰ سه بار، ص. ۶۱ سه بار، ص. ۶۲، پنج بار، ص. ۶۳ هشت
 بار، ص. ۶۴ چهار بار، ص. ۶۵ سه بار، ص. ۶۶ پنج بار، ص. ۶۷ دو بار، ص. ۶۸ هشت
 بار، ص. ۶۹ نه بار، ص. ۷۰ ده بار، ص. ۷۱ شش بار، ص. ۷۲ چهار ده بار، نه کار رفته
 است.

در ۱۰ صفحه جامع الحکمتین «مر» و «مر... را» به این شکل استعمال شده است؛
 و احد «مر» در صفحه ۵۸ یکبار، و «مر... را» ۱۳ بار (ص. ۵۸ سه بار ص. ۵۹
 سه بار ص. ۶۱ یکبار ص. ۶۲ یکبار ص. ۶۳ شش بار ص. ۶۴ پنج بار ص. ۶۵ دو بار، ص. ۶۶
 یکبار ص. ۶۷ دو بار، ص. ۶۸ دو بار، ص. ۷۰ شش بار ص. ۷۱ چهار بار، ص. ۷۲ پنج بار)
 آمده است. این واحدها در صفحه هایی که از سفر نامه به طور مقایسه مطالعه شده،
 به کار نرفته است.

خلاصه تناسب استعمال واحدهای «مر» و «مر... را» از روی مآخذ مطالعه

شده در نثر سده های ۴-۶ هـ چنین است:

۱- در تاریخ بلعی

الف) تناسب استعمال واحد «مر» در پنج صفحه یکبار

ب) «مر... را» در پنج صفحه سه بار

۲- در رساله منطلق ابن سینا

الف) واحد «سر» در ۱۶۵ صفحه استعمال نشده است .

ب) «سر... را» در ۱۶۵ صفحه ۲۷ بار

۳- در زاد مسافرین ناصر خسرو و

الف) واحد «سر» در ۱۵ صفحه ۲ بار

ب) «سر... را» در ۱۵ صفحه ۹۱ بار

۴- در جامع الحکمتین

الف) واحد «سر» در ۱۵ صفحه یکبار

ب) «سر... را» در ۱۵ صفحه ۱۳ بار

۵- در سفرنامه

الف) واحد «سر» در ۱۵ صفحه استعمال نشده است .

ب) «سر... را» در ۱۵ صفحه استعمال نشده است .

بنابر آن تناسب استعمال واحدهای مذکور در آثار مطالعه شده‌سده‌های ۴-۵ هـ برابر نیست. چنانکه واحد «سر» در نخستین آثار منشور زبان دری نسبت به آثار سده‌های بعد بیشتر به کار رفته است، در حالیکه واحد «سر... را» در آثار سده‌های بعد نسبت به نخستین آثار منشور زبان دری بیشتر به نظر میرسد. از آنچه که در گذشته نگاشته شد چنین برمیآید که در آثار منظوم و منشور سده‌های ۴-۵ هـ واحد «سر... را» نسبت به واحد «سر» بیشتر استعمال شده است و نیز تناسب کاربرد آنها در نظم و نثر تفاوت دارد یعنی استعمال آنها در نثر نسبت به بیشتر می‌باشد .

قر کیب «سر... را» :

در ذیل این عنوان تر کیب «سر... را» در آثار منظوم و منشور سده‌های

۴-۶ هـ. مورد مطالعه قرار میگیرد.

۱- ترکیب «مر... را» در آثار منظوم:

از روی آثار مطالعه شده انکشاف ترکیب «مر... را» در نظم ساده‌های ۴-۶ هـ چنین است:

در ۵ بیت نخستین شاعران زبان دری، «مر... را» تنهادر ترکیب باضمیر

مفرد غایب به کار رفته است که آن ترکیب «مرورا» میباشد (۱۱)

«مر... را» در ۹۹۶ بیت همعصران استاد رودکی:

۱- سر+اسم+را: این ساخت در ۹۳۸ بیت استاد رودکی چاربار به کار رفته

است: «مردوست را» (۱۲) «مرجفت را» (۱۳) (دو بار) «مرگنج را» (۱۴)

۲- سر+ضمیر+را:

الف) سر+ضمیر شخصی+را.

اول سر+من+را. ساخت «مرا» در ۹۳۸ بیت همعصران استاد رودکی

دو بار استعمال شده است (۱۵)

دوم سر+او+را. این ساخت هشت بار به کار رفته است (۱۶)

سوم سر+تو+را. این ساخت دو بار به نظر میرسد (۱۷)

چهارم سر+وی+را. این ساخت یکبار آمده است (۱۸)

پنجم سر+ضمیر مشترک+را. این ساخت نیز یکبار به کار رفته است:

«مرخویشتن را» (۱۹)

در نظم این دوره و بخصوص در ۹۳۸ بیت همعصران رودکی، شکل نسبتاً

مرکبتری ساخت «مر... را» نیز دیده میشود. این گونه شکلها تنها از جهت

مقدار و ادغامها وسعت می یابند و از لحاظ شکل مرکب میشوند، بلکه مناسبات

اجزای آنها نیز گوناگون و مرکبتر میباشد.

ساخت این گروه را از روی مناسبت اجزای آن به دو بخش میتوان تقسیم کرد:

۱- سر + ضمیر + اسم + را : این ساخت دو جز مستقل معنی دارد.

که آن جزها با همدیگر توسط رابطه تا بعیت پیوند مییابند. در ۹۳۸ بیت همعصران رودکی، این ساخت سه بار دیده میشود.

سر + ضمیر اشاره آن + اسم + را : «سر آن شاه را» (۲۰) «سر آن یایگه را» (۲۱)

«سر آن کوبه را» (۲۲).

۲- سر + اسم + ضمیر + را : این ساخت با آنکه دو جزء مستقل معنی دارد، رابطه

بین آن جزءها نسبت ساخت «سر + ضمیر + اسم + را» فرق میکند. جزهای مستقل این

ساخت، توسط کسره اضافه پیوند مییابند. در ۹۳۸ بیت همعصران رودکی

ساخت «سر + اسم + ضمیر + را» تنها یکبار استعمال شده است: «سر ترک خوش

را» (۲۳).

«سر... را» در ۱۳۰۹ بیت دقیقی و رودکی :

۱- سر + اسم + را : این ساخت در ۱۳۰۹ بیت پنج بار استعمال شده است:

«سرمکه را»، «سرجهان را»، «سر زمین را»، «سر شاه را» (۲۴) «سر آژده را» (۲۵).

۲- سر + ضمیر + را : این ساخت در مورد مطالعه ما ۲ بار به نظر میرسد

ساخت مذکور از لحاظ تعلق داشتن جزء اساسی به گروه ضمیر هابه اشکال

زیرین تقسیم میشود:

الف) سر + ضمیر شخصی + را : «سر مرا» (۲۶)، «سر او را» (۲۸) «سروی را» (۲۹)

ب) سر + ضمیر اشاره آن + را : این ساخت محض یکبار استعمال شده است :

«سر آنرا» (۳۰)

۳- سر + اسم فعل + ش + را : به این شکل به کار رفته است: «سرگفتنش را» (۳۱)

در ۱۳۰۹ بیت دقیقی و رودکی، اشکال نسبتاً مرکب «سر... را» استعمال

شده است که آنها را از لحاظ ارتباط اجزای ترکیب به سه شکل میتوان تفکیک کرد:

۱- مر+ضمیمه+اسم+را: این شکل سه بار به نظر میرسد: «مر آن خانه را»، «مر آن نامه را»، «مر آن خاستگان را» (۳۳) در این مثالها ضمیر اشاره آن، به حیث جزء تابع استعمال شده است.

۲- مر+اسم+صفت+را: «مر مر دآزاده را» (۳۳) و مر+اسم+فعل+اسم+را: «مر جستن کشور را» (۳۴) ارتباط اجزای این اشکال توسط کسره اضافه صورت میگیرد.

۳- در اینجا به ساختی تماس حاصل میشود که از لحاظ اجزای او ارتباط حوی مر کبتر میباشد یعنی اجزای دو طریق باهم مرتبط میشود، یکی بدون واسطه گرامری و دیگر توسط کسره اضافه در مواد مطالعه شده، این دو شکل تنها چار بار به کار رفته است:

«مر آن پیر ناپاک را»، «مر این دین به را»، «مر آن پور خود را» (۳۵)

«مر... را» در ۲۳۰۷ بیت شاعران آخر سده ۴ و نیمه اول سده ۵هـ:

در مواد مطالعه شده از این دوران، صورت استعمال «مر... را» به شکل ذیل دیده میشود:

۱- مر+اسم+را: این شکل هفت بار به کار رفته است: «مر شاه را» (دو بار)، «مر کاخ را»، «مر جنگ را» (۳۶) «مر سهند سانرا»، «مر ضعیفان را» (۳۷).

۲- مر+ضمیمه+را: این شکل در مواد مطالعه ماه ۲ بار با ضمیرهای گوناگون استعمال شده است مانند: «مر مرا» (۳۸) «مر ترا» (۳۹)، «مر او را» (۴۰) «مر وی را» (۴۱)، «مر آنرا» (۴۲).

۳- مر+ضمیمه+اسم+را: «مر این رزمگاه را» «مر این خفته را» (۴۳).

۳- «مر... را» در ۱۲۹۶ بیت شاعران سده ۶ که در این تحقیق مورد مطالعه قرار گرفته است پیدانمیشود.

استعمال شکل «مر... را» در زبان شعر دری از آغاز پیدایش تاسده ۶ ه به يك سوال نیست بدین معنی که قرار یکه از مآخذ مطالعه شده در این تحقیق بر میآید استعمال آن در سده های ۳-۵ ه بیشتر میباشد، در حالیکه در سده ۶ ه کار برد آن کم است.

(نا تمام)

نشانیها

- ۱- محمد تقی بهار، سبکشناسی ج، ۱.
- ۲- مقدمه شاهنامه ابو منصور، بیست مقاله قزوینی ص ۳-۵.
- ۳- هدایة المتعلمین به اتمام جلال متینی ص ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۹۰.
- ۴- ابوریحان بیرونی، کتاب التفهیم، چاپ دو شنبه، ۱۹۷۳، ص ۶۰-۶۱.
- ۵- خسرو فرشیدورد، بعضی از قواعد دستور تاریخ بیهقی- یادنامه ابو الفضل- بیهقی، مشهد، ۱۳۵، ص ۸۹-۱۶۱.
- ۶- نظام الملك، سیاستنامه، ص ۲۴، ۱۲۷.
- ۷- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید، ص ۳۸، ۳۲۲.
- ۸- La Langue des plus anciens monumets de la prose Persane Paris, 1963, P. 382-384.
- ۹- تاریخ بلعمی، نسخه خطی شماره ۲۰۰، انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان ص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲.
- ۱۰- ابو علی ابن سینا، رساله منطق، از دانشنامه علایی بامقدمه و حواشی و تصحیح

- محمد معین و سید محمد مشکوة ، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۳، ۱۶، ۱۷،
- ۰ ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۰۰، ۸۷، ۸۵، ۸۳، ۸۰، ۶۶، ۵۳، ۵۰، ۲۳، ۲۳
- ۱- همعصران رودکی ، چاپ (دوشنبه) ۱۹۵۸، ص ۱۴.
- ۱۲- همان اثر، ص ۶۲، ۶۵.
- ۱۳- همان اثر، ص ۹۲.
- ۱۴- همان اثر، ص ۱۲۹.
- ۱۵- همان اثر، ص ۷۶، ۸۲.
- ۱۶- همان اثر، ص ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۵۴، (دوبار) ۵۸، ۵۷.
- ۱۷- همان اثر، ص ۶۸، ۷۵.
- ۱۸- همان اثر، ص ۷۴.
- ۱۹- همان اثر، ص ۵۰.
- ۲۰- همان اثر، ص ۹۰.
- ۲۱- همان اثر، ص ۵۹.
- ۲۲- همان اثر، ص ۴۷.
- ۲۳- همان اثر، ص ۹۴.
- ۲۴- همان اثر، ص ۲۰۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۷.
- ۲۵- گلشن ادب، دوشنبه ، ۱۹۷۵، ج ۲، ص ۱۳.
- ۲۶- همعصران ، ص ۲۵۰.
- ۲۷- همان اثر، ص ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۸، گلشن ادب، ص ۱۷.
- ۲۸- همعصران، ص ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳.

- ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲.
- ۲۹- همان اثر، ص ۲۹۰.
- ۳۰- همان اثر، ص ۲۲۹.
- ۳۱- همان اثر، ص ۲۲۲.
- ۳۲- همان اثر، ص ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۶۱.
- ۳۳- همان اثر، ص ۲۰۸.
- ۳۴- همان اثر ص ۲۴۸.
- ۳۵- همان اثر، ص ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۶۴.
- ۳۶- فردوسی، شاهنامه، دوشنبه ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۸۶.
- ۳۷- گلشن ادب، ص ۸۹، ۷.
- ۳۸- شاهنامه، ص ۳۴، ویس و رامین ص ۴۲، ۵۰، ۵۱.
- ۳۹- شاهنامه، ص ۳۶۱، گلشن ادب، ص ۹۷، ۹۸، ۲۰۲ (در اشعار عنصری و فرخی)
- ۴۰- شاهنامه، ص ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۷، ۳۶۹، گلشن ادب، ص ۱۰۲.
- در (شعر فرخی).
- ۴۱- ویس و رامین، ص ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۳۸، ۴۹، ۵۶.
- ۴۲- ویس و رامین ص ۸.
- ۴۳- شاهنامه ص ۲۹۹، ۳۰۹.

نکته

کلید از چاره سازی بسته نمی هرگز نمی بیند
 نمی افتد تیره در کار خود، مشکل کشایان را
 (حزین لاهیجی)

شاعران دری پرداز سده دوازدهم هجری افغانستان

تاریخ ادبیات افغانستان بعد از سده شانزدهم میلادی (دهم هجری) طولاً و شایسته مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است و تا هنوز تصویر مشخص و روشنی از سیر آن در عرصه ادبیات چه در خارج و چه در داخل کشور به دست داده نشده است .

تاریخ ادبیات که ذخیره پر بهای معنوی يك ملت و يك سر زمین است، باید به صورت واقعی آن در طول سده ها شناخته شود و در پر تو پژوهش های متداوم از میراث باز ماند و حالت پویایی و جاودانگی به خود بگیرد . در این فهرست که توسط نگارنده این سطور تهیه و ترتیب شده ، هدف اساسی آشنایی با نام منابع و مآخذ مربوط به قرن دوازدهم هجری سرزمین ماست ، که تا کنون به پژوهش نیامده و محققان مسایل ادبی ما تا حال در جستجو و تهیه فهرستی برای این سده و سده های متاخر دیگر، که تاریخ ادبیات ما کمتر روشن است نپرداخته اند .

به گزارش آوردن رویدادهای فر هنگی سده های اخیر از نگاه نزدیکی و قسرت هر چند به نظر آسان مینماید ولی از لحاظ تشنگت و پراکنده گی مآخذ تا حدی دشوار است .

این دوره یعنی سده ۱۲ از قیام میرویس هوتکی (۱۷۰۹) تا زمان تیمور شاه درانی را در بر میگیرد . چون اقتصاد و سیاست دو پدیده‌ی است اثر بخش بر ادبیات، که ادبیات یک کشور بدون تأثیر پذیری از این دو پدیده نمی‌تواند راهی به سوی تکامل و پختگی بگشاید . لذا این دوره را هم بدون در نظر داشت پدیده ها و حوادث سیاسی و اجتماعی و تأثیر متقابل آن-ها نمیتوان مورد تحقیق قرار داد .

بعد از سقوط دولت تیموریان هرات، افغانستان صحنه جنگ ها و کشمکش های داخلی بود ، و از طرفی حملات و مداخلات ممالک همجوار و بعد از مدت ز مانی ز دو خورد های سر داران غلزائی برای قوام نظام و کسب قدرت و گسترش قلمرو، از رخداد های داغ و بد فرجام سرزمین ما بود . در اثر این جنگ های بی پای اقتصاد زراعتی بر هم خورد . شهر های بزرگ مورد هجوم و تاراج قرار گرفت . فشار جنگ ها و فقر باعث آن شد که مردم زیر سایه تصوف که یگانه تکیه گاه معنوی بود روی آوردند . بیشتر شعرای این دوره اهل سلوک و درویش منش بودند و بعضی نظر به آشفتگی اوضاع عمومی کشور برای کسب دانش تن به غربت داده به هند ، ایران و آسیای میانه روی آوردند . به همین مناسبت درین فهرست از آن تعدادی از شعرای هم نام برده شده که به نحوی از انحاء به افغانستان و ادبیات این سرزمین وابستگی دارند .

در این گیرودار هو لئاك که مردم به مبارزه دشواری مشغول بودند به پرورش علوم و ادبیات و فرهنگ نیز زمینه و مجالی نبود برای آگاهی بیشتر او ضاع این دوره از کتاب ((برگزیده شعر معاصر افغانستان))، پرگرافی را نقل می کنیم که آمده است : ((افغانستان در سال های ۱۱۶۰ ه . ق به بعد جز در ایامی معدود صحنه بیکارهای خونین و آشوب ها و نا بسامانی ها بود . زمانی از مخالفت فرزندان تیمور شاه در آتش و خون میسوخت و ز مانی همت مردم آن در مبارزه با دولت استعماری انگلیس مصروف می بود . و اگر گاهی در عهد پادشاهی آرامشی روی می نمود و توجهی به شعر و ادب به عمل می آمد و مردم نفسی تازه میکردند سیل حوادث چنان بر سر آنها می تاخت که گویی آن اندک آرامش هم هرگز نبوده است .)) (۱)

از آنچه که گفته آمد می توان دانست که درین محدوده زمانی ، وضع علم و ادب چگونه بوده و اهل دانش و فضل در چه حالی قرار داشته اند . ولی با وجود آن دیده میشود که

دربار شاه حسین هوتک در قندهار پرورشگاه ادبا و علما بود . در بار احمدشاه نیز از نظر فکری دوره بی بود روشن . زیرا خود احمدشاه با مردم شاعر و خوش قریحه بود که علاوه از دیوان شعر پشتو اشعاری به زبان دری دارد . اصولاً در عهد حکومت ابدالی و خاصه زمان تیمورشاه زبان دری زبان رسمی دربار و دفتر دیوان بود . و اکثر پادشاهان و رجال دولتی به زبان دری شعر میگفتند و به شعر دری علاقمند بودند و با تشویق شعرا ، پاسداری شایسته ای از ادبیات و شعر دری می کردند و بسا که مانند تیمورشاه و شاه شجاع صاحب دیوان هم بوده اند .

در آغاز روزهای حکمرداری تیمورشاه تلاشهای زیاد برای از بین بردن قیامها و بی نظمی ها و از سر راه بر داشتن سر گشان و افراشته گرد نان صورت گرفت و نیز کوشش زیاد در آغاز زمام داری او در جهت سرگوبی کامل مخالفین و مدعیان تخت و تاج به عمل آمد .

در اثر کوشش و تلاش پیگیر تیمورشاه درانی ، آرامش سیاسی و اجتماعی نسبی در سراسر کشور برقرار شد . با پیدایش این آرامش سرزمین ما ، توده های مردم توانستند فرصتی مناسبی به دست آورند ، تا برای بهبودی زنده گی به تحرك درآیند و به مشاغل مورد نیاز و حرفه های مورد علاقه شان دست بیازند .

تیمورشاه که خود در اثر مجالست و همصحبتی هایی با بعضی از سخنگویان و منشیان و تاریخ نگاران و صوفیان فیض ها یافته ، از آنان درس دانش و ادب گرفت و به پختگی رسید (۲) علاوه از مصروفیت های سیاسی دست به کارهای ادبی می زد و با ذوق و علاقه سر شاری که به شعر و ادب دری داشت ، نشست های علمی و ادبی با فضلا و شعرا می نمود . که با این آگاهی از شعر و ادب و دلچسپی به موضوعات فرهنگی توانست بازار شعر و ادب را روز به روز رونق بخشد و مجالی مناسبی برای شعرا فراهم آورد . تا آثار گرانبایی به جهان علم و ادب عرضه کنند .

البته مصاحبت ها و مشاعرت های شاهان سده های بعدی به خصوص تیمور بادانشوران و سخن پروران بهترین زمینه هایی بود برای رشد و تکامل ادبیات سده دوازدهم هجری و پایه - گذاری مجدد ادبیات به خاموشی گراییده آن زمان . بدین ترتیب سخنوران و سخن پردازان و نویسندگان و فضیای عزلت گزین و گوشه نشین ، آهسته آهسته به عرصه ادب ظاهر شدند و پایه های زبان و ادب خود را روز به روز استوارتر ساختند . تا آن حد که انجمنی از فضلا و شعرا تشکیل یافت که در آن سخن پردازان شعر می خواندند و غزلهای یکدیگر را

۲- تیمورشاه درانی ، عزیز الدین و کیلی فولزایی ، ج ۱ ، کابل : ۱۳۶۶ ، صص ۵۸-۵۹ .

استقبال میکردند استقبال از پیشکسوتان شعردردی بویژه از بیدل و سبک هندی در این دوره رواج بیشتر گسب نمود، چنان که اگر به نسخه دستنویس شاعران اوخر قرن دوازدهم کشور یعنی علی نقی وصفی گابلی نظر بیندازیم می بینیم که در سراسر غزلیاتش بیروی و استقبال شعری متقدم دیده می شود.

تاریخ ادبیات افغانستان پیش از هزار و دو صد سال عمر دارد که در طی سالیان دراز نشیب و فرازهایی را پشت سر گذاشته است. اما با دریغ تاکنون کاری که در خود تحقیق برای تاریخ ادبیات معاصر افغانستان باشد، کار منظمی که جوابگوی نیاز ادب پژوهان واقع گردد صورت نگرفته است.

برای تدوین تاریخ ادبیات سه سده اخیر، اکادمی علوم افغانستان این مرجع علمی و تحقیقی متوجه این خلا و کمبود شد. که این اقدام مرکز علمی و تحقیقی زبانها و ادبیات، گامیست خجسته و پر میمنت به سوی شناخت بهتر و بیشتر ادبیات معاصر این مرزوبوم. فهرست حاضر منابع و سرچشمه های ادبیات افغانستان را در سده ۱۲ هجری، قمری (۱۱۰۱)، (۱۲۰۰) که برابر به قرن ۱۸ میلادی است نشان میدهد.

تهیه یک فهرست مکمل و جامع کاری است مشکل زیرا دستیابی به همه مواد و مدارکی که در داخل و خارج کشور موجود است و همچنان مواد و مطالبی که در لابلائی کتابها، اخبار، جراید و مجلات و اسناد خطی و چود دارند، تلاش و کوشش متداوم و دوامدار را ایجاب میکند. با آنهم فهرست موجود تلاش ناچیزی است در این راه هر چند تا مکمل و نارسا است باز هم به جای خود مفید و سود مند خواهد بود.

فهرست حاضر دو بخش دارد. بخش اول در بردارنده نام (۳۶۲) شاعر قرن دوازدهم با سرچشمه هایی که درباره این شاعران آگاهیهای به دست میدهد که به ترتیب تخلص، لقب یا نام خانوادگی شاعر ترتیب الفبایی شده است. بخش دوم شامل مدارک و مآخذی است که مربوط به این قرن میشود.

در این فهرست شعری در نظر گرفته شده است که به نحوی از انحا به افغانستان مربوط میشوند. گرچه بدانسان که یاد کردیم به عده بی از شعری بر می خوریم، که سراسر عمرشان به غربت سپری شده است اما ایجادیات شان مربوط به افغانستان و متعلق به این مرزوبوم است.

یک عده از شعری که در فهرست جا داده شده اند شاید سراسر عمر شان در دو قرن گذشته باشد. یعنی قرن یازدهم و دوازدهم و یا قرن دوازدهم و سیزدهم اما کوشش شده

است که در فهرست از آن سرایشگرا نی یادآوری گردد که سالهای آفرینشگری عمر شان به قرن دوازدهم پیوند بسیار تری بخورد .

کار این فهرست بیگمان هنوز هم ادامه دارد و باید ادامه داشته باشد زیرا هستند شاعران ونویسنده گانی که نامشان درین فهرست گنجانیده نشده است که هرگاه دستیابی حاصل آید، در تکمیل اثر مفید خواهد بود. ازینرو از دانشمندان و خامه زنان کشور که در این راه پیشقدم و پیشگام هستند آرزو دارم رهنما و دستگیر ما در این راه شوند .
تابه کمک و یاری شان این اثر کاملتر گردیده، این خدمت ناچیز فرهنگی به وجه بهتری به انجام آورده شود .

همچنان از کمک ورهنمایی های استاد محترم پوهاند دکتور جاوید که به حیث استاد رهنمای پروژه، مرا در ترتیب و تنظیم این فهرست کمک و یاری نموده اند اظهار سپاس و امتنان می نمایم .

بخش اول

سخن پردازان - سرچشمه ها

۱-آ

آبرو، میان نجم الدین (۱۱۳۶ هـ).

- تذکره فارسی گو شعرای اردو. عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱، ص ۱۲.

آثم، (متوفی ۱۱۵۲ هـ) (۱)

- نتایج الافکار. محمد قدرت الله، بمبئی، ۱۳۳۶، ص ۱۱۵۲.

آرزو، (متوفی ۱۱۶۹ هـ).

- شمع انجمن. به اهتمام صدیق حسن. بهو پال، ۱۲۹۳ ق، ص ۴۲-۴۳.

۱- نام این شاعر را محترم حسین «نایل» در مجله آخر اسان تحت عنوان سرچشمه های ادبیات دری سده سیزده افغانستان بشوم، سدوم، ۱۳۶۱، ص ۱۵۴، ذکر کرده اند و در ضمن از دو آثم یاد وری نموده اند. اینکه این آثم با آن دوم آثم یکی خواهد بود یا خیر باید تدقیق شود.

- سرو آزاد. غلام علی آزاد بلگر اسی. هند: (۱۱۶۶ هـ)، صص ۲۲۷-۲۳۱.
- تاریخ زبان و ادبیات ایران دوخارج از ایران، پروفیسر عباس مهرین شوشتری تهران: ۱۳۵۲.
- آزاد، محمد خان (متوفی ۱۱۹۷ هـ).
- روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه رکن زاده آدمیت، تهران: ۱۳۴۳.
- شمع انجمن. به اهتمام صدیق حسن، ۱۲۹۳ ق، ص ۱۳.
- آذر بیگدلی، (متوفی ۱۱۹۵).
- مجمع الفصحا. رضاقلیخان هدایت، به کوشش مظا هر مصفا، ج اول-ششم ۱۳۳۶، صص ۱۵۹-۱۶۴.
- شمع انجمن، صدیق حسن. ۱۲۹۳، ص ۶۵.
- شعر ای کشمیر، محمد اصلح میرزا، گردآورده سید حسام الدین راشدی، بخش اول: ۱۳۴۶، ص ۷.
- عقد ثریا. غلام همدانی مصحفی به قلم مولانا خسته، ۱۱۹۹ هـ، ق: نسخه دستنویس متعلق به کتابخانه پوهاند دکتور جاوید، ص ۱۴.
- آشفته، میرزا محمد صالح بن محمد زمان کابلی (متوفی ۱۱۷۲).
- سکینه الفضا. عبدالحکیم رستاقی، به اهتمام عبد الغنی بلخی: ۱۳۵۰ هـ، ص ۵۲.
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه رکن زاده آدمیت، تهران: ۱۳۴۳، ص ۹.
- سخن سرایان افغانستان از آغاز قرن ۱۲-۱۴ هجری. احمد جاوید. کابل: ۱۳۳۴-۱۳۳۵ هـ. ص ۱۶.
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۴۸، ص ۸۰۳.

- مجله آریانا، شریاز دهم، س دوم: ۱۳۲۳، ص ۵۳.
- آشنا، عنایت و لدظفر خان (متوفی ۱۰۷۷ هـ)
- شعرای کشمیر، محمد اصلح میرزا. بخش اول: ۱۳۴۶، صص ۱۴-۱۵.
- آصفجاه، (متوفی ۱۱۳۷ هـ)
- خزانه عاصره. میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، صص ۳۵-۳۹.
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله گوپا سوی، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۱۱۶۱.
- سفینه هندی، تذکره شعرای فارسی. بهگوان داس هندی، پتنه: ۱۹۵۸، صص ۷-۸.
- شمع انجمن. به اهتمام صدیق حسن، ۱۲۹۳ ق، صص ۳۵-۳۶.
- آفرین، فقیر الله (متوفی ۱۱۵۴ هـ)
- نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپا سوی، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۱۱۵۴.
- شمع انجمن. به اهتمام صدیق حسن: ۱۲۹۳ ق، ص ۳۴.
- نسخه خطی ریاض الشعر. والد داغستانی، محفوظ در آرشیف ملی، صص ۱۲۲ -
- ۱۲۳.
- سفینه هندی، تذکره شعرای فارسی، بهگوان داس هندی، پتنه: ۱۹۵۸ ع، ص ۱.
- آگاه - افغان
- سکینه الفضلا، عبدالحکیم رستاقی، به اهتمام عبدالغنی بلخی، ۱۳۵۰ هـ.
- آگاه، محمد کاظم، شیخ محمد صلاح در سال ۱۱۱۴ هـ می زیست.
- تذکره فارسی گو شعرای اردو، عبدالرووف عروج، ۱۹۷۱ ع، ص ۹.
- شمع انجمن. صدیق حسن: ۱۲۹۳، ص ۱۲.
- ابراهیم فرخاری، (متولد ۱۰۸۷ - متوفی ۱۱۶۵)

- آريانا دايرة المعارف، ج ۳، كابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۸.
- تاريخ ادبيات افغانستان. محمد ابراهيم صفا، ص ۳۰۹-۳۱۰.
- ابوالمنصور خان (در ۱۱۵۶ هـ می زیست)
- خزانه عامره مير غلام علي آزاد بلگرامي، كانيور: ۱۸۷۱. صص ۷۶-۷۷
- اثر، شفيعای (متوفی ۱۱۲۰)
- سر و آزاد. غلام علي آزاد بلگرامي، هند: ۱۱۶۶ هـ، صص ۱۴۲-۱۴۳.
- اجمل شاه (متولد ۱۱۶۱-متوفی ۱۲۳۶).
- روز روشن. محمد مظفر حسين صبا، به تصحيح و تحشيه ركن زاده آدميت، تهران: ۱۳۴۳، ص ۳۱.
- احمد شاه دراني
- تاريخ ادبيات افغانستان، محمد ابراهيم صفا تهران: ۱۳۴۷، صص ۳۱۷-۳۱۸.
- خزانه عامره. مير غلام علي آزاد بلگرامي، كانيور: ۱۸۷۱، صص ۹۷-۱۲۲.
- احمد كابلې، احمدخان
- سخن سرايان افغانستان. احمد جاويد، كابل: (۱۳۳۴-۱۳۳۵ هـ)، ص ۱۸.
- آريانا دايرة المعارف، ج ۳، كابل: ۱۳۳۸، صص ۸۰۴.
- سكينه الفضلا. عبد الحكيم رستاقی، به اهتمام عبد الغني بلخي: ۱۳۵۰ هـ، ص ۵۳.
- احمد عبرت، (متوفی ۱۱۲۵)
- نتايج الافكار. محمد قدرت الله گوساوي، بمبئي: ۱۳۳۶، ص ۴۹۰.
- احمدی
- شمع انجمن، صديق حسن، ۱۲۹۳ ق، ص ۵۳.
- اخگر. مير زاعرب محمد ولد رشيد ميرزا سعيد. مقارن ۱۱۰۹ می زیست.

- مذکر الاصحاب. محمد بدیع ملیحی سمرقندی، نسخه خطی موجود در کتابخانه
 اکادمی علوم افغانستان .
 ادای بلخی . متوفی ۱۱۰۲
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۵.
- ارشد هروی . میرزا محمد (متولد ۱۰۲۵ - متوفی ۱۱۱۳ هـ)
 — سخن سرايان افغانستان از آغاز قرن ۱۲ - ۱۳ هجری . احمد جاوید . کابل:
 (۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ هـ) ص ۱ - ۵ .
- آریانا دایرة المعارف ج ۳، کابل : ۱۳۳۸، ص ۷۹۶.
- تاریخ ادبیات افغانستان، محمد ابراهیم صفا، تهران: ۱۳۳۷ . ص ۳۱۶ - ۳۱۷ .
 — روز روشن . محمد مظفر حسین صبا ، تهران : ۱۳۴۳، ص ۴۵ .
 — مجله کابل بش ۳۷، ۱۹۳۴، ص ۳۵ - ۴۰ .
- ازل . محمد امین جودت (متوفی ۱۱۳۵)
- شمع انجمن ، صدیق حسن ، ۱۲۹۳، ص ۶۱ .
 اسحق خان شوشتری، (متوفی - ۱۱۵۲)
- شمع انجمن . صدیق حسن ، ۱۲۹۳، ص ۵۶ .
- اسلام بلخی
- سخن سرايان افغانستان . احمد جاوید کابل: ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ هـ، ص ۲۱ .
- آریانا دایرة المعارف . ج ۳، کابل : ۱۳۳۸، ص ۷۹۸ .
- اسیری
- مجمع الفصحا، رضا قلیخان هدایت، ۱۳۳۶، ج چهارم .
 اشتیاق . شاه ولی الله (در ۱۱۵۵ هـ) می زیست .

- تذکره فارسی گو شعر ای اردو، عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱ع، ص ۱۳۰.
اشرف، سلام محمد سعید
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۵۵.
- سر خوش. محمد افضل. به اهتمام حافظ محمد عالم، لاهور: (۱۹۲۷-۱۹۳۲)
ص ص ۷-۸.
- اصلی کابلی، سلا
- در او اخر قرن دوازدهم هجری می زیست و معاصر مر زاعصمت کابلی است.
- آریانا، ش ۷-س چهاردهم، ۱۳۳۵، ص ص ۲۵-۳۰.
- اعجاز، محمد سعید (متوفی ۱۱۱۷).
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله گو پاسوی، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۵۶.
اعظم - افغان
- سکینه الفضلا. عبدالحکیم رستاقی، به اهتمام عبدالغنی بلخی: ۱۳۵۰هـ، ص ۵۵.
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ص ۶۱-۶۲.
افتخار بخاری، عبدالوهاب. (در ۱۱۹۰ هـ می زیست)
- شمع انجمن - صدیق حسن، ۱۲۹۳ق، ص ۱۲.
- تذکره فارسی گو شعر ای اردو، عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱ع، ص ۳۰.
افغان کابلی، قاضی محمد صادق
- سکینه الفضلا. عبدالحکیم رستاقی، به اهتمام عبدالغنی بلخی، ۱۳۵۰هـ، ص ۵۵.
افقر
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ۶۸.
- افضلی، شیخ محمد ناصر (متوفی ۱۱۶۳)

- شمع انجمن، صدیق حسن. ۱۲۹۳، ص ۳۷
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله گو پاسوی، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۷۴.
- اقدس، میر رضی شوشتري (متولد ۱۱۲۸ هـ)
- سر و آزاد. غلام علی آزاد بلگرامی، ص ۲۲۳-۲۲۵.
- شمع انجمن. صدیق حسن، ۱۲۹۳ ق، ص ۳۸-۳۹.
- اکمل بدخشی، اکمل الدین محمد بیگ. (متوفی ۱۱۳۱).
- شعرای کشمیر، محمد اصلح میرزا، ج اول، ص ۱۰۷-۱۱۰.
- الف، مرزا عارف بیگ معروف به الف بیگ بدخشانی
- سفینه خوشگو، تذکره شعرای فارسی، بندر ابن داس خوشگو، پتنه:
- ۱۹۰۹، ص ۳۰۰.
- الفتی کابلی، قلیچ خان
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۵ هـ، ص ۱۶.
- سکینه الفضلا، عبدالحکیم رستاقی، به اهتمام عبد الغنی بلخی. ۱۳۵۰ هـ، ص ۵۲-۵۳.
- الهام (متوفی ۱۱۰۰)
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۵۳.
- اسلامی بلخی، ملا محمد بن ملا بن علاء الدین (متولد در سنگچارک ۱۱۰۰- متوفی ۱۱۶۴ هـ)
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۵ هـ، ص ۳۱.
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۸۰۳.
- دیوان خطی اسلامی بلخی. مربوط کتبخانه پوهانداوید.

- مآثر بلخ. مولاناخسته، نسخه تایی کتابخانه عامه، ص ۳۶۸.
- امید، محمدرضا (متوفی ۱۱۵۹)
- شمع انجمن، صدیق حسن. ۱۲۹۳، ص ۱۲.
- نتایج الافکار. محمد قدرت الله، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۶۳.
- سفینه هندی، بهگوان داس هندی، پتنه: ۱۹۵۸ع، ص ۶-۷.
- امید، قزلباش خان. درسال ۱۱۳۸ هـ به دهلی مراجعت کرد. (۱)
- نسخه خطی ریاض الشعراء، محفوظ در آرشیف ملی، ص ۱۲۵-۱۲۷.
- عقد ثریا، تذکره فارسی گویان، تألیف: غلام همدانی مصحفی، به قلم مولانا
- خسته ۱۱۹۹ هـ. ق. ص ۷.
- امید بلخی میرزا نیاز، (متوفی ۱۱۵۵)
- سخن سرایان افغانستان احمد جاوید. کابل ۱۳۳۵ هـ، ص ۲۱.
- آریانا دایرة المعارف. ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۸.
- امین، مولانا احمد (متولد ۱۱۱۴ - متوفی ۱۱۷۶).
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ۸۳-۸۵.
- امین، خواجه امین الدین (در ۱۱۹۹ هـ می زیست).
- تذکره فارسی گوشعراى اردو. عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱ع، ص ۷۰.
- امیر افغان. علی محمد خان
- سکینه الفضلا. عبدالحکیم رستاقی، ۱۳۵۰ هـ، ص ۵۰.
- انجام، امیر خان (متوفی ۱۱۵۰).
- نسخه خطی ریاض الشعراء، محفوظ در آرشیف ملی، ص ۱۳-۱۳۹.
-
- ۱ این امید شاید با امید بالایی باشد، در این مورد تدقیق بیشتر لازم است.

- سفینه ہندی. بهگوان داس ہندی، پتنہ: ۱۹۵۸ع، ص ۷۰ .
- انسان، اسدیار خان (۱۱۵۸ھ)
- تذکرہ فارسی گو شعراى اردو، عبدالر ووف عروج، ۱۹۷۱ع، ص ۱۶۰ .
- روز روشن، مظفر حسین عبا، تهران: ۱۳۳۳، ص ۸۸ .
- انصاری کابلی، سعدالدین احمد (متولد ۱۱۳۰-ستوفی ۱۲۲۵)
- تاریخ ادبیات افغانستان . محمد ابراہیم صفا ، ص ۳۲۲ .
- تیمور شاہدرانی. عزیز الدین و کیلی فوفلزایی، ج دوم، انجمن تاریخ :
- ۱۳۳۶، ص ۳۱۷ .
- اندرام، رای (متولد ۱۱۱۱)
- یز م تیموری . سید صباح الدین عبدالرحمان ، ۱۹۳۸ .
- ایجادغز نوی ، میر محمد احسن .
- سفینه خوشگو، تذکرہ شعرای فارسی، بندر ابن داس خوشگو، پتنہ: ۱۳۷۸ھ ،
- ص ۹۶-۹۸ .
- خزائے عاسره . میر غلام علی آزاد بلگرامی ، کانپور: ۱۸۷۱، ص ۲۸ .
- سرو آزاد . غلام علی آزاد بلگرامی . ہند: ۱۱۶۶، ص ۲۳۰-۲۳۱ .
- تذکرہ شعرای پنجاب، خواجہ عبدالرشید، کراچی: ۱۳۳۶ .
- سفینه ہندی، بهگوان داس ہندی، پتنہ: ۱۹۵۸ع .
- ایما،
- شمع انجمن . صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۱۴ .
- امیر مسعود ، کابلی
- سکینة الفضلا. عبدالحکیم رستاقی ، ۱۳۵۰ھ، ص ۱۰۳ .

ایمن کابلی ، احمد قلی خان (متوفی - ۱۱۵۱)

سفینه خوشگو ، بندر ابن داس خوشگو ، پتته : ۱۹۵۹ ، ص ۲۵۶ .

(ب)

باذل ، رفیع خان (متوفی ۱۱۲۳ هـ)

شمع انجمن ، صدیق حسن ، ۱۲۹۳ ، ص ۸۱ .

ریاض الشعراء ، والہ داغستانی ، نسخه خطی محفوظ در آریشف ملی ، ص ص

۱۶۲-۱۶۳ .

باطنی بلخی ، ملا

سرخن سریان افغانستان . احمد جاوید . کابل : ۱۳۳۵ هـ ، ص ۲۱ .

آریانا دایرة المعارف ، ج ۳ ، کابل ۱۳۳۸ ، ص ۷۹۹ .

بديع

شمع انجمن ، صدیق حسن . ۱۲۹۳ ، ص ۸۰ .

بلبل ، ملاشرف دایری (متولد ۱۰۹۴ هـ - ۱۱۶۹)

تذکره شعرای کشمیر ، گردآورده سید حسام الدین راشدی ، ج اول ۱۳۴۶ ،

صص ۱۳۵-۱۳۶ .

بهاء بلخی ، ملاحها الدین (متولد ۱۱۸۰ هـ - متوفی ۱۲۴۸)

تذکره شعرای کشمیر ، گردآورده سید حسام الدین ، راشدی ، ج اول ۱۳۴۶ ،

صص ۱۳۶-۱۳۷ .

بیخبر ، سیر عظمت الله

خزانه عابره . میر غلام علی آزاد ، کانپور : ۱۸۷۱ ، ص ۱۶۷ .

سفینه هندی ، بهگوان داس هندی ، پتته : ۱۹۵۸ ع ، ص ص ۳۰-۳۱ .

بیخود ، خواجہ عبدالمجید (متوفی ۱۱۹۰ هـ)

- روز روشن . محمد مظفر حسین صبا، تهران، ۱۳۳۳، ص ۱۳۰.
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۵، ص ۳۲.
- آثار هرات، افغان، ج ۱-۳، ۱۳۰۹، ص ۱۱-۱۸.
- تذکره شعرای پنجاب، سر هنگ خواجہ عبدالرشید، کراچی: ۱۳۳۶، ص ص ۸۰-۸۱.
- بیدل (متولد ۱۰۵۰ متوفی ۱۱۳۳)
- نتایج الافکار . محمد قدرت الله گویاسوی، بمبئی ۱۳۳۶، ص ص ۲۹۴-۳۰۳.
- تذکره سر خوش . محمد افضل، به اهتمام حافظ محمد عالم، لاهور: ۱۹۲۷-۱۹۴۲، ص ص ۱۴-۱۵.
- سفینه خوشگو . بندر این داس خوشگو، پتنه: ۱۹۵۹، ص ص ۱۰۳-۱۰۸.
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۳۹۳، ص ۱۶.
- مقالات منتخبہ دانشکده خاور شناسی، ص ۱۶۱.
- تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، تهران: ۱۳۵۲، ص ۱۲۶.
- خزانه عامره . میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، ص ۱۵۳-۱۶۷.
- ریاض العارفین، رضاعلی هدایت، تهران: ۱۳۱۶، ص ۷.
- سر و آزاد. غلام علی آزاد بلگرامی، ص ص ۱۳۸-۱۵۴.
- تذکره شعرای پنجاب، خواجہ عبدالرشید، کراچی: ۱۳۳۶، ص ص ۸۲-۹۰.
- مجله آریانا، ش. ۱-۱۳، ۱۳۳۵، ص ص ۳-۱۷.

- عقد ثریا، غلام همدانی، به قلم خسته، ص ۱۹-۲۰.
- نقد بیدل، صلاح الدین ساجوقی، کابل: ۱۳۳۳.
- کلیات بیدل، میرزا عبدالقادر، ج ۱-۳، کابل ۱۳۳۱.
- رباعیات ابو المعانی میرزا عبدالقادر بیدل، کابل: ۱۳۳۲.
- بیدل، خواجه عبدالله اختر، لاهور: ۱۹۵۲ ع.
- احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، دکتور عبدالغنی، ادب: ۱۳۵۱.
- بیدل شناسی، غلام حسن مجددی، ج اول، کابل: ۱۳۵۰.
- بیدل و عزیز، به اهتمام قدسیه کریمی: کابل: ۱۳۲۸.
- مجله هنر و مردم، بیدل، شفیع کدکنی، شماره (۸۴-۸۵)، تهران:
- ۱۳۳۷.
- ادب، دیوان بیدل به خط او، عبدالحی حبیبی، شماره ۳، س ۲۴، کابل:
- ۱۳۵۰.
- ادب، ادبیات معاصر دری، اسدالله حبیب، کابل: ۱۳۵۵.
- خراسان، زیست نامه بیدل، اسدالله حبیب، ش ۲-۳، س اول، ۱۳۶۰.
- راجع به بیدل و گوشه های مختلف زنده گیش مقالات مختلف در مجله های آریانا، کابل و ادب... به چاپ رسیده است.
- بینوای بدخشی، شاه خلیل الله
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۸۰۳.
- ریاض العارفین، رضاقلی هدایت، تهران: ۱۳۱۹، ص ۷۰.

(پ)

پیام، شرف‌الدین علی خان

- تذکره فارسی‌گو شعرای اردو، عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱ع، ص ۱۳۰.
- سفینهٔ ہندی، بہگوان داس ہندی، پتہ: ۱۹۵۸ع، ص ۲۷.

(ت)

تراب، میرزا ابوتراب بن میرزا محمد طاہر التفات (متوفی ۱۱۴۳ھ)

- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۹۵.
- خزائنہ عامرہ، میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، ص ۱۷۲.
- تاج معین الدین (متوفی ۱۱۶۶ ہجری)
- سروآزاد، غلام علی آزاد بلگرامی، ہند: ۱۹۶۶، ص ۷۲-۷۳.
- تسلیم، محمد ہاشم.
- ریاضی الشعرا، والہ داغستانی، ص ۱۸۳.
- تسلیم، ملا ابوبکر بن ملا مولاداد
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۹۹.
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل، ۱۳۳۴، ص ۳۴-۱۰۳۵.
- آثار ہرات، افغان، ج ۱-۳، ۱۳۰۹، ص ۲۵-۳۰.
- تسلیم، میرزا صادق
- رضاقلی ہدایت، تہران: ۱۳۱۶، ص ۲۲۷-۲۲۸.
- تقی، میر محمد تقی (در ۱۱۴۲ می زیست).
- ریاضی الشعرا، والہ داغستانی، ص ۱۸۶-۱۸۷.
- تمکین، سید رضاخان (از قصبہ یم، متولد ۱۱۰۹)

- رياض الشعرا، وواله داغستاني، روضة لتأ، ص. ۱۸۰.
- تمكين، حاجي زين العابدين بن ملاسكندرشيررواني، متولد ۱۱۹۳
- رياض العارفين، رضاقلی هدايت، تهران: ۱۳۱۹.

(ث)

ثابت بدخشي، مير افضل (متوفى ۱۱۵۱).

- سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، پتنه: ۱۹۵۹، صص ۲۲۲-۲۲۳.
- نتایج الافکار محمد قدرت الله گو پاموی، بمبئی: ۱۳۳۶، صص ۱۳۴-۱۳۶.
- خزانه عامره. مير غلام علي آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، ص ۱۷۳.
- سرو آزاد. غلام علي آزاد بلگرامی، هند: ۱۱۶۶ھ، صص ۲۰۳-۲۰۵.
- سخن سرايان افغانستان. احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۴، صص ۷-۸.
- تاريخ ادبيات افغانستان «صفا»، ص ۳۰۹.
- رياض العارفين، رضاقلی هدايت، تهران: ۱۳۱۹، ص ۷۸.
- آريانا دايرة المعارف ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۷.
- شمع انجمن، صديق حسن، ۱۲۹۳، صص ۱۰۲-۱۰۳.
- سفینه هندی. بهگوان داس هندی، پتنه: ۱۹۵۸ع، صص ۴۴-۴۵.
- رياض الشعرا، وواله داغستاني، روضة التا، ص. ۱۹.
- ثبات بدخشي، مير محمد اعظم خلف مير محمد افضل ثابت (متوفى ۱۱۶۳).
- سخن سرايان افغانستان. احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۴، صص ۱۱-۱۲.
- آريانا دايرة المعارف ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۸.
- تاريخ ادبيات افغانستان، صفا، ص ۳۰۹.
- شمع انجمن. صديق حسن، ۱۲۹۳، ص ۱۰۴.

- نتایج الافکار. محمد قدرت الله گویاموی، بمبئی: ۱۳۳۶، صص ۱۳۶-۱۳۷.
- خزانه عامره. میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، صص ۱۷۶.
- سفینه هندی، بهگوان داس هندی، پتنه: ۱۹۵۸ع، صص ۴۵.
- ثنائی، میر محمد عظیم (متولد ۱۲۲)
- ریاض الشعراً، صص ۱۹۱-۱۹۲.

(ج)

جامی هروی .

- سخن سرايان افغانستان. احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۴، صص ۲۲.
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، صص ۵۶۱.

جایز

- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، صص ۸۱۲.
- آریانا، ش ۱۲، س دوم، ۱۳۲۳، صص ۲۴.

جلال هروی

- سخن سرايان افغانستان. احمد جاوید. کابل: ۱۳۳۴.
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، صص ۷۹۹.
- جناب، میرزا ابوطالب ولد میرزا نصیر (متوفی ۱۱۳۵).
- ریاض الشعرا والهداغستانی، روضة الجیم، صص ۲۴.

جناب، میرزا فتح الله

- مجمع الفصحى، رضا قایخان هدایت، ج چهارم، صص ۲۰۴.

جواد هروی، عبدالجواد

- تاریخ ادبیات افغانستان، صفاء، صص ۳۱۷.

- جودت ، غلام حسین بن محمد یار خان (متوفی ۱۲۱۳)
- شمع انجمن ، صدیق حسن ، ۱۲۹۳ ، صص ۱۱۱-۱۱۲ .
 - سخن سرایان افغانستان . احمد جاوید ، کابل : ۱۳۳۴ ، صص ۸-۹ .
 - آریانا دایرة المعارف ، ج ۳ ، کابل : ۱۳۴۸ ، صص ۷۹۶ .
 - جودت ، میرزا ایوب (متوفی ۱۱۴۵) مقارن ۱۱۱۴ می زیست .
 - سفینه خوشگو ، بندر ابن داس خوشگو ، پتنه : ۱۹۵۹ ، صص ۶۷ .

(ج)

چندا (ماه لقا)

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی ، انجمن تاریخ : ۱۳۳۱ ، صص ۵۰-۵۱ .

(ح)

- حاتم ، شیخ ظهور الدین (متوفی ۱۱۹۷ هـ) .
- تذکره فارسی گو شعراى اردو ، عبدالرؤف عروج ، اکتوبر : ۱۹۷۱ ، صص ۶۰ .
 - روز روشن . محمد مظفر حسین صبا . تهران : ۱۳۴۳ ، صص ۱۸۸ .

حاجت

- مجمع الفصحا ، رضاقلیخان هدایت ، ۱۳۳۶ ، ج چهارم ، صص ۲۰۷ .

حاکم ، حکیم بیگ خان لاهوری

- نتایج الافکار ، محمد قدرت الله گوپاموی ، بمبئی : ۱۳۳۶ ، صص ۱۵۲ ، ۱۹۷ .
- خزانه عامره . میر غلام علی آزاد بلگرامی ، کانپور : ۱۸۷۱ . صص ۲۰۰ .
- تذکره شعراى پنجاب ، خواجه عبدالرشید ، کراچی : ۱۳۴۶ ، صص ۱۱۴-۱۱۳ .

حافظ مزاری ، عبدالمؤمن

- سخن سرايان افغانستان ، احمد جاويد . كابل: ۱۳۳۸، ص ۲۲ .
- آريانا دايرة المعارف ، ج ۳، كابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۹.

حافظ سيستانى

- سخن سرايان افغانستان

- آريانا دايرة المعارف ، ج ۳، كابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۹.

حزین لاهیجی ، شیخ محمدعلی (متولد ۱۱۰۳ - و متوفی ۱۱۸۰)

- هفت آسمان (تذکره مثنوی سرايان) به اهتمام مولوی آغا احمدعلی ، کلکته:

۱۸۷۳ .

- تیمور شاه درانی . عزیز الدین و کیلی فوفلزائی ، ج اول - دوم: ۱۳۳۶،

ص ۶۵.

- سفینه خوشگو ، بندر ابن داس خوشگو ، پتنه: ۱۹۴۹. صص ۲۹۱-۲۹۳.

حسن خان شاملو

- نتایج الافکار ، محمد قدرت الله گو پاسوی ، بمبئی : ۱۳۳۶، ص ۱۹۰.

- ریاض العارفين ، رضاقلی هدایت ، تهران : ۱۳۱۹، ص ۳۱۳ .

حسن قندهاری، خواجه حسن .

- سخن سرايان افغانستان ، احمد جاويد . كابل: ۱۳۳۸.

- آريانا دايرة المعارف، ج ۳، كابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۹ .

حسین افغان ، نواب غلام حسین خان ،

- سكينه الفضلا ، عبدالحكيم رستاقی ، به اهتمام عبد الغنى بلخى ، ۱۳۱۰ -

۱۳۵۰ هـ ، ص ۶۰ .

حسینی ، عبدالجلیل

- شمع انجمن ، صدیق حسن ، ۱۲۹۳ ، ص ۳۱۳ .

حشمت بدخشی ، میر محتشم علی خان (متوفی ۱۱۶۳)

- سخن سرایان افغانستان . احمد جاوید ، کابل : ۱۳۳۴ هـ ، ص ۱۵ .

- آریانا دایرة المعارف ، جلد سوم ، کابل : ۱۳۴۸ ، ص ۷۹۸ .

- تذکره فارسی گو شعرای اردو ، عبد الرووف عروج ، ۱۹۷۱ ع ، ص ۱۰۷ .

- تاریخ ادبیات افغانستان ، محمد ابراهیم صفا ، ص ۳۱-۳۱۱ .

- نتایج الافکار . محمد قدرت الله گوپاسوی ، بمبئی : ۱۳۳۶ ، ص ۱۹۵ .

- سیفنه هندی ، بهگوان داس هندی ، پتنه : ۱۹۵۸ ، ص ۵۵ .

حیدر میرزا جلال الدین

- خزانه عامره ، میر غلام علی آزاد بلگرامی ، کانبور : ۱۸۷۱ ، ص ۸۶-۹۶ .

- ریاض الشعراً ، ص ۲۷۰ .

حیران ، میر حیدر علی (۱۱۹۸ هـ)

- فارسی گو شعرای اردو . عبد الرووف عروج ، ۱۹۷۱ ، ص ۶۲ .

- ریاض العارفین ، رضاقلی هدایت ، تهران : ۱۳۱۹ ، ص ۴۴۴ .

حبرت هروی ، الله ویردی

- تیمورشاه د رانی ، عزیزالدین وکیلی فوفلزائی ، جلد دوم ص ۴۶۵-۴۶۷ .

(خ)

خاکسار سمرقندی (متوفی ۱۱۱۱)

- مذکر احباب ، نسخه تاپپی نزد پوهانداکتور جاوید ، ص ۵۶ .

خالص ، سید حسین مخاطب ، (متوفی ۱۱۲۲) هجری .

- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۱۴۱.
- ریاض الشعرا وواله داغستانی، روضة الخا، ص ۲۸۶-۲۹۰.
- خا وركابلی، میرزا محمد اكبر پسر میرزا مهدی خان .
- سكينه الفضلا، عبد الحكيم رستاقی، ۱۳۵۰هـ، ص ۶۵-۶۶.
- شعراى پنجاب، سر هنگگ خواجه عبدالرشید، كراچی: ۱۳۴۶، ص ۱۳۸.
- تیمور شاه درانی، وکیللی فولزانی، ج دوم: ۱۳۴۶، ص ۴۸۶.
- خان اعظم، موسوم به عزیز کوه ابن شمس الدین
- ریاض الشعرا، وواله داغستانی، روضة الخا، ص ۲۸۱-۲۸۲.
- خاوری هروی .
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید. کابل: ۱۳۳۵هـ، ص ۱۲.
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ۲۳۸.
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳ کابل: ۱۳۴۸، ص ۸۰۳.
- خرد، میر محمد خان الحسینی (متوفی ۱۱۶۱)
- مائثر بلخ، مولانا خسته، نسخه تاییبی کتابخانه عامه، ص ۳۹۷.
- تذکره شعراى پنجاب، عبدالرشید، كراچی: ۱۳۴۶، ص ۱۳۹.
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۲، ص ۱۹۷.
- خسرو بلخی، میر محمودخان .
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید. کابل: ۱۳۳۵هـ، ص ۱۲.
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ۲۳۸.
- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۴۸، ص ۸۰۳.
- خورشید، مولوی خورشید علی (متولد ۱۱۳۰)
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ۲۳۸.

خوشحال خان خټک (۱۱۰۰)

- سکینه الفضا، عبدالحکیم رستاقی، ۱۳۵۰هـ، ص ۴۳.
- خوشدل، مولوی مصطفی علیخان (متوفی ۱۱۳۳هـ).
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۱۴۴-۱۴۵.
- خوشنود، محمد ارتضا علیخان، ۱۱۳۰هـ.
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۱۴۵.
- خیال، میرمحمد (متوفی ۱۱۷۳)
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۳۳، ص ۲۵۰-۲۵۱.

(۵)

داراهروی، خواجه اسماعیل

- دیوان دارا، بکوشش مایل هروی، در قرن ۱۲ هجری، صفحه ۷ مقدسه.
- داعی، مولانا محمد مؤمن (متوفی ۱۱۵۵) هجری
- روز روشن. محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۳۳، ص ۲۵۳.
- داوود، مرزا داوود (۱۱۵۷هـ)
- تذکره فارسی گوشرای اردو، عبدالرؤف عروج، اکتوبر: ۱۹۷۱، ص ۲۵.
- ریاض الشعراً، والله داغستانی، روضه الدال، ص ۲۹۷-۲۹۹.
- درد، خواجه میرمحمدی
- فارسی گوشرای اردو، عبدالرؤف عروج، اکتوبر، ۱۹۷۱، ص ۶۴.
- تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، عباس مهرین شوشتری، ایران: ۱۳۵۲، ص ۱۳۸.

- شمع انجمن . صدیق حسن ، ۱۲۹۳ ، ص ۱۵۰ .
- مجمع الفصحاح ، رضا قلیخان هدایت ، ۱۳۳۶ ، ج چهارم ، ص ۲۹۰ .
- روز روشن . محمد مظفر حسین صبا ، تهران : ۱۳۴۳ ، ص ۲۵۴ .
- درد ، میر کرم الله خان
- فارسی گو شعرای اردو ، عبدالرؤف غروج ، اکتوبر : ۱۹۷۱ ، ص ۲۰ .
- درد مند ، محمد فقیه
- فارسی گو شعرای اردو . عبدالرؤف غروج ، اکتوبر : ۱۹۷۱ ، ص ۲۰ .
- درویش طالقانی ، عبدالمجید (متوفی ۱۱۸۵)
- روز روشن . محمد مظفر حسین صبا ، تهران : ۱۳۴۳ ، ص ۲۵۹ .
- نتایج الافکار ، محمد قدرت الله گوپاموی ، بمبئی : ۱۳۳۶ ، ص ۶۶۹ .
- دلسوز افغان

خ

- سکینه الفضلا . عبدالحکیم رستاقی ، ۱۳۵۰ هـ ، ص ۷۴ .
- دیده ، مغول آغر خان
- شعرای کشمیر ، محمد اصلح میرزا ، ج اول ، ۱۳۴۶ ، ص ۲۴۶ .

(ذ)

- ذکا ، میر اولاد محمد
- خزانه عامره . میر غلام علی آزاد بلگرامی ، کانپور : ص ۲۲۸ .

(ر)

- رازی ، علی قلیخان
- ریاض الشعرا ، والله داغستانی ، روضه الرا ، ص ۳۳۸ .

راسخ ، میر محمد زمان

- ریاض الشعراء، والہ داغستانی، روضۃ الرا، ص ۳۳۸.
- تذکرہ شعرای پنجاب، خواجہ عبدالرشید، کراچی: ۱۳۴۶، ص ۱۵۳.
- راضی، حسن اللہ خان مخاطب (متوفی ۱۱۳۰-۱۱۵۰)
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تہران: ۱۳۴۳، ص ۲۸۱.
- راضی، میر عسکری عاقل از خواف (متوفی ۱۱۰۷)
- نتایج الافکار، محمد قدرت اللہ گوپاموی، بمبئی: ۱۳۳۶، ص ۲۷۴-۲۷۵.
- راغب، جعفر (متولد ۱۱۵۷- متوفی ۱۲۰۰)
- نتایج الافکار، محمد قدرت اللہ گوپاموی، ص ۲۸۶-۲۸۷.
- راقم، میرزا محمد سعدالدین (متوفی ۱۱۰۰)
- نتایج الافکار، محمد قدرت اللہ گوپاموی، ص ۲۶۸.
- راقم، محمد حسین قادری، (متوفی ۱۱۲۲)
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص (۱۸۲)
- زاہب، میرزا جعفر (۵۱۱۱۸)
- خزائنہ عامرہ، میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ص ۲۴۶-۲۴۷.
- تذکرہ شعرای پنجاب، خواجہ عبدالرشید، کراچی: ۱۳۴۶، ص ۱۵۸.
- رایج، (متوفی ۱۱۵۰)
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۱۴۱.
- تذکرہ شعرای پنجاب، خواجہ عبدالرشید، کراچی: ۱۳۴۶، ص ۱۵۵.
- ربیع، آقا
- ریاض الشعراء، والہ داغستانی، روضۃ الرا، ص ۳۴۲.
- رسا، میرزا ایزدبخش
- ریاض الشعراء، والہ داغستانی، روضۃ الرا، ص ۳۴۸.

- رضا . برنابادی ، میرزا محمد رضا (متوفی ۱۱۴۲)
- سخن سرایان افغانستان ، احمد جاوید ، کابل : ۱۳۳۴ ، ص ۳۲ .
- آثار هرات ، افغان ، ج ۳ ، ص ۱-۲ .
- ریاض العارفین ، رضاقلی هدایت ، تهران : ۱۳۱۹ ، ص ۴۵۲ .
- تیمورشاه درانی ، عزیزالدین و کیلی فوفلزایی ، ج ۲ ، ۱۳۴۶ ، ص ۴۹۶ .
- سفینه خوشگو ، پتنه : ۱۳۷۸ هـ ، ص ۱۸۳ .
- رفیع ، حسن بیگ .

- شعرای کشمیر ، محمد اصلح میرزا ، ج اول ، ۱۳۴۶ ، ص ۲۷۶-۲۸۸ .
- رنگین (متوفی - ۱۱۹۰)

- روز روشن ، محمد مظفر حسین صبا ، تهران : ۱۳۴۳ ، ص ۳۱۳ .
- روحی ، سید جعفر زنبیر پوری ، (۱۱۵۴)
- شمع انجمن ، صدیق حسن ، ۱۲۹۲ ، ص ۱۷۵ .

(ز)

زاهد کابلی ، میرمحمد زاهد

- سکینه الفضلا ، عبدالحکیم رستاقی ، ۱۳۵۰ هـ ، ص ۷۶-۷۸ .
- زیب النساء ، بنت عالمگیر پادشاه (متوفی - ۱۱۱۳)
- شمع انجمن ، محمد مظفر حسین صبا ، ۱۲۹۳ ، ص ۱۸۸ .
- تذکره الخواتین ، محمد ذهنی افندی ، ترجمه : از کتاب مشاهیرالنساء ، ۱۳۰۶ ، ص ۱۳۹ .
- شعرای پنجاب ، ص ۱۶۸-۱۶۹ .

- زنان سخنور، علی اکبر مشیر سیلمی ج، تهران: ۱۳۳۵، ص ۲۲۸.
- پرده نشینان سخنگوی، داگه رحمانی، کابل: ۱۳۳۱، ص ۴۵.
- مجله هنر و سر دم، معمای دیوان مخفی، ش ۱۷۲، تهران: ۱۵۳۵، ص ۳۷.
- از رابعه تا پروین، تهران: ۱۳۳۴.

(س)

- ساطع، سلاطین الحسن ابن ملاعلی (متوفی ۱۱۵۶)
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، ص ۳۴.
- ساقی، هروی
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل، ۱۳۳۴، ص ۲۵.
- ساقی، لطف علی بیگ (متوفی ۱۱۲۰ هـ)
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۲۰۶.
- سالک، سید غلام حسین (متولد ۱۱۰۵ - متوفی ۱۱۷۶)
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تهران، ۱۳۴۳، ص ۳۴.
- سالم حاجی محمد اسلم
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۲۱۴.
- سامان، میر ناصر
- تذکره فارسی گو شعرای اردو عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱ ع، ص ۱۳.
- سامی، میر زاجان بیگ
- شعرای کشمیر، محمد اصلح میرزا، ج اول، ص ۳۱۸-۳۱۹.
- سخا، میرزا زاهد علی خان
- ریاض الشعرا، واله داغستانی، روضه السین، ص ۴۰۱-۴۰۲.

- شعرای پنجاب، خواجه عبدالرشید، کراچی: ۱۳۴۶، ص ۱۷۱.
- سراج، سید سراج الدین.
- فارسی گو شعرای اردو، عبدالرؤف عروج، ۱۹۷۱، ص ۳۶.
- سرخوش، محمد افضل
- بزم تیموری
- مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی، ص ۱۶۴.
- شعرای پنجاب، خواجه عبدالرشید، کراچی: ۱۳۴۶، صص ۱۷۳-۱۷۸
- سرشکی کابلی
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل، ۱۳۳۴، ص ۲۴.
- آریانادایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۴۸، ص ۸۱.
- آریانا، ش ۱۲- س ۲، ۱۳۲۳، ص ۲۳.
- سفیر، عبد النبی خان
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا. تهران: ۱۳۴۳، ص ۳۵۹.
- سکه، جیون لال
- شعرای کشمیر، محمد اصلح میرزا، ج اول، صص ۳۷۴-۳۷۷.
- سلامی هروی، شاه محمد
- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۴، ص ۲۴.
- آریانادایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۴۸، ص ۸۰۰.
- سلطان، خدیجه دختر حسین علیخان
- پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی، ۱۳۳۱، صص ۲۹-۵۰.
- زنان سخنور، علی اکبر مشیر سلیمی، ج اول، تهران: ۱۳۳۵، ص ۲۵.

- ریاض الشعراء، والہ داغستانی . روضة السنين ص ۳۰۳-۳۰۸ .
 سليم ، ملا سليم (متوفی ۱۱۱۰)
- مذکرا لاصحاب، محمد بدیع ملیحای سمرقندی ، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه
 اکادمی علوم ، ص ۸۳-۸۴ .
- سودا ، میرزا محمد رفیع (۱) کابلی (متوفی ۱۱۹۵)
 سیادت، میرزا جلال الدین
- ریاض الشعراء ، والہ داغستانی ، (محفوظ در آرشیف ملی) ص . . .
- شعرای پنجاب، خواجه عبد الرشید ، کراچی : ۱۳۴۶ ، ص ۱۸۸-۱۹۰ .
 سید اصفهانی (متوفی ۱۱۳۳)
- روز روشن، محمد مظفر حسین صبا، تهران : ۱۳۴۳ ، ص ۳۷۵ .
 سید علیخان
- ریاض الشعراء، والہ داغستانی ، محفوظ در آرشیف ملی ، روضة السنين ، ص . . .
 سید محمد بلخی
- سخن سرایان افغانستان . احمد جاوید ، کابل : ۱۳۳۴ ، ص ۲۸ .
 آریانا دایرة المعارف ، ج ۳ ، کابل : ۱۳۴۸ ، ص ۸۰۱ .
- تاریخ ادبیات افغانستان ، صفا ، ص ۳۱۵-۳۱۶ .
 سیدا ، میر سید محمد متخلص به سیدا
- سخن سرایان افغانستان ، احمد جاوید ، کابل : ۱۳۳۴ ، ص ۳۶-۳۸ .
 سید نعمت الله (متوفی - ۱۱۴۰ هـ)
- سرو آزاد ، غلام علی آزاد بلگرامی ، هند : ۱۱۶۶ ، ص ۵۲-۵۳ .
-
- ۱- اسم و تخلص وی در مجله آریانا ، ش ۱۲ ، ص ۲ ، ۱۳۲۳ . میرزا احمد رفیع
 (متوفی ۱۱۹۲ در هند) آمده است .

(ش)

- شاعر، میرسید محمد بن میرعبد الجلیل (متولد ۱۱۱۰ھ متوفی ۱۱۸۵ھ)
- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، صص ۲۳۴-۲۳۵.
 - خزائن عامره، میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، صص ۲۸۳-۲۸۶.
 - شاکر، نواب آصفجاء، نظام الملك (متوفی ۱۱۶۱ھ)
 - روزروشن محمد مظفر حسین صبا، تهران: ۱۳۴۳، صص ۳۸۹.
 - شاه طیب (متوفی- ۱۱۵۲)
 - سروآزاد، غلام علی آزاد بلگرامی، هند: ۱۱۶۶ھ، صص ۵۳-۵۴.
 - شاه ولی الله، مولانا احمد
 - تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، تهران: ۱۳۵۲، صص ۱۲۸.
 - شجاع الملك درانی
 - تاریخ ادبیات افغانستان، صفا، صص ۳۱۹.
 - تیمور شاه درانی - عزیز الدین و کیلی فوفلزائی، ج دوم، صص ۳۷۱-۳۷۲.
 - شرر، میرزا هادی (متوفی ۱۱۰۷)
 - ریاض الشعرا، والہ داغستانی، روضۃ الشین، صص ۱۱۰۷.
 - یادی از رفتگان، خسته، کابل: ۱۳۴۴- صص ۱۷۲.
 - شرف الدین فراہی
 - آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۴۸، صص ۸۰.
 - شرف، میرزا محمد شرف، (متوفی ۱۱۰۴ در کابل)
 - ریاض الشعرا، والہ داغستانی، روضۃ الشین، صص ۳۳۹.

شريفى اهلى

- رياض الشعرا، والہ داغستاني، ص ۳۹۴.

شکيب، محمد على (متوفى ۱۱۲۵)

- شمع انجمن، صديق حسن، ۱۲۹۳، ص ۲۱۷.

شهادت، ميرزا صالح (متوفى ۱۱۱۵.)

- سخن سرايان افغانستان، احمد جاويد، کابل: ۱۳۳۳، ص ۲۱.

- تاريخ ادبيات افغانستان، صفا، ص ۳۱۵.

- رياض الشعراء، والہ داغستاني، روضه الشين، ص ۳۶۷.

- مآثر بلخ، مولانا خسته، نسخه تاييى کتابخانه عامه، ص ۳۵۱.

- آريانا دايرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۷۹۷.

شهرت، حکيم شيخ حسين (متوفى ۱۱۴۹)

- رياض الشعراء، والہ داغستاني، روضه الشين، ص ۳۷۰-۳۷۱.

شهلا بدخشاني، سنگين بيگ

- سخن سرايان افغانستان، احمد جاويد، کابل: ۱۳۳۳، ص ۲۴.

شمسى بدخشى

- سخن سرايان افغانستان، احمد جاويد، کابل: ۱۳۳۳، ص ۲۵.

شهيد، ميرغازى (۱۱۱۳.)

- شمع انجمن، صديق حسن، ۱۲۹۳، ص ۲۳۴.



(ص)

صاحب، حکیم کاظم

- ریاض الشعراء، والہ داغستانی، روضۃ الصاد، ص ۳۸۷.

صارم، مصمصام الملك (متوفی ۱۱۷۱)

- خزائنہ عامرہ، سیرغلام علی آزاد بلگرامی، کانپور: ۱۸۷۱، ص ۲۹۶.

صارمی، احمد قلیخان

- آثار رهرات، افغان، ج ۳، ص ۱۹۳-۲۰۳.

صافی، نورپوش

- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۸۰۰.

صالح بدخشانی

- سخن سرایان افغانستان، احمد جاوید، کابل: ۱۳۳۳، ص ۲۵.

- آریانا دایرة المعارف، ج ۳، کابل: ۱۳۳۸، ص ۸۰۰.

صانع، نظام الدین احمد (متولد ۱۱۳۹)

- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۲۶۰-۲۶۱.

صبحی، ملا عبداللہ (متوفی ۱۱۰۸)

- تذکرۃ شغرای محترم، نعمت اللہ محترم، تصحیح، اصغر جانفدا، ۱۹۷۵، ص ۲۰۲.

صحبتی (متوفی ۱۱۲۳)

- ریاض الشعراء، والہ داغستانی، روضۃ الصاد، ص ۳۸۱.

صفا، محمد ابراہیم

- شمع انجمن، صدیق حسن، ۱۲۹۳، ص ۲۶۷.

(نا تمام)

مدیرمسؤل : ناصر رمیاب
 معاون : محمد سرور پاک فر

اشتراک	
در کابل	(۶۰) افغانی
در ولایات	(۷۰) " "
در خارج کشور	(۶) دالر
برای محصلان متعلمان	نصف قیمت
قیمت یک شماره	۱۵ افغانی

ناشر : اکادمی علوم افغانستان - دپارتمنت د درس - مدیر مجید خراسان

C O N T E N T S

Prof. Dr. Jawed:

— Birth and Growth of the Dari Language.

Dr. Sabir Mirza:

—A Glance at the of the Cultural and Literary Ties Between the Inhabitants of the two Sides of Oxus.

Prof. Dost Shinwari:

— Salm (Sulaiman) in the Legend of Faridoon and His Sons.

Hussain Nael:

— A Sketch of the Circumstances and Speech of the Glib-tongued poet.

A. Rahman Baloch:

— Debate in the Dari Poetry of Baloch Poets.

Assoc. Prof. Hussain Ya min:

— A Look at the Relationship of Form and Meaning in the Study of Language.

Dr. Begmurad Siayoff and Prof A. Q. Qawim:

— Use of “mar” and “mar...ra” in the Dari of the 4th-6th centuries (H.)

Parwin Sena:

— Dari Poets of the 12th Century (H.) of Afghanistan.

2737700

D. R. A. Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab
Co-editor : M. S. Pakfar

Vol. IV. No. 3

August—September 1984

Government Printing Press

my name is Ahmad Khan